بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين اما بعد

العبد الجانی محمد ارزانی المسمی بمحمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه

در صدد خواندن علم طب بودند مختصری که مبتدیان را تعلم آن آسان بود بعبارت موجز

که مشتمل بر فوائد بسیار است تالیف نمودم و **بمیزان الطب** موسوم ساختم

حکیم مطلق بر بسیار متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه وکرمه و این مختصر مشتمل است بر

سه مقاله **مقاله اول** در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت

و رطوبت و یبوست بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند ونشان گرمی غلبهٔ تشنگی است

و سوزش و زردی یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی

زیادتی خون بود گرانی سر و خمیازه و دغدغه و بینی و کندی حواس و شیرینی

دهن یا سرخی رنگ بدن و سرخی زبان و برآمدن دملها و بثورها و برآمدن

خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد عضلات و سل است و اگر سبب

گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم و تلخی دهن

وخشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان

و تشنگی دلیل انست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبه سردی
نابودن تشنگی و سوزش شست و سپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی
زیادتی بلغم باشد سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم
و ارفع ترش و بسیاری خواب و کندی حواس و برآمدن لعاب از دهن و آب بینی
رقیق غیر سوزان دلیل انست و اگر سبب سردی غلبه سودا بود لاغری و سیاهی
بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و خلل در معده و اشتهای کاذب دلیل انست
و نشان غلبه رطوبت یعنی تری سستی عضوست و هر انچه ضد یبوست بود پس
اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از زیادهٔ
خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی
ساده بود خواه از زیادهٔ بلغم و نشان غلبه یبوست یعنی خشکی درشتی و لاغری است
و بی رونقی و خشکی بدن است پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد
و اگر با مادهٔ سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است
خون و بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از
زیادتی و کمی آنهاست خون گرم و تر است و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر
و سودا سرد و خشک اما باد و حاجت نیست سرد که از اخلاط متولد می شود و بیشتر
از بلغم و سودا می شود اما در قوام بدن دخلی ندارد و بخلاف ارواح اگر [illegible]
از اخلاط بر سبیل [illegible] بقای حیات [illegible]
بد [illegible] مقصد [illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] است

فصل اول در

معدلات یعنی ادویه [illegible] طبع و قدر [illegible] تغیر شده با بحالت اصلی
باز آرد و معدل [illegible] شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود
سوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل و مقابل
تغییر باید و هر یک از آن گفته آید انشاء الله تعالی ادویه که جوش خون را نشاند
اینست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب
شربت صندل شربت کدو و مانند آن و هرچه سرد باشد ادویه که خون
غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره ماء العسل
و هرچه مخرج سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر از
آمیختن سودا با خون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون
از بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از
پختن ماده بلغم و سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون
سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک
را اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپید زند
و تدبیر وی برآوردن بلغمست بمسهل و هلیله کابلی درین باب اثر تمام دارد
و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هرچه خشک
مائل بگرمی باشد و مالیدن بدن و ریاضت نمودن نافعست و اگر بسبب رقت
آمیزش صفرا بود و کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیر وی برآوردن
صفراست بمسهلاتش و هلیله زرد درین باب اثر تمام دارد و شربت عناب
و آب عدس و همه آنچه سرد است در جوش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی
مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را گویند و
هر خلط که گنده شود تب او را لازمست و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت بیگانه
دران نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارتست پس در همه حالات اصلاح

اصلاح وی باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوشش خون گفته شد و مراد از جوشش
خون که در اینجا گفته ایم گرم شدن خونست بی آنکه گنده شود حاصل آنکه گنده شدن
را حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنج گونه است
یکی آنکه رطوبت رقیق با وی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سوم آنکه
سودای ناطبیعی قدری با صفرا آمیزد و اول را مره صفرا گویند دوم را صفرای محّیه
سوم را صفرای محترقه چهارم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه با هم مرکب شده باشند
و این را صفرای کراثی گویند پنجم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه که
کثیر الحرارة بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرای زنگاری گویند
و فرق در کراثی و زنگاری همین قدرست که حرارت در آن کمترست و درین
بیشتر و الا فی الحقیقه هر دو واحدند و معدلات صفرا نوشته می شود حسب
حاجت توان داد آنجا که حرارت بیشترست دوائی که بسیار سردست باید داد
در روزی دو بار یا سه بار تبرید باید نمود و با مقدار باید افزود و ادویه مفرده معدله
صفرا اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین گشنیز خشک صندل
تخم کاهو کافور حسب حاجت باید داد و بطریقی که برای هر یک مخصوص است
مثلا اگر اسبغول دهند لعاب از آن بگیرند یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که
زهرست خوردن اسبغول کوفته در بعضی مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که شربت باشد
بهدانه که از به پرورش گرفته باشند باید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر
تخم آنها بکار برند و الا از سبزی آنها آب افشرده بگیرند و کاسنی سبز را آب بسته
که اثر وی می رود اگر آب آنرا دو سه جوش دهند تا پاره شود آب رقیق
جدا شود پس آن آب رقیق بدهند تنها یا به نبات یا شربتی آمیخته اثر تمام می نماید
و در تصفیه خون بی عدیل است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

وانچه در دور کردن سیاهی حرزه مبالغه میکند بجز ضیافت طبع فائده ندارد و کشنیز خشک
و زیره تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است
و صندل با آب سوده سید بند حرارت قوی فرو نشاند و سپید از سرخ بهتر است
و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز در جوان
گرم مزاج را نتوان داد و دواء کاسنی چون تربز و امثال آن و ترشیها همه معدل
صفرا اند و باید آنکه زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد ادویه
مرکبه مشهور که در تعدیل صفرا مخصوص صند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض
قرص کافور شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال این
و بوئیدن و طلا کردن ادویه سرد و تیز معدل است مر صفرا را و مسکن است حرارت را
اما تغییر بلغم نیز بر پنجگونه است یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاج خویش
بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه
با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و طبع وی نزدیک بصفرا است
سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش
گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص یعنی بلغم زمخت
گویند پنجم آنکه جسم آبی بران غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
و وی سردترین اقسام بلغم است از غیر طبیعی و معدلات بلغم اینست حسب حاجت
دهند ادویه مفرده معدله بلغم بادیان انیسون
اصل السوس کمون دارچینی قاقله برنجاسف سنبل الطیب مویز
و طریق استعمال هر واحد برای طبیب است مطبوخ در بلغم بهتر است و
هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که
بلغم شور بود و تخم کشنیز در برآوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص

ست و هرگاه که ماده بلغم عفن شود حسب حاجت آنچه در صفرا گفته شد قدرے گرفته باین چیز تا مرکب باید ساخت **ادویه مرکبه معدله بلغم** معجون فلاسفه معجون زنجبیل معجون سیر جوارش جالینوس و مانند آن انیهمه وقتی است که بلا عفونت یعنی بی تب باشد اما اگر تب بود ترشی کل و قند سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند و شربت بزور موافق است اما تغیر سودا نیز چگونه است یکی آنکه سودای طبعی زیاده بر مقدار طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلطی که سوخته میشود سودا می‌گردد و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف و رقیق از خلط به تحلیل رود و باقی کثیف گردد بنوعی که از جنس خود برآید تا آنکه سوخته خاکستر گردد و قید تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزای می‌برآید عرف عام سودا انگویند چنانچه در بلغم جصی و بدانند که اگرچه در جصی وجه تسمیه در بی نجس یعنی گچ باعتبار رنگ است نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جائز داشته اند **ادویه مفرده معدله سودا** شبستان گاوزبان تخم خربزه بیخ مهک تخم مرو انجیر مویز و مانند آن که چه گرم و تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد و تر باید داد چنانچه خرفه و بهدانه و خیارین و مانند آن و الا گرم و تر یا تری که معتدل در حرارت و برودت باشد **ادویه مرکبه معدله سودا** سکنجبین افتیمونی انوشدارو معجون سنگ اطبا یا قوتی بوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگو و امثال آن و سکر گفته شد که در هر باب رعایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن شود این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم بیخ مهک

زرشک هر یک دو درم گاوزبان بنفشه درم هم بر قند یا سکنجبین بدهند و پیش
ازین باید که نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی بیشتر
روزها دهند و در مبحث تبها تدبیر از عفونت گفته آید تمامه ان شاء الله تعالی

فائده در بیان چیزهای که تعدیل و اصلاح خلط نمایند از همه بدن یا از عضوی
واحد بی وارد شدن معده و آن اقسام است تمریخ لخلخه نفوخ سعوط
وجور سنون قطور نطول سکوب انکباب کماد تدهین تمریخ
تکحیل برود ذرور تنجیر طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه
آبزن یا نشوبه و در اینجا معنی هر یک گفته آید تمریخ آنچه بویند خشک یا تر لخلخه
آنکه چیزی رقیق خوشبو در شیشه نهند و بویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه
در بینی دمند وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سایند و بر دندان مالند
قطور آنچه در گوش و دیگر سوراخها چکانند نطول آنچه از بالا بر ظاهر بدن بریزند از جمله
بی توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی سایل از فاصله بر
ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم به بدن رسانند
خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارف است که برای آوردن عرق
می کنند یا بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون
سرد شود باز گرم شود و بگذارند خواه آن چیز خشک بود خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیز
تر بر بدن بمالند تدهین آنکه روغن بمالند حقنه آنکه چیزی سایل در محقنه انداخته در
روده برسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروف است
شافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بردارند یا با آب سائیده در چشم کشند
فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت
دارند حمول آنکه لته را با ادویه آلوده در قبل یا در دبر دارند فرزجه حمولی

حمولی که مخصوص بفرج زن باشد کحل انچه بمیل در چشم کشند برود ادویه سرد که
انها را ترتیب کرده باشند و بچشم استعمال نمایند ذرور ادویه خشک را بسایند
و در چشم یا بر جراحت پاشند بخور آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد
یا دود آن بعضو رسد بطریق مخصوص ضماد آنکه چیزی تر که تند را باشد بر بدن گذارند
طلا آنکه چیزی تر که تنک باشد بر بدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی ادویه
پخته باشد در ظرف کلان اندازند و بیمار را دران نشانند پاشویه آنکه در آب گرم یا
در آبی که در وی سبوس و گل خطمی و گل بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال اینها
یعنی سبوس گندم [illegible] ۱۲ مخزن
تنها یا مرکب جوشانیده باشند پایهای بیمار بگذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود
و در پاشویهای گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر را بطرف
پشت مائل دارند تکیه داده و حجابی در پشت و پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شده
شمومیکه بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده سرکه و آب گشنیز تر
و گلاب باهم آمیخته ببویند و اگر تکلخه سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی باشد سرکه
نباید آمیخت و اگر گرمی بسیار باشد کافور را اضافه نمایند و بوئیدن خیار
تره کرده و میوه های دیگر و گلهای سرد اثر تمام دارد و ازانکه بوی گشنیز تر
وش نباید بجای وی آب ترتیز یا آب کدوی پخته کنند شمومی که بیماریهای سرد را
نفع دارد مشک عنبر دارچینی جندبیدستر قرنفل زعفران شونیز است
حسب حاجت هرچه خواهند بکار برند سعوطی بارد که امراض گرم و خشک
دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختران
ند و اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند میشاید
آنجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطی

که امراض سرد و تر دماغ را سود دارد صبر کندر حضض جندبیدستر زعفران
آب برکان یا آب مرزنجوش یا آب فطط بکار برند نفوخی که سکوت را بهوش
آرد و سده دماغ را بگشاید کندس خربق سپید کوفته و بیخته اندک در بینی
دمند نحو که ام الصبیان را نافع است صعتر جندبیدستر زیره کرمانی مساوی و شیر
حل کرده در گلوی طفل ریزند نحو که مصروع را بهوش آرد حلتیت جندبیدستر در
سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد و سوختگان
قرنفل سعد گزمازج پوست هلیله زرد صندل سپید گلسرخ مساوی
بگیرند و بکار برند و اگر حرارت باشد قرنفل و اجل نسازند قطور که درد گوش را
که از گرمی باشد سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه
انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانند تا سرکه رود و روغن باند قدری در گوش
چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب
و سوزش بول را مفید است سفیداب کندر انزروت صمغ عربی نشاسته
دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته با شیر دختران در احلیل چکانند
نطول که خواب آورد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هریک
پنج درم پوست خشخاش گلسرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هریک
ده درم کشک جو پنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند
نطول که امراض سرد سر را نفع دهد بابونه اکلیل الملک
شام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله برابر
بجوشانند و بر سر ریزند و انکباب سازند فائده در امراض گرم دماغی
نطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل
برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس بازیانه تخم کرفس زیره

مرزنگوش شبت صعتر وآب بجوشانند وبعض ازند خصوص در حمام واگر این
ادویه انکباب سازند صداع ریحی انفع دهد کماد خشک که باد از عضو تحلیل
نبد کاورس ونمک در تیه بسته گرم نمایند وبر بدن گذارند وریگ گرم کرده و
سبوس گرم کرده وخشت گرم کرده همین عمل دارد وکماد ترکه عضو را نرم کند
وتسکین درد نماید بنفشه بابونه تخم شبت بجوشانند وآب صاف وی در
مثانه گوسپند یا گاو اندازند گرما گرم بر عضو نهند واگر اسفنج بدان آب کرده
بعض آرند بهتر عمل کند وتدهین وتمریخ وکحل وبرود ودرور حسب احتیاج
آنچه در محل خود ذکر باید در هر مرض بکار توان بست بخور که مقوی ذهن و
دماغ ست وخفقان وغشی وضعف حواس را نافع ست عود قسط شیرین
صندل سپید هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته وبیخته
بگلاب بسرشند وگلولها سازند وبخور کنند بخور که عرق آرد وچون بیشتر
میکرده باشند غب غیر خالص وتپهای بلغمی را بر کند اما بعد پختن ماده
پوست بیخ بادیان وتخم آن بر مجمر بسوزند ودود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق
آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه نیز موافق تقاضای وقت
بعمل آرند مزاج مرض وطبع دوا دانسته وهر یک در محل لایق گفته آید ان شاء
الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند وتب دق را سود دهد کدو خیار خرفه
کاهو تره گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر جمله یا هر چه ازینها بهم رسد در آب بجوشانند
ودر ظرفی که چون بیمار دران نشیند آب تا بگلو رسد انداخته بیمار را نشانند و
ساعتی بمانند پس بیرون آرند وبروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند ودیگر آبزنها که برای
هر مرض مخصوص ست درینجا گفته شود ان شاء الله تعالی پاشویه که در جذب ماده
سر اثر تمام دارد وطریقش گفته شد ودستها دران آغشتن نیز سود دارد فائده

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب ماده از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی
وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از جانب قدم
و هنگام گشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند

فصل در فصد

بدانکه فصد استفراغ کلی است یعنی هر قسم خلط درین برمی آید زیرا که خون
مرکب از دیگر اخلاط است یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا
نیز میباشند با خون مختلط شده پس هر گاه رگ زنند هر چه در رگهاست بالفور
استفراغ میشود و غایت آنکه خون بسیار برمی آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه
دیگر که این نفع ندارد و پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند
برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاریست هر گاه رگ فصد
معلوم کنند که فایده دارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن
اگرچه ماده غیر مقصود برآید حبس نتوان کرد پیش از عمل دوا و اگر کنند ضرر زیاده
سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران شرطست
و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع است بعد ازان تا تمام عمر
مجوز است تا ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند

فائده

گاه باشد که غلبه خون محسوس نشود و فصد کنند اما خون کثیر برآید و بدان سبب
ماده در حرکت آید و تپ آرد و درین وقت زود فصد باید کرد و هر گاه مسهل دهند و عمل نکند
و ضرری بدل و دماغ رسد و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر
داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره
که قسمی از کژدم است که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان میرود و از خواص او
که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغ وی البته باید کرد
و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما آنچه بتجربه رسیده اگر ماده سم کثیر باشد و سمیت
قوی

سمیت باعضای رییس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت
باعضای رییس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویدست و بیان اوقات
فصد قائمه کرا کنند و کرا نه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد
کرده اند مردود شناسند و اکنون آنچه لابدی ست مذکور میشود کسی را که از فصد غشی
می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو یا شربت انار ترش و مانند آن دهند کلاب آمیخته
و بعد از فصد چون اندک خون بر آید دست بر جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصود
را راحت دهند و قدری حرکت فرمود و بار دیگر همین سان دو سه بار وقفه کرده بگیرند تا غلب
که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه قی کنانیدن ست
پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهورست و دوا از المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آنروز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام
مشهورست که حریره و تنبول بعد فصد بهرکس می دهند و همچنان اینچه در
بعضی اطبای جاهل رواج یافته که الفه ثمر و مینوشانند خوب نیست اگر مزاج
باشد سردی باید داد تا صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر مزاج سرد
بود گرمی باید داد تا قوت را مدد دهد و بی حاجت هیچ نباید داد و در نیولا رگها
که بیشتر میزنند در قوم میگردد قیفال اکحل باسلیق حبل الذراع اسیلم
ابطی صافن عرق النسا مابض چهار رگ قیفال را سر رگ
گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت ست و علتهای سر را نافع اکحل را
رانفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع ست علتهای همه
بدن را مفید باسلیق برابر وسطی ست علتهای فروتر از گردن را که تنوره بدن گویند
سود مند و امراض جلین را مفید دانند که زیر این شریان ست و جهید نبض محسوس
میشود باحتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی علتهای ک

باسلیق ست و در بعضی بارگ اکحل آمیخته وگفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال ست اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قریب تر یافته
ابطی برابر خنصر ست و آنرا اسیلم نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشای
و امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم ست و از ابطی متصل ست گویا
شعبه آنست و آنرا ما بین خنصر و بنصر میزنند و بعد گشادن دست در آب گرم
میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و دل
را نافع ست و ششش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل
بیشتر می برآید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن رگ
ستا لنگ ست واقع ست برابر انگشت خنصر بگشایند و جراحت و خارش ران و
و تصبیب را سود دهد و باد و پا را که سر فرود آرد و مابض زیر زانو ست و نافع تر از صافن
ست و درد احشا و پشت را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا
رگیست گره دار که از بستن پای معلوم میشود و اگر بر ساق پای یابند بهتر
والا ما بین بنصر و خنصر پشت پای بگشایند از برای عرق النسا که مرضیست نفع دارد
و قریب بمنافع صافن ست چهار رگ عبارت ازان چهار رگ ست که دو بر لب
زیر و دو بر لب بالا واقعند در باطن لبها میگشایند از نشتر گرد سر امراض دهان
و لثه را نافعست و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و گوشه چشم واقعند
چون کمتر میگشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هر گاه نشتر بشریان رسد
نشانش آنست که خون سرخ خالص برآید و بدفق خارج شود و ضعف دل آغاز
ترقی کند چون چنین شود فورا سر رگ بگیرند و لازوق بران گذارند و فاده محکم بندند
و دست بر بالش نرم تر رست بدارند و اصلا حرکت ندهند و تا ده روز بسته دارند و پس از ده روز
برفق باید گشود و باز باید بست و همین بیان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شده

و درین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازوق دم الاخوین
انزروت شب یمانی تقطع آقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یک درم صمغ عربی
دو درم همه را کوبند و بحریر بیزند و بسپیده بیضه مرغ بسرشند و با پشم خرگوش
یا با خانه عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند و در جراحت فرو گذارند و در میان
پوست با میل در کرده و بالای پوست نیز بگذارند و اگر دلیس ببندند بعصابه و بیها
و دست دو روم را بسته دارند تا خون بآن جانب مائل باشد **فصل سوم** در حجامت
و ارسال علق بدانند که حجامت و علق کودکان را بجای فصد است و لی فرود سه
نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از دو سال
نیز جایز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهترین
ایام تا شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز برآمده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت
بیاساید باید که و منع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد
کرده باشند تنقیه بنفس عضو باید کرد و حجامت پس سر را پاک کند و بر نقره کردن
خلیفه اکحل باشد اما نسیان آرد و بهتر آنست که فروتر از نقره کنند و میان شانه نایب خلیفه
باسلیق است لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق
خلیفه صافن بود و حجامت بلا شرط بهر جذب بکار آید و امالت ماده نیز نماید اما علق
آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل** در منضجات بدانکه
نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا زود تنقیه
وی بدوا بآسانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از آن غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم مائی
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط دست نی صدواته و غلظتی که در آن محسوس میشود و بعد خروج آن بسبب
کثافت لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی
هوای نکاریست مرآنرا زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب
کثافت است اگرچه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا
در تب خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر
در وی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبه خلط منضج داده بعد فصد نمایند
تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآیند بی تصدیع و ضرری رسانیدن خصوص آنجا که
سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضروریست بعده فصد کردن   منضج صفرا
عناب هفت دانه   گل بنفشه دو درم   گل نیلوفر دو درم   شاهتره دو درم   تخم کاسنی
نیم کوفته سه درم   بیخ کاسنی نیم کوفته دو درم   گلسرخ از پوست سبز که زیر گل میباشد و از
تخم پاک کرده دو درم   جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ   نقوع آنست که ادویه
را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یکشبا روز پس مالیده و صاف کرده
بنوشانند فقط یا همراه سکنجبین و یا ترنجبین و امثال آن و مراد آنکه هرچه معتدل است
منضج است و ذکر منضج جدا بنا بر فوائد چندست که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ
آنست که ادویه را در انقدر آب بجوشانند که بعد سوختن سوم حصه آب قدری آب
که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا تمامتر آید نخستین نقوع نمایند پس
بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج
بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و بر نقوع و شیرها و تخمهای سرد که مذکور شد
بسند باید کرد و ازین ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد و ازانکه صفرا اقسام است
در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه از آوردن ادویه
نوشته شده نظر بر شخص معتدل العمر و معتدل الطبع است پس اگر مریض طفل باشد

باشد موافق همان وراوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حب آن
تکثیر فرمایند واین تصرفات بر عقل طبیب ست **فائده** صفرا در سه روز پخته
میشود واگر منضج داده شود بشرطیکه صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص
باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه برآورده
یازده دانه بادیان نیم کوفته دو درم واگر بادیان رومی بجای بادیان کنند
قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست که بالای پوست خراشیده وجوکوب
نموده سه درم شکاعی نیم کوفته دو درم پرسیاوشان پنجدرم انجیر زرد پنج عدد
گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده
تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو توله اعانت تمام کند در نضج
اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد وهرگاه بلغم شور باشد وشوری بلغم از
آمیختن صفرا میشود ولهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز
رعایت کنند ومنضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند واین قاعده در
جمیع مرکبات یاد دارند ونحو آب در منضج بلغم وسودا اثر تمام دارد اما آنجا که تب باشد
نتوان داد مگر آنگاه که تب کهنه شود وهرچه معدل است منضج است **فائده** بلغم
در سه چند ایام نضج صفرا نضیج میپذیرد یعنی در نه روز پخته میشود از دادن منضج بشرطیکه
از جمله اقسام غیر غلیظه وغیر رقیقه باشد والا ممکن ست که در پنج روز پخته شود یا در
زیاده از نه روز نضج یابد حسب ماده وکم وزیاده کردن ادویه برای طبیب سلیم ست
منضج سودا سپستان بیست دانه عناب ده دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه
دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان
دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد
قند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته واین دوا منضج سودای خالص است

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با ادویه که برای
منضج هر خلط مخصوص است آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزای رقیق
وی بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود می آید از سودای
غیر طبعی میگویند و مراد از سودای دموی سودای صفراوی و سودای بلغمی همین است و سودای
طبعی که بسوزد آن نیز مسمی بسودای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که
شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجب است **فائده** ماده سودای خاص
در یازده روز نضج مییابد و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل
آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که
مسهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد و آنکه ماده مبرور نضج یافته و قابل
تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس
معلوم شد که از منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده
آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده
میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر شود و مسهل دیگر بدهند و بدانند که آنچه از تعیین
ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوای
منضج پخته نشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن
بخشیده است وی همیشه در کار خویست لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز
زائل می شوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین

فصل ۵ در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و
اعضای دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعا و نواحی آن بود
بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که
در وی منضج در کار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفی

اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نماید بهترست ملین مبارک که اکثر
امراض باطنیه وظاهره را مفیدست وبا بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان
حامله را نیز میدهند وطفلان وپیران را بدستور وتنها ودر مهای اخشار البغایة نافع
وباهمه هوا موافق بود صفت آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند
ودر گلاب یا آب گرم بمالند وصاف نموده میدهند وآنجا که حرارت باشد با آب کاسنی
یا شیره تخمهای دیگر باید داد واگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد وآنجا که
شائبه بلغم بود شیره بادیان وگلقند آمیزند وبهترین چیزها در دفع بوی خیارشنبر
بادیان ست وگلاب وهرگاه خواهند که ملین مذکور قوی شود شیرخشت اصیل
وترنجبین اصیل ممزوج سازند واگر عناب وسپستان وگل بنفشه ومویز و
گاوزبان وامثال آن حسب حاجت بجوشانند وبا طبیخ او مغز فلوس حل کرده
دهند اولی ست وگفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ
نباید داد وباید دانست که کسی را که روده های ضعیف باشد ومهیا پیچش بود
مغز فلوس را بی روغن بادام زنهار ندهند که لکن زنان حامله وپیران را بی روغن
بادام نباید داد تا ایمن باشند از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس
دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی که سطح روده بدان ملایست
دارد مغز فلوس تشبث در جرم وی نمیتواند کرد تا محتاج بروغن باشد ومقدار
مغز فلوس در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست
وهر فلوس چهار درم هر درم سه ونیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال
ضرر دارد خصوص در معتدل مزاج **فائده** چون مقدمه اسهال مذکور میشود
چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهل که برای ضرورت قوی
دهند چنانچه در قولنج وجز آن آنجا منضج حاجت نیست وشب دارو بادام

مانع نه و هر مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل
میکند اگر شکم بپیچد اندکی آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون حب و سفوفها
لازم است که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع است اما اگر
تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از
تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست و همچنان در بعضی ادویه آب سرد
نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هر حبه در وی حب الملوک
باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن
بهتر است زیرا که آب گرم مبطل عمل سکمونیا و در این ترکیب چنانچه قرشی نوشته
و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد هر دو بازو بسته و بینی گرفته بنوشند
و بغرغره دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنچه که رواج قبول باشد
منع وی بهترین اشیاست و خوردن خیر تواند شد و هر گاه هیچ تدبیر سود ندهد
و بداند که مسهل را بقی خواهد برتافت باید که نخستین قصداً قی فرمایند بعده دوا
نوشانند و اغلب آنست که بدین حیله نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود
خواب نباید کرد و بمحل محفوظ باید نشست و استنجا بطبیخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز
از ضرر باد محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند نشست
که بالای وی مسهل دیگر خورند همان روز بلکه بشافه مدد کنند اما اگر چیزی مرتفع چنانچه
آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بدهند باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس خیارشنبر محلول
و مصطکی کوفته بیخته یک نیم درم همراه نبات آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هر گاه
مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی فرمایند و اگر کفایت
نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هر گاه عمل کرده باشد و
حرارت در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

وبندو معتدل مزاج را تخم ریحان درشربت قند وگلاب وبعد ازین چون ساعتی برود
غذای ملایم نوش کنند وبدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد وهمچون فصد ناقص
پس اگر قوت کفایت کند پی اسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید واگر ضعیف باشد
تفاریق باید داد وگر روز دو روز درمیان داده وسبک باید داد تا از کثرت اسهال
بدحال نسازد وهرگاه اسهال افراط کند قبض مطلوب شود وحرارت وتپ
نباشد ماست وبرنج نیکو چیزیست واگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته وشیره
خرفه بریان وبارتنگ بریان دهند وآنچه درباب اسهال مذکورست بعمل آرند

مسهلات صفرا این ادویه اند هلیله زرد تمرهندی ترنجبین بنفشه
افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گلسرخ شیرخشت
بعضی قوی العمل اند وبعضی ضعیف هرکدام ازینها که خواهند تنها
یا مرکب نموده حسب حاجت وبقدر طاقت بدهند وسقمونیا را تا مشوی
نسازند بعمل نیارند مسهل مرکب که باخراج صفرا مخصوص ست پوست
هلیله زرد شش درم آلوی سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره
سنای مکی هریک سه درم عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث
یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هردو حسب حاجت هرواحد از
ده درم تا پانزده درم وکاهیدن وافزودن مقدار ادویه برای
طبیب ست وآنجا که طبع باین دوا تنگ نیاید مغز فلوس باید انداخت
خواه مطبوخ سازند خواه نقوع محکم زنند وباید که روغن بنفشه بادام
بقدر یک درم یا زیاده درین مطبوخ آمیزند خصوص آنکه مغز فلوس ممزوج شده

فائده هیچ دوای نیست که بجز یک خلط خلطی دیگر از اخلاط مطلقا برون نیارد وآنچه مشهور
گردیده که باخراج صفرا یا بلغم یا سودا نبا برآنست که وی بیشتر آن خلط را بیرون آرد اتباع

ورتپ نوعی قبل از دو هفته هلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آورد
اگر ضرورتی بداون چربی الغذا اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که
بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا نقوع اشیایی که مزلق و
مقوی جگر باشند بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاء الله تعالی **مسهلات بلغم**
تخم حنظل قنطوریون ماهیزهرج غاریقون حب النیل تربد حب‌النیل
خسک دانه بسفایج شونیز شکاعی **مسهل مرکب** که اخراج
بلغم نماید ایاره فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک درمی غاریقون
انیسون هر یک نیم درم تخم حنظل نمک هندی هر یک دانگی فهم
بکوبند و بآب بادیان بسرشند و جمله یک شربت ست مردکلان را و
بدانند که غاریقون را نباید کوفت زیرا که در وی خیری درشت مانند ناخن
باشد و او زهرست اگر کوفته شود ضرر میرساند لهذا آنرا غربال موئین می مالند
تا اجزای صغیر غاریقون مستخرج شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند
بالای غربال و در استعمال نیاید **نوع دیگر** که بلغم بیرون آرد و در پیهان
میتوان داد و بسرفه کهنه نفع دهد عناب سپستان هر یک بیست دانه
زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان رازیانه نیم کوفته هر یک به
مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت عدد اصل السوس
خراشیده نیم کوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند
صاف نمایند خیارشنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم دران بمالند و
باز صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند سفوف که
بلغم برآرد تربد سپید بروغن بادام چرب کرده و کوفته بیخته سه درم
زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم با آب نیم گرم بخورند

واگر بجای نمک تنکار سپید آمیزند هم چنین دوا مختار زند واگر مصطکی افزایند
نیز رواست اما آنجا که نمک یا تربد ممزوج نباشد تا ب گرم نهند **مسهلات**
سودا هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس
حجر لاجورد حجر ارمنی آمله **مسهل مرکب** که اسهال سودا نماید ایارج
فیقرا پنجدرم افتیمون ده درم لاجورد شسته هفت درم حجر ارمنی نه درم
سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هریک دو درم سنبل الطیب انیسون
هریک یکدرم کوفته و بیخته تا ب کرفس حب سازند شربتی دو نیم درم
نوع دیگر که بازاله امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه ده درم
بسفایج پیکوفته پنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس
هریک هفت درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هریک
سه درم انیسون بادیان هریک دو درم خربق سیاه دو دانگ
تربد سپید خراشیده یکدرم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم است
بجوشانند وصاف نمایند وغاریقون وحجر ارمنی وحجر لاجورد
وملح نفطی هریک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند واگر قوی
خواهند شحم حنظل وصبر سقوطری قدری اضافه نمایند **فائده** در مطبوخ که افتیمون
اندازند باید که افتیمون را در لته بسته بدارند وادویه بجوشانند وچون خواهند فرود
آرند افتیمون بسته بنهند از دود وجوش او فرود آرند ودران بمالند و بنوشند
بماند که حقنه وشیافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما ازانکه عمل حقنه
درین دیار کمتر مستعمل است وچون مطابق ماموره واقع نشود ضرر میدهد
درین مختصر بیان آن ننمودیم وبذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار
کردیم هرگاه مسهل دهند وعمل نکند باید که شافه تحریک کنند وکذلک

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشد مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت که
اندک قبض محسوس شود و شربت ملین و مسهل خود مهلت میخواهد در اینجا
نیکوترین تدبیر شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد
که کثرت استعمال شیاف احداث بواسیر میکند و در اینجا چند شافه مجرب مذکور
نموده میشود شافه که قولنج را بگشاید و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار بست
گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی پنج درم نمک هندی یک درم
عسل خیارشنبر شکر سرخ هریک ده درم شیاف سازند و هر شافه در طول
شش انگشت معلوم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد شافه
که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج را
موافق است ترنجبین پنج درم عناب [illegible] و خطمی و نمک طعام هریک
دو درم شکر سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطعه از صابون
بمثل هسته خرما تراشند و برو ازند و اگر بروغن گل چرب ساخته بروازند بی اذیت
باشد شافه که طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک و
بوره ارمنی هریک نیم درم هر دو را کوفته در موم سرشته شافه سازند
و بروغن گل چرب نموده استعمال نمایند و هرگاه شافه زود برآید اعاده نمایند

فصل ۶

در مقیئات چون ادویه قی آور مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش
از قی لازم است بیان نموده می آید بدانکه هرگاه که خواهند قی کنند باید که
یک روز پیشتر از آن غذای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی دیگر نباشد روغن خوشبو
بر بدن بمالند و روز قی چیزی نرم چون اوگرای ماش و برنج بنوشند و بعد از آن
مقیئات بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانید
هرگز نیست بلکه از قی بر ناهار بهتر است و کسی را که قی باسانی نیاید بعد در حمام رود

۲۵

رو و وتدهین نماید و شوربا مثل چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خورد پس حمام
یا در خانه گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رکاده بر پشت چشم نهاده
بعصابه بر بندند و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و مدد کنند و بعضی گفته اند
که قی استاده و سر فرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر می آرد و بدین صیانت
قی بآسانی می آید و باید که بدو دفع قی کند باندک فصل تا تنقیه معده تمام شود اما بعد
از قی اگر وقت گرما باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی باب سرد بشویند و دهان
باب گرم و سکنجبین قندی یا آنکه سه تغرغر نماید تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده
اما در وقت سردی و مردم سرد مزاج چشم و روی را نیز باب گرم باید شست و
تغرغر بسکنجبین عسلی باید کرد و اگر باب گرم بسند کنند کافی است و بعد از قی چون
از غرغره فارغ شود بقدر یک مثقال یا مصطکی بکیدرم باریک ساخته با شکر
آمیخته یا قی سکر بدهند و آب سیب بنوشند و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل صغیر
دهند روا است و هرگاه از بقیات شوزشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه آنرا زایل میکند و اگر فواق پدید آید آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند
و اگر در سینه و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند
و باب گرم نکمید نمایند و منافع و مضار قی و آنکه تا یسته تدابیر است یا نیست مطولا
و در شرح قانونچه مفصل گفته ایم و در اینجا همین قدر اکتفا کردیم پوشیده نماند که از
شرائط قی آنچه در ما تقدم گفته شده بر تقدیر است که قی اضطراری نباشد
زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کردن بی آنکه چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی
بنابر امتلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود از طعام فاسد و اگر عیاذا
بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای مناسب چون شیر و
روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی همی کنند

دفعات اکنون بحسب هر سه خلط مقی تر توم میشود مقی که صفرا را بقی دفع کند
سکنجبین تبدی دو مثقال و چهل مثقال آب سفاناخ یا آب کشک جو یا آب
تخم کلاغ حل کرده نیم گرم بیاشامد بدستور قی کند مقی که بلغم برآرد
تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم تورهٔ نان نیم درم همه را بکوبند و با عسل
بسرشند و بدهند پس اگر خود بخود قی آید فبها والا با آب نیمگرم مدد کنند مقی که سودا
برآرد بگیرند ترب و شکافند و خربق سیاه ورمی پر سازند پس آن ترب را در
سکنجبین تر نمایند یک شب بعد آن ترب بخورانند و سکنجبین عسلی با آب لوبیای آمیخته
عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی شود مقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین
عسلی دو مثقال نمک دو مثقال آب ترب چهل مثقال بهم آمیخته نیم گرم
بنوشند مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته
و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو هر یک سه
مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و ده مثقال
شربت افتیمون شیرین نمایند و بسرکه انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند
و بدستور قی کنند **فائده** تا ضرورتی قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد
که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد و ایضا بی ضرورت قوی غیر معتاد یقین را
قی نباید فرمود **فصل در مدرات** بدانکه مدر آنست که ماده را از راه بول دفع
کند و برای برآوردن مادهٔ عرق ادرار نفع تمام دارد و اما آنجا که ضعف بیشتر
باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکند ادرار نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده
در جگر باشد ببینند که مائل بحدبه است یا بقعر اگر بحدبه مائل باشد ادرار بهتر است
و الا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول و اسهال و مدر عرق با هم رسیده اند
کذلک اسهال با ادرار و عرق تا نفع ادرار قلیل میشود ذاتی توجه ماده بطرف مخالف و

که مواد را چه رقیق است مندفع میکردد پس تا مرض طولی نبود مدرات ندهند
از آنست که در استسقا و فالج و وجع المفاصل هلاک امراد را بول دسته اند
و ایضا قبل از نضج شرب مدرات نیز منع فرموده اند و در بنجا مدرات
بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت خون مفصل مرقوم میکردد و جهت حاجت
صرف نمایند مدرات بارد اینست تخم کاسنی تخم خیارین سکنجبین
تخم خرفه خسک کاکنج طبیخ و امثال آن مدرات حار اینست
تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفای خشک کبابه
نانخواه سداب تخم کندر و امثال آن مدرات معتدل پرسیاوشان
تخم خربزه است و آنکاه که بارد و حار با هم ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان بکار برند
دوای معتدل که ادرار بول کند انیسون بادیان هریک دو درم نیم کوفته
در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن باند صاف نمایند تخم خیارین و تخم
خربزه هریک سه درم کوفته در طبیخ مذکور شیره از آنها بستانند و بقدر سفید شیر
سازند و بنوشانند ماده باد را بر آرد و بول بسته بکشاید و اگر انیسون و بادیان
کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه و کدو
همان عمل کند دوائی که حیض را بکشاید سلیخه شونیز هریک دو مثقال جند بیدستر
ابهل هریک دو درم همه را کوفته بیخته بدو چندان عسل کف گرفته بسرشند و هر صباح
از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن چهل درم عرق بادیان
بنوشند حیض بسته بکشاید و اگر کم می آمده باشد فراغت آرد بشرطیکه سبب احتباس
حرارت و قلت خون نبود الا مضر است طبیخ که حیض براند و منی مردان که از
جای خود لغزیده باشد و در میان بند شود و یا در جای خود افسرده محتبس شده باشد
بیرون آرد افسنتین درمنه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس

هر یک دو درم الخیریج عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند گلقند

دو بر بندند سه روز پی هم و سه روز مهلت داده بعد سه روز دیگر ببندند تا ادرار تمام گردد

ادرار حیض در ایام حیض باید داد تا موثرتر باشد **فصل ۸** در مقویات اعضای رئیسه

یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هر یک جداگانه شود حسب حاجت برگیرند مقویات

دماغ مروارید آمله بهارانه بهار سیب بهار امرود گلسرخ مارالورد نارنج بلادر

بندق بالنگو زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل

کندر روغن عبهر دماغ حیوانات گوشت ماکیان دراج و تیهو میش

مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آمله تر هندی سیب صندل

طباشیر گل مختوم ریباس تسند کهربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گلسرخ

مروارید نیلوفر نارنج بلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا قشر اترج

ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو بادرنجبویه جدوار دارچینی درونج

زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک

قاقله لاجورد نعناع مقویات جگر کاسنی انار انیسون اظفار الطیب

جوزبوا حماما حب بلسان دارچینی غافث قرفه قرنفل کشوث

مصطکی رومی ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد

لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حارند مقویات معده آمله انار دانه بلیله سماق

سفرجل طباشیر گلسرخ بلیله خصوص مربا اذخر پوست ترنج بالنگو

جوزبویه دارچینی زرنباد سعد سلیخه ساذج هندی قرفه قرنفل

قاقله کندر کردیا مصطکی مشک غاسطرا شیع نعناع عود و بدانند

که هر چه مقوی معده است تقویت مری و امعا نیز مینماید و هر چه مسهل است

مضعف معده است مگر بلیله و در سنای مکی اختلاف است بعضی برانند که

براند که سنای مکی نیز مقوی است **فائده** ادویه مقویه سرد اول مرقوم شده اند و عقب آن گرم و جهت امتیاز دوای گرم از انجا که شروع شده اند بتحسین دوا بشنگرف مسطور شده است

فصل ۹ در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت اسفیدباج طعامی است که بمحرور مزاج نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را بی مصالح گرم و بی ترشی پزند و شوربای او بکار برند ماء الشعیر غذا بسیار موافق است در امراض حاره توان داد که هم دوا است و هم غذا طریق تفریقش آنست که آب چهار چند جو باشد و طبخش معروف است و اگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا ماء الشعیر محمص گویند و اگر در ماء الشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیزهای حلو بپزند ماء الشعیر مدبر نامند آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در ماء الشعیر توان پخت و قطعا ماء الشعیر با سکنجبین جمع نمایند در معده قریص گوشت که همراه سرکه و بقول و ابازیر پزند قریب باعتدال است بقوص قریصی است که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج شوربای گوشت که از سرکه و از فواکه خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین آمیزند مر امراض مرکبه را سود دارد

مقاله سوم در بیان امراض و علاج آن این مقاله مشتمل است بر چند باب و هر باب متضمن است بر چند فصل

باب ا در امراض راس یعنی بیماریهای سر

فصل در صداع یعنی درد سر و اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت نمایند و شربت لیموی و بعد برآوردن خون اگر طبع قبض باشد مطبوع حامض یا بلبین ملین مبارک طبع بگشایند و بعد چون بکار برند و اگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند و منضجات و ادویه مسهلات و تنقیه کنند و صندل سفید با گشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل و ملطف نمایند و با دویان بقدر حاجت جوشانند و شهد آمیخته بدهند و روغن قسط بر سر لند بعد نضج

مسهل بلغم خورانند و بعد بنداجیر و تحمیل طلا کردن با آب سائیده سودمند است
و اگر از سودا باشد تعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و
بادام طلا نمایند **فائده** باشوبه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین
چیزهاست و در درد سر زنهار سر را نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر
ضرر میرساند بلکه پا بیمار را باید کوفت و کفها مالند که نافع است و اگر سر را بگیرند بدست
بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه آهستگی مالیدن نیز مضایقه ندارد
فائده صداع که از گرمی تقطر رسیدن یا از سردی تقطر رسیدن عارض شود وی را
خلطی آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافی است اگر از گرمی
سردی نوشند و بویند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با
تپ باشد بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر عارض شده باشد
تدبیر آن مرض کوشند و قسمی است از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه
سر میباشد و درینجا است طریق علاجش بحسب سبب همانست که در صداع مطلق
گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم
باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر پیشانی و گوش
بچسپانند خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد
استحکام تصدیع تمام میدهد **فائده** عوام در درد سر اکثر ضمادات طلا میسازند چون
افیون مانند آن و شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی
بهلاک هم انجامد و عند الضرورة اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند به زعفران یا مانند که
مصلح افیونست و آنجا که گلاب بر سر زنند در دهر باید که بسیار نریزند تا سر تر دارد و اگر نه چنانه
ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع برآید بند نکنند که علاج است
مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خوف ضعف شود تا توقف توان.

وبرآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود ست

فصل ۲ در سرسام یعنی

آماس که در پرده‌های سر یا در جرم دماغ واقع شود و اگر از خون باشد بسیار خندان بود و
و اگر از صفرا باشد بدخود و ترش‌رو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر
از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و همه علامات که هر خلط مخصوص ست
شاهد بر آنست و دموی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را
لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در
سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علامتش از مبحث صداع روشن
شود و چون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ نیز مد نظر دارند و حجامت ساقین
با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع‌ترین تدبیر است و استعمال لخلخه
اسرع در اثر و مالیدن و بستن پایها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض
دماغیه با شوییه بدستور و بالجمله در سرسام فصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب
باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای سرسام
مرکب با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر
مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فائده** هذیان یاوه‌گوئی
و جز آن که از لوازم سرسام ست گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت
و بحران مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام خفت هیچ
نمیباشد و اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد
تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست و بتقویت
دماغ کوشیدن

فصل ۳ در جمود این مرضی ست که یکبارگی واقع شود و آدمی
بی حس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت
حدوث علت و سبب این ماده سودا ست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در حالت بیشعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن خیری و روغن بادام رنجبیل و زان آمیخته بمالند و اگر جند بیدستر آمیزند بهتر باشند و هنگام شعور منضج و مسهل سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زدن فراخ باید زد و خون کمتر برآرند و حمود تخوص آغذه و مدر که نیز نماینده

فصل ۴

در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده بود و برده ماند اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سده تامه است که در بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند و الا حقنه و شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند و اگر قی توانند آورد اثر تمام دهد و مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد و اگر بر تارک سر شرط زنند و سیماب بران مالند یا بیشش که مستعمل میشود باریک ساخته بران مالند خوب است و بعد افاقت تعدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن محسوس نباشد خلاصی ممکن بود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده میشود و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا بعد ساعت که سه شبانروز میشود کسی کم دفن کند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت در بندت زنده میباشد گاهی می تواند که بفضل الهی بکشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند یا کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد

فصل ۵

در سبات و آن خوابی است غیر طبیعی در غایت گرانی و سبب آن استیلاء رطوبت بر دماغ خواه ساذج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب

وسرکه بویانند و هرچه مجفف باشد خورانند و اطریفلات سریع الاثر است و انجا که
سبب سبات بخار معده باشد بسبوق تخمه و خفت و حالت جوع پدید بود و تدبیر و
تنقیه معده است و اطریفل کشنیز نفع تمام دارد و کشنیز خشک کوفته بخته با
طعام سود مند بود **فصل ٦** در سهر یعنی بیخوابی و سبب آن یا به یبوست دماغ
سانج بود یا داوی و دو سهر ادر سوداست و صفرا لامحاله و بلغم شور نیز **علاج**
در سانج بترطیب دماغ کوشند با شربه و اغذیه و نطول و سعوط همه معدله مرطبه و داوی
حسب ماده تنقیه نمایند و سرکه نشاید که بو کنند که سهر افزاست و ادویه خواب آور است
شبت تر در زیر بالین نهند و در بلغمی بر سر نیز بپیچند و ریحان بگلاب افشانده
بویند و لخلخه بیشتر بکار برند و افیون بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند **فائده**
هرگاه باعث سهر تب باشد یا بخارهای کریم بهترین تدابیر پاشویه است و دلک
اطراف و ازمالیدن روغنها بر سر و در بودن و در قطع سبب کوشیدن **فصل ٧**
در سبات سهری و سهر سباتی و این مرض از اجتماع اسباب سبات و سهر
حادث شود و بعضی برانند که ورمیست دماغی مرکب از صفرا و بلغم با بحملت نا
علت مذکور است که گاهی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری
مفرط بود و آنانکه ورم میگویند هذیان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری
بهر تقدیر اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری
غالب باشد سهر سباتی نامند و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب
مساوی بود بجهت بیداری و اگر یافته شود مختارند که سبات امقدم دارند یا
سهر را زیراکه وجه تقدم مرتفع میشود **علاج** آنچه در سهر و سبات مذکور شد و با
حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت غلبه
بلغم شمومات حاره خفیفه و هنگام غلبه صفرا شمومات بارده بکار برند و کذلک

و دیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی و بلغمی نمایند و حق است که ورم لازم این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود

فصل ۹ در کابوس و این مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بر ان افتاده یا کسی او را پخش میکند پس نفس او تنگ شود و آواز نگردد علاج اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع می انجامد

فصل ۹ در صرع و این مرضی ست که آدمی بیهوش بیفتد و دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی رگهای زیر زبان لازم وی ست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید مهلک ست مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار واقع شود و باز زایل گردد چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه در غشی گفته آید بکار برند و گره در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیه باید داد حب الخلط و از میوه های تر و گوشت بره و شیر و امثال آن پرهیز نمایند و عود صلیب در گلو آویزند و بخور بکار برند **فائده** صرع که اطفال را افتد اکثر آن را ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط در تسخین یا در تبرید بی تحقیق سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیر ست و فساد شیر محدث آفات در طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد بشافه قبض گشودن اسرع النفع ست در دفع این حالت

فصل ۱۱ در مالیخولیا و این مرضی ست که آدمی را از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد و بوضعی و روشی متصف سازد که منافی خرد باشد در بعضی امور و از این قبیل ست حمق و رعونت و عشق و فساق علاج حب الخلط

تنقیه نمایند و مفرحات خورانند و نوشدارو نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند و بکه
واغذیه لطیفه دهند تنقیه مکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید و قوت نکاه دارد و از
اثر تنقیه و تعدیل ویرا ظاهر میشود و در امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند و بعد
تحقیق سبب تدبیریکه در خوران باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله
و در عشق بهترین تدابیر وصل معشوق است اگر ممکن باشد والا بطریقی که بازدارد از
اندیشه آن باشد متوجه باید بود و جماع را در ازاله عشق اثر تمامست خاصه اگر
با محبوب بود

فصل ۱۲

در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسامست
اگر با غضب و ایذا بود مانیا گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا بود داء الکلب و اگر
با ترش روئی و فرار از مردم بود قطرب و هر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه
مالیخولیاست و بعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی التحقیقة وی غیر
آنست زیراکه در اسباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرطست چه خلط طبعی
اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج آنچه در مالیخولیا گفته شد بکار برند
و در ترطیب بیشتر کوشند و بدوشیدن شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن
روغن بنفشه بادام بر سر و بدن و استحمام و نطول ساختن آب گرم بر شکم
نفع دارد و معجون نجاح اگر سود مید بعد از نفع تمام

فصل ۱۳

در سدر
و دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آن را سدر گویند
و چون اشتداد کند سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده باید دوار نامند علاج
حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت
در دماغ توان دانست و اگر ماده در معده باشد از غثیان و دیگر آفات در
معده مهیا بود و همچنان هر عضویکه مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و
تنقیه عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

که از نقاهت پیشود و اغذیه لطیفه و مفرحات مناسبه مزیل است و مروارید صلایه کرده
با شربت لیمون و صندل با شربت انارین و امثال آن مفید و اگر رسیدن سرما
بر سر باعث دوار بود تکمید و تضمید باشیای گرم نمایند و اغذیه که در ان توابل گرم باشد
بخورانند **فصل ۱۴** در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم بر دماغ باشد و
بسبب سودا و بواسطه سوء مزاج حار ساذج نیز عارض می شود علاج
در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد نضج خصوصا بحب قوقایا و امثال آن
که در تنقیه سر معین است و معجون فلاسفه و دوج مربا و زنجبیل مربا و کندر
با شکر مفید است و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب با دهان در سوداوی
واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافی است
فصل ۱۵ در فالج و این مرضی است که نصف بدن را طول بی حس و حرکت
شود و این بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه
توریم او مر مبدا اعصاب را علاج در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از غذا
باز دارند و اگر ممکن نباشد اندکی آب کشت با زیره و دارچینی توان داد و بجای آب
برما العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم منضج بلغم دهند و نخود آب گوشت کبوتر بچه
با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهارده روز که ماده نضج یافته باشد
مسهل قوی دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند آن تدهین نمایند و جوارش
بلادری و تریاق کبیر و شجرودیطوس نافع ترین ادویه است و مشک و کندش و
فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن رسانند
که بهتر از آب سرد است و اگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جایز است و آنجا که
فالج با حرارت باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد بعد معالجه
فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدا اعصاب از ماده

ماده چون منقیه وم نمایند ومعالجه رعشه توجه فرمایند فائده وبطلان حس حرکت اگر بعضو
افتد بی تخصیص درقسمتی آن ونصف طولانی آنرا استرخا گویند بلفظ مطلق وفالج با استرخا
نصف بدن مختص است نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر واین مرضی است که حس عضو باطل
یا ناقص شود علاج اگر از غلبه خون باشد فصد کنند وتقلیل غذا نمایند واگر بسبب
بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند واگر بسبب سوء مزاج یابس بود علامت وعلاجش از تشنج یابس
جویند واگر بسبب ضغطه ورم یا بستن عضو باشد ازاله سبب باید **فصل ۱۷**
در لقوه یعنی کج شدن روی وسبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک
شق وجه افتد نشان استرخا آنکه کدورت حواس است نقصان آیند وفرو هشتن
پلک زیرین وگاه نشان تشنج تمدد پوست پیشانی است وقلت آب دهن علاج
در استرخا بعلاج فالج ودر تشنج بعلاج تشنج کوشند اما تا چهار روز بلکه هفت
روز بگذرد وعلاج هیچ نکنند وازغذا امتناع [illegible] اگر ممکن باشد در
خانه تاریک نشانند وآیینه چینی پیش نظر باشد تا پیوسته در ان پیوسته
بینند وچیزی [illegible] پیچ نیز دریا [illegible] غرغره کنند
واگر از غلبه خون بود فصد [illegible] تعمیل نمایند [illegible]
دور نمیشود وآیینه چینی عبارت است از آیینه که از نقره ومس وبرنج ساخته باشند
چون روی در ان منکشف دیده میشود وکثرت نظر در ان باعث استقامت معوج
میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی در هم کشیده شدن عضو واین اگر از بلغم باشد
تشنج رطب واستلائی گویند ونشان [illegible] انست که یکبارگی افتد و
علامات بلغم پیدا بود واگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند ونشان
وی آنست که بتدریج افتد نخستین استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیدار [illegible]
[illegible] شده باشد وعضو لاغر شود علاج در امتلائی بعلاج فالج

کوفته شده و میسی ترطیب ظاهره و باطنه آنچه بهر سوء مزاج یابس در معدلات گرد
یافته و موم روغن و روغن بنفشه بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان تنشاق
نمایند **فائده** تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم
امعا حادث میشود تدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت
عصب کوشند و تشنجی که در صرع افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن
نیز زائل میگردد و اگر با وجود گشودن صرع تشنج بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب
احوال نیم گرم بمالند و بعضی مردم را که وقت فاژه دهن گشاده میماند بسبب تشنج
شدن گوره دهن تدهین کافی ست و اگر کفایت نکند [illegible] امتلائی باید پرداخت

فصل ۱۹ در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو
جانب کشیده شود **فصل ۲۰** در کزاز یعنی تشنجی که در عصب گردن افتد و
مانع تمایل شود علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب در معالجه مبادرت
نمایند که اینها قویتر از تشنجند **فصل ۲۱** در رعشه یعنی لرزیدن
عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه [illegible]
و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب نمایند و در رعشه جماعی
شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و بیضه نیم برشت خوردن مفید ست

فصل ۲۲ در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در وجه منذر بلقوه
و در شکم مقدمه صرع و در پهلو بورم پرده سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در عضله
شکم مقدمه مالیخولیا گفته اند علاج تنک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه
بلغم فرمایند و آنجا که احتباس طمث و نابرآمدن خون باعث اختلاج شود از فصد
زائل گردد فوراً **فصل ۲۳** در لُوَی که ویرا افیخنج نیز گویند این حالی باشد
که اعضا گران و رنگ روی و چشم سرخ شود و فاژه و خمیازه بسیار آید و آدمی

خواهی بجهد گویا مقدمه حمی است و حال آنکه تب نیاید و بعد از چندی آن حالت رفع
کرده و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آن حالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون
و صفرا باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل
بدان کردن فجاة نفع میدهد و تخم کشنیز سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر
سوده مفید است **فصل ۲۴** در حکه و آن مرضی است که دماغ خارش کند
بی درد علاج در تبرید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفرا است و اگر
تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون غالب باشد فصد توان کرد
فصل ۲۵ در عصابه و آن دردیست که در ابرو پیدا آید و سببش اگر گرمی
ساذج بود که در آن محل افتد بمجرد طلوع آفتاب شروع کند و غلبه همی کند تا دو بهر
پس با زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثری از آن نباشد باز صبح
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
خارج تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر روی افتاده باشد
و پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن است بخارانیدن جزا در درون بینی از چیز
خشن و اگر رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف مالند **فصل**
در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی برآید بر طریق مرض آنرا زکام گویند و اگر
بجانب حلق ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان
برودت غلظت یا رقت بی حرقت علاج تعدیل مزاج کوشند و در ماده تنقیه نمایند
حسب ماده و بالجمله در زکام قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده را از برآمدن باز دارد
نباید داد و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده چه در حار و چه در بارد و از خواب عرق
و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سر نگون کردن
و حرکت عنیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه با زکام بود رعایت سرفه نیز نمایند

فائده ماشری را باد شناور که در روی می افتد بتنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب
در امراض متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی **باب ۲** در امراض عین
بدانکه چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که
محل نور است در وسط آمده تا جلیدیه رسیده و اشباح که درین رطوبت
منطبع میگردند در عصبه متادی می شوند و باصره درک آن می نماید
باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش اینها بنا یافته‌اند و
اکنون بدانکه اینچه مماس هوا است و ملمس مردمی طبقه ملتحمه و طبقه قرنیه است
تا آنجا که سپیدی است ملتحمه است و آنجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده‌اند و بعد
ازیشان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین است و تلون حدقه از وست والا قرنیه
شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه
است و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد او
رطوبت زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس
بقعر کاسه چشم است بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده و آنچه نام
دارد درینجا مذکور می شود **فصل ۱** در رمد آن ورم ملتحمه است اگر از خون
باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود
سوزشش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند و
منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند و
منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک برهم نرسد و چشم گران باشد و با
بعد و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود و علاج تنقیه حسب آن ماده
نمایند و پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما آنجاکه سبب خفیف

خفیف باشد دو سه روز بعد از و دامالیدن بی تنقیه مجوز عت و بهترین اطلیه

ربدکرم حضض کی ست با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای او طلا کنند

و آنجا که درد شدید بود افیون اندکی نیز ضم نمایند و در چشخام در همه اقسام رمد

نفع تمام دارد و پس از چند روز استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و هر انچه نجار

انگیز و لازم دانند صفت ذرور چشخام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و در زیر

خر پخته یا بدون آن دو حصه بگیرند و از نبات مصری و از مامیران چینی یکیک حصه

و هم چون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق ذرور و از روت مدبر با شیر خر

اگر بدل مامیران کنند می شاید **فایده** رمد عظیم که در چشم اطفال افتد سهمی

ست بود و بیخ و حجامت پس سر و زلو چسپانیدن بر بناگوش اثر کلی دارد و در

مذکور سود مند **فصل ۲** در ظرفه و آن نقطه خونست که بر ملتحمه افتد علاج قطره خون

بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر بسوزند و دود آن رسانند اما

اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند **فصل ۳** در ظفره

... و که ... مشهورست نیل بسازند فقط بمار ...

در چشم روزی چند بار می کردانیده باشند و اگر ماده موجبه کثیر بود قیفال

گشایند و حب ایارج تنقیه نمایند و از مولد بلغم بپرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بدستکاری

بردارند و بهر این کار دستکار هشیار در کار است تا آفتی دیگر لاحق نشود

فصل ۴ در بیاض و آن سپیدیست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم

غریب بر قرنیه علاج کف دریا آب بسایند و در چشم رسانند در چند کرت

زایل شود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بجاحظ زبان ...

اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضی ست که رکهای چشم سرخ

و ممتلی می شوند بتدریج و چشم بخار دود پس اشک اگر سیلان کند و بلک ...

باشد سبل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند
و بهترین منقیات فصد رگ قیفال است بعده رگ پیشانی و رگ ماق زدن پس
آنجا که سبل رقیق بود شیاف تیه و دینار کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و باسلیقون
و در یابس قبل از اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند و اگر رمد یا سبل لاحق
شود نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سرد و بر استفراغ و جذب ماده قناعت
کنند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر بدوا زایل
نشود لقط نمایند یعنی بردارند و برند بطریق که معروف است نزد کحالان

فصل ۶ در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست
که ماده ورم در جرم عضو سرایت میکند و انتفاخ در خلل عضو پیدا آید و پس
بعضی بر سبیل مجاز ورم را انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد
علامتش آنست که دفعةً پدید آید و نخست در گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از گزیدن
پشه و یا مگس میشود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و در چندان نکند
و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر ماده غلیظ بود و اما اگر مائی بود اثر
غمز نماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند و تدبیر رمد بارد رجوع نمایند و در ریحی
سه روز هیچ دوا نکنند که در اکثر خود بخود زایل میشود

فصل ۷ در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه و این بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود و یا
ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیزند و تنقیه بفصد و مسهل
نمایند و حب برقصت بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و به چشم عدوی به
آب گرم می شسته باشند

فصل ۸ در توثه ملتحمه و آن گوشتی نرم است
که اکثر در موق اکبر پیدا است علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس
دستکاری نمایند

فصل ۹ در دوقه ملتحمه و آن ثبور صلب است سرخ یا سیاه

گرد چشم پدید آید و اگر در شرق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که
ماده در وقت سبک بود و چون رفائد بگلاب ترکنند و بر نهند زائل شود ولی تدبیر دیگر
فصل ۱۰ در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود شیافه بکشند و اگر از سردی
باشد باسلیقون و اگر از ضعیفی عضلهٔ چشم بود خسته هلیله زرد سوخته و نمک هندی
و مازو هر سه مساوی کوفته بیخته بکشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک
برآید و منقطع گردد آنرا ابو الیتین نامند تدبیر او تنقیه بدن است پس ادویه اشک آور
و کحل چین با سلیقون کشیدن فصل ۱۱ در حرقت چین سبب سوزش
چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بی ماده باشد توتیا در غوره پرورده بکشند
و کاسنی ترکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد فصل ۱۲
در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاد قطعاً
چشم را نمالند زیرا که اگر شیء درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر
آنست که چشم به آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد به پنبه
یا الته بردارند و اگر غایص بود بدین تدبیر برآید نشاسته باریک سازند و در
چشم پر کنند و زمانی بدارند تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد
و پس به پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر زیر
می آویزد باید که طین فارسی سرخ که نقاشی از آن گل سرشوی میگویند باریک سازند
و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند تا حیوان بدان آلوده شده
از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بموی که سرش پهلودار بود و بر
در چشم بعد [illegible] چشم به آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلو میل انبولی
بنگارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم به آلتی که مخصوص این کار است یا بهر حیله که توان

برادر و بر آرند پس از آن شیر زنان با سپیده بیضه مرغ چکانند تا از مضرت
تشنج ایمن سازد **فصل ۱۳** در ضربه که بر چشم افتد سرخی یا درم آرد علاج
رگ زنند و طبع نرم دارند بقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیده
و زردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند
کشنیز و فوتنج و سنگ پلپل یعنی سنگی که در خریطه پلپل ماند و زرنیخ طلا نمایند
تا کبودی او دور شود و اگر تیغ یا از سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه
تدبیرش نیز فصد و تلیین است و سیاه اندک مدتی و سوده تخم مرغ نهادن باصلاح جراحت
کوشیدن بنوعی که در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحه عین بدانکه ریش در سایر
طبقات ممکن الحدوث است و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد
باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات که بحجر
درد شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمی شود مگر بعد غلیان بده علاج زود
رگ قیفال زنند و مسهل بر نیعنه خون قدری همی گیرند و طبع نرم دارند و اگر درد
کند شیر زنان چکانند و اگر زود پخته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی
حلبه را در آب شیرین دو پاس بدارند پس بر آرند و در آب دیگر بجوشانند که
بست چند باشد و چون نصف بماند بپالایند بعسل اول این شد و بعد از پختن
و تنکافتن شیر با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال
نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند آنچه برای ذهاب آثار قروح و جدری
مخصوص است بکار برند و استخوان پوسیده بگلاب سائیده در ازاله اثر مجرب است
فصل ۱۵ در گمنه بدانند که این لفظ مشترک است زیرا که گرانی
پلک را که از ماده باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ
افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه
مخصوص به پلک ست گفته آید جدا اما آنچه بقرنیه مختص ست تدبیرش نضج ست
باستعمال لعاب حلبه و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت شق آن تیشه ای
فضی باریک ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد و مانع ابصار بود دستکاری
باید کرد الا تعرض نکند تا آفتی دیگر پیدا نکند و آنچه بملتحمه خصوصیت دارد بمعالجه
رمد سوداوی دور شود و بطبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد

فصل ۱۶ در عشا یعنی شبکوری علاج شهد با آب بادیان در چشم کشند
و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند و آنرا بر آتش کنند و رطوبتی
که از آنجا بر آید بمالند در چشم کشند که سریع الاثر ست و اگر ماده کثیر بود
مسهل و فصد بر آرند

فصل ۱۷ در جهر یعنی روزکوری علاج هریسه
و کله پاچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و
در بینی چکانند و در آب سرد چشم بگشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند

فصل ۱۸ در صداع حدقه و شقیقه عین و این مرضیست که در عمق چشم ضربان
شود و وجع مسلی با ضاغط بود و گاه ساکن شود و ضربان و درد مانند شقیقه
سر باز عود کند و آثار رمد هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه
تدبیر آنست و در بتر شریان صدغ مبادرت کنند تا آفتی دیگر نیارد

فصل ۱۹
در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه ماده نمایند و بعده
هلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست

فصل ۲۰
در نتو القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه ست از خلط غلیظ
و بعده ذرور اصفر کشیدن و تابهای گرم زده شستن و بر بخار آن انکباب نمودن
و خاصه نتوانست که سخت می باشد و زیر میل منغمز نمی شود و معراز وصعه

بود قربان میبود بخلاف شبره که در قرنیه افتد نرم و ذی غمز و باد رومی باشد

فصل ۲۱ در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاهی در جمله انها بثور حادث میشود و گاهی در بعضی بالجمله در بعضی قرنیه سپید مینماید پنهان موضع و در بعضی نه و جهش در مطولات گفته ایم علاج فصد و مسهل بعمل آرند و ابتدا از ادویه و انتها شیاف ابیض کنند و در انحطاط شیاف احمر لین کشند

فصل ۲۲ در نتوسرج هرگاه قرنیه بشکافد و عنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموماً خواه آن بقدر سر مور بود یا زیاده باشد و اگر نه بقدر حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس النملی و راس الذبابی و عینی و تفاحی و مسماری و ثؤلولی و قلکی نیز خوانند علاج پیش از انکه کنارهای شق قرنیه سطبر شود و در مراجعت نتو کوشند و محافظت نمایند از کثرت حرق و این چنان باشد که شیاف معتدل و اقلیمیای نقره و صدف سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند و اگر اکسیر این اندازند بهتر باشد و بالای آن رفاده و بقدر خانه چشم بر چشم گذارند و قطعه اسرب یا اسرب سوخته در خریطه نهاده و بر نهند و اگر سرمه سیاه باریک سازند و در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد و بعصابه محکم ببندند و هرگاه کنارهای قرنیه منشقه غلظت گرفته باشد علاج سود نمی دهد و اطبای متقدمین گفته اند تدبیر ش

فصل ۲۳ در حول یعنی هر چیز دو نمودن چشم این مرض اگر مولودی بود علاج نپذیرد اما غیر مولودی انچه با طفال افتد از صرع یا از خوابانیدن ایشان از بر یک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب که یکبار بگوش ایشان رسد و علاجش آنست که چیزی سرخ بدانجانب که خواهند چشم را بگردانند او بزند تا چشم نظر پیوسته بدان دارد و هیات چشم بحال آید انچه در کلان افتد اگر از تشنج عضله مقله بود نظر کنند که سببش یبوست است یا امتلا نشان یبوست تقدم امراض حاده است و علاجش ترطیب چنانچه به تشنج یابس مفصله است

در تپیر خرد و تپیر دختر و کشیدن آنفع و نشان امتلا تقدم صرع است و جز آن که
به تشنج امتلائی لازم است و علاجش تنقیه و اگر از استرخای عضلات مقله بود
بعلامت و علاج استرخا رجوع نمایند چنانچه در امراض راس گذشت و اگر
زوال ملتحمات و رطوبات بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و علاجش تنقیه
دماغ است بایارجات و تنقیه معده نمایند و اگر از راه معده ماده آید تجوید هضم فرمایند

فصل ۲۴ در اتساع و انتشار بدانند که اتساع گشاده شدن است خواه عصبه مجوفه
گشاده شود خواه ثقبه عنبیه و انتشار پراکنده شدن نور است در اجزای چشم و این
لازمه اتساع عصبه است و در اتساع ثقبه عنبیه نیز باشد و در اکثر با اتساع عصبه
اتساع در ثقبه نیز پدید باشد بالجمله اتساع عصبه متعذر البرء است اما اتساع
ثقبه را بحسب سبب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند
مثلا اگر از ضربه افتد مالسله مداوا کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی رطوبت
بیضیه افتد و این بصبیان بیشتر افتد یا از تورم طبقه عنبیه افتد ایضا تنقیه نمایند
اگر از خشکی عنبیه افتد علامت و علاجش از ضعف بصر شیخی خوانند

فصل ۲۵ در
ضیق یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جبلی است محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر
عارضی است ضعف بصر می آرد نظر کنند که سببش رطوبت عنبیه است یا خشکی عنبیه
یا قلت بیضیه یا کیموس ردیه که در ثقبه گراید آثار رطوبت و یبوست از اسباب ما تقدم پوشیده
نیست و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم است و سعرات تشخیص نمودن
و علامت کیموس صلب فقدان ثقبه است یعنی مردمک نماید علاج در یبوست
عنبیه و قلت بیضیه ترطیب و در کثرت رطوبت عنبیه تنقیه و در رداءت کیموس
تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس صلب را قابل برآمدن سازد
باید کرد

فصل ۲۶ در تخیلات یعنی شکلها

آب بید و آب کوک و لعاب اسبغول

وخیالها در چشم آید چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمهٔ نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقای هست دائم و هر روز افزودن و اگر در یک چشم بود و نیز علاجش با فواید دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن و علامات فساد طبقات و رطوبات از تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیهٔ ماده و تنقیه اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ است و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث است می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش می شود جهت تکدر بصر تیله و کله یا بچه دهند

فصل ۴۷ در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم

و این رطوبت است که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبهٔ عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام ثقبه را در گیرد و بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت تمامه نمی کند بنابر رقت و انقسام انتشار رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت علاج در ابتدا بی توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ پخته باید تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آمیخته گذارند هر چند که داغ بتر آید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیزند و بعد نزول چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم قسمع همی شود دستکاری

دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد **فائده** خیالات چون تا شش ماه و کمتر دو نزول با شود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و بعد که تخم ریل باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ پس گوش گشادن نیز مانع می شود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و پخته بود البته منع نزول الماء نماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود مید هد نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری در طریقش معروفست و بعضی جا دیده شد که صاحب نزول الماء را مقید قویه بر سر افتاده و مثل باسره بکشاد و اقسام این مرض بسیارست عمانی زیبقی جصی اسمانجونی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض زرد اصفر احمر ذهبی ازرق اسود و از نها هیچ یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح وانچه قابل قدح ست سپید صافست که از مالش چشم متسع گردد **فصل ۲۸** در سده عصبه مجوفه که بی نزول الماء بود نشان وی سالم بودن مردمک ست ومع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه نا بودن علاج تنقیه دماغ کنند و رگ گوشه چشم زنند و دیوچه بر صدغ چسپانند و قدم بمالند و محاجم ناری بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنی کربه چشمی انچه اصلی بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضی ست خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد ان حسب سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقه یبسی بطلان بصارتست و فرق درین و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در یبسی غوری در چشم پیدا شود و قدح سود ندهد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بعارضه بعد بلوغ زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر سوء علیه چون بود رگ زنند و تصفیه دم نمایند و توتیا بغوره پرورده بکشند واگر از بلغم بود

نفع تنقیه بلغم نمایند و باسلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن
تدارک کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص پیران است علاج
نپذیرد اما جهت حفظ باقی در ازاله رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۲۱**
در ذهاب بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای
تاریک علاج اگر نور کمتر شده باشد ببیضیه سیاه کشته باسلیقون بکشند و او
و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر دفعةً بر آمدن از ظلمت باعث بود بر تدریج آسمان گون
بر روی آویزند و بر روشنائی آفتاب نگرند و تجوید غذا نمایند **فصل ۲۲** در خفش
یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود و اگر این مولود است علاج پذیر نیست اما جهت
تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت دهد دخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۲۳**
در قمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن به برف یا بر روشنائی
علاج خرقه سیاه بر وجه آویزند و لباس و فرش همه سیاه سازند و شیر در چشم
دوشیدن و بادام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور برفی اثر تام دارد **فصل ۲۴**
در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه است علاج در ترطیب کوشند و
اگر رسد و باشد تنقیه و تفتیح نیز بعمل آرند **فصل ۲۵** در نغض العین یعنی
دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است
و اگر بعارضه رمد و جز آن افتد بازاله سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر است و گرنه چنان بود مزاج خاصه
نباشد و نشان گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت لمس و
حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این و نشان تری چشم بسیاری
چرک و تنگ است و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه و افزون
از همه لونهاست لهذا نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

کذا فی حدود الامراض

باب ۳ در امراض جفن و هدب

بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم ها موی پلک ست یعنی مژه

فصل ۱ در قمله پلک و نشانیش انست که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم ست و پس از زمانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدمعات در چشم کشند چون احمر لین و احمر حاد و استحمام نمایند

فصل ۲ در استرخاء الجفن بعد تنقیه تضمید بصبر و اقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود علاجش تشمیرست یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف ست و رگهای درون بینی گشادن نفع دارد

فصل ۳ در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد یا قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحدقه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خائیده آب وی اندازند و پنبه بروغن گل آلوده درمیان گذارند و زرده بیضه بروغن گل بر پشت چشم نهند

فصل ۴ در شتره یعنی کوتاه شدن پلک و اسباب او ضد اسباب استرخا است و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غده و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند و در انچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند

فصل ۵ در شرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان سبب پلک سطبر شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده مدمعات کشند و اگر نفع نشود بضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و نافعترین چیزها پرهیزست حتی که خنازیر و سرطان از پرهیز واقعی تحلیل میرود

فصل ۶ در عقده که فزونیست سخت بر پلک بالا پدید آید علاج تغییر و طلی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم داخلیون نهند و انچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نماید

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شده و در چشم خلد آن را
شعر منقلب گویند و آنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی
زائد بکنند و بخار ابو شادر بخارند و بیضه مورچه و تیه و ابخیر و خون کنه سگ طلا نمایند
ولک و ربا بلعاب اسغول مالیدن منبت را غدد کند و اگر موی منقلب باشد
بعسل و بتن با مویهای راست بر آرند بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی
را بالتی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج ست و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر و بیست
فصل ۸ در انتشار الاهداب یعنی ریختن مژه علاج اگر فساد غذا باشد بواسطه
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خلط نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود در پی
عقب قیراطیس و پتهای کرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سلیقون
در روشنائی کشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و در تجفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی
کنند فصل ۹ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه بلغم
برگ لاله دشتی بر روغن زیت بمالند و در روشنائی میل بر مژه کشند فصل ۱۰ در
جرب الاجفان یعنی فروبنهای خرد با خارش که در باطن پلک پدید آید علاج
حسب ماده تنقیه نمایند و برود نفیسجی کشند فصل ۱۱ در بردو آن رطوبتیست
غلیظ ژاله مانند که اگر بر ظاهر پلک افتد علاج تنقیه و طلی و دخلیون تلیین
و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند فصل ۱۲ در صلابت جفن
و غلظت آن بسختی چون در پلک افتد گشادن و پوشیدن چشم دشوار میشود
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند با نکباب مرخیه
و این را جسا العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود حسمی میشود
بیوسته العین فصل ۱۳ در شلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

خصوص که کناره بیشتر سطبر شود علاج ابتدا بالفواکه تا [illegible] دست و سماق و [illegible]
گلاب خیسانیده و آب آن چکانیده [illegible] شب [illegible] کاسنی بروغن گل
ضماد کردن موافق و بعد از زمان مهلت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه
شیاف احمر لین کشند **فصل ۱۴** در قمل الاجفان یعنی شپش که در مژگان
افتد آنرا اگر بسیار خرد بود صئبان و آن اگر بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که اندک
باشد قرده خوانند علاج بعد تنقیه بدن پلک را پاک سازند از قمل اگر ممکن بود گرفتن
والا بآبی که شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند و میل در زیبق گذارند تا بوی
سیماب در وی اثر کند پس آهستگی بر میل دست گردانند تا جزوی از سیماب
بآن نماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیت قمل را بکشد **فصل ۱۵**
در شعیره که بثریست بشکل جو در کناره پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا
بروادع و بعد شمع گرم و دیاخلیون نهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا
بمقراض ببرند و خون برآمدن دهند بزمانی و زرور بسته نکنند و بعد [illegible]
باشند **فصل ۱۶** در توثة الاجفان و آن قرحه ایست بشکل توث
که در باطن پلک زیرین پیدا شود علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال
و بعد قطع زیره و نمک بخایند و آب آن بچکانند **فصل ۱۷** در تحجر جفن و آن
از برد و غلیظ تر باشد علاج تنقیه کنند و تقیر وطی نرم نمایند و اگر تحجر مشابه دمل بود
آنرا کذکذ نامند **فصل ۱۸** در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار
و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشکریشه زرده بیضه با
زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود **فصل ۱۹** در تهیج اجفان یعنی انتفاخ
پلک علاج اگر بسبب ضعیفی چشم افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن
تقویت چشم کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند **فصل ۲۰** در ثولول

کرده طلا نمایند و سرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته پلک را بشویند و اسفنج یا خرقه بآب گرم تر کرده بر چشم نهند و آنرا که قعر نی سبب شد فصد قیفال باید کرد

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسرکه طلا نمایند و اگر برود زرود
بموچینه گرفته یا ناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید زرنیخ دهند بعده جراحت اگر باشد
تا خون بایستد **فصل ۲۱** در شری که بر پلک پدید آید علامت وی نیش شکستن
پلک بخارد و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا
دهند و نشاسته و عدسی مغسول اکتحال نمایند **فصل ۲۲** در نمله پلک و آن
بثور خرد سوزانست که اندک ورم کند و ریش شده پهن گردد علاج تنقیه صفرا
کنند و حضض و مرطلا نمایند **فصل ۲۳** در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که
ریش کند علاج رنگ و اگر اغبر بود مسهل سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم
دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه شده باشد شرط زنند و با شکر بخارند
تا خون برآید و سرمه زردشنائی کشند **فصل ۲۴** در سلعه پلک و آن حیمیست
فرونی از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند **فصل ۲۵**
در زرقت و خضرت جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج
اگر جراحت باقی بود فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب
طلا نمایند و الا سفال نو بر هم سوده و آب انداخته و طلا کردن ازاله کبودی می نماید
فصل ۲۶ در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی ست علاج
بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و در وقت چکانیدن اول باید که قرحه
را از پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند
بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و اگر
غرب بند شود و ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر بزنند و زعفران قدری آمیزند
و گذارند تا سر واکند **فصل ۲۷** در حکة آماق و اجفان یعنی خارش پلها شود
که در گوشه چشم و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاکسنی نکوبند و بر
اگر بسبب رطوبت مالحه و سوریت

کل ضماد نمایند واگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون کحل عزیزی کشند

فصل ۲۸ در غده یعنی زیاد شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی است

علاج بعد تنقیه جهت افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند واگر سود ندهد قطع نمایند همچون ظفره و بعد قطع ذرور اصفر پاشند تا ما بقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه بروغن گل طلا نمایند و بر اسم مندمل باید کرد بعون الله تعالی

باب ۴ در امراض الاذن یعنی گوش باید دانست که وی عضوی شریف است زیرا که آله شنوائی است و حس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا در گوش در امراض مادی بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که برد بالفعل عصبه سمع را ضرر دارد

فصل ۱ در وجع الاذن یعنی درد گوش

علاج اگر درد بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علیحده میکنیم واگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه در مادی والا ضماد ساذج حار باید کرد و تعدیل در ساذج بارد کافی است و در مادی بعد تنقیه نیز واگر سبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود وجهیدن بر یک پای دست بر گوش ماؤف نهاده و سر بدان طرف نگون ساخته آب را و دیگر اشیای سیاله را که در آمده باشد برون می آرد واگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را نشف کند واگر بسبب تولد کرم در گوش بود بخاره و دغدغه کند واحیانا برآید علاج برگ شفتالو را جوشیده یا آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرد پس از صوف فتیله سازند و بسر آن موم در گوش دارند و کرم که بدو آویزد برون آرند و آنجا که قرحه باعث کرم بود تدبیر قرحه گوش کنند

فصل ۲ در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که اماس درون ثقبه است یا برون اگر درون است فتور در سمع و شدت درد و
لزوم تب میباشد علاجش زردهٔ و وانی مرکب است با آب گشنیز طلا نمایند درون و برون
گوش و شیر از پستان دوشند تا در و پالیستند و اگر نایستد لعاب حلبه با تخم
کتان نیمگرم بچکانند تا ریم کند و بالاید نخته شده و اگر بیرون ثقبه است ورم بنظر می آید
و تب لازم نمیباشد و در شدید نمیبود و درین استعمال رواداعات نهی است
و عند شدت درد پارچه در آب گرم تر کرده تکمید توان کرد و نمک گرم نیز بعد
دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه نخته بر ورم نهند تا تحلیل داده کند **فائده**
آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم بارد درون صماخ بود یا برون مبطل
سامعه نمیشود و درد قوی و تب با وی نمیباشد اما ثقل و تمدد لازم وی است و روغن
ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تام دارد و بارد **فصل ۳** در قرحهٔ گوش و
نشانش تقدم ورم است و برآمدن ریم علاج شهد و انزروت مسحوق در فتیله
آلوده بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور
نمایند یا بروغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون
و قدری جند بیدستر جهت اصلاح افیون بهم آمیخته در درد سازند یا بچیزی آمیخته
بچکانند **فصل ۴** در طرش و وقر و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان
او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی یکی مرادف دیگری آید علاج
حسب سبب تدارک کنند و در اینجا تنقیه بغراغر نمایند اگر تنقیه مطلوب باشد و آنچه
روز بحران می افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا سوکود بود علاج
نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک نخایند و یکقطره در گوش چکانند
فصل ۵ در دخول الحصاة یعنی درآمدن سنگریزه و مانند آن در گوش
علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون خارج آید باید [illegible]

بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد و اگر آب در آید چوب باد یان قدر وجب گرفته بر یکطرف او پنبه بندند و بروغن آلوده بر او فروزند و طرف دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت و دخول حیوان صغیر را آنچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند

فصل ۶ در طنین و دوی آوازی که در درون گوش می شود اگر سخت و باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نموده ازالهٔ آن فرمایند و اگر از ذکاء حس بود گله با پنبه و هریسه خورانند

فصل ۷ در انفجار الاذن یعنی بر آمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند و هر چه که باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند شود و در بحرانی تا که خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از تشنج خشک زراقه افتد بعلاج او که آخر باید رجوع نمایند

فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند و صبر و مقل و اقاقیا در آب گشنیج و خاص ضماد سازند بجانب مائل کسر تا عضو را بهیئت اصلی آرد

فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی بر آمدن گوش از بیخ علاج بعد فصد تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده بر فاده و عصابه محکم ببندند و اگر درد باقی باشد پیه بط گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو مالیده بمالند

فصل ۱۰ در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شانه و بر بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسبانند و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ و قنبیل نرم سائیده بپاشند

فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج افسنتین در سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند

فصل ۱۲

دربرب الاذن یعنی گریختن و کجیدن گوش از آواز قوی علاج تقویت دماغ
کوشند با غذیه و ادویه مقویه و شموم

باب ۵ در امراض انف یعنی بینی

بدانکه بیخ بینی دو راه است یکی بدماغ میرود و یکی بحلق

فصل ۱ در خشم

یعنی بطلان شامه و سببش اگر از بر آمدن گوشت زائد بود در مجری آنرا
بواسیر الانف گویند و جدا بیاید و اگر حدوث ورم یا وقوع شده بود و از خلط
از آنچه لازم هر خلط است معلوم میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار و
بارد ظاهر است و نا بر آمدن ماده ضرور علاج حسب سبب تدارک نمایند و
آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج گشته علاج پذیر د

فصل ۲ در فساد شم

یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن بوی
و این سه گونه است یکی آنکه همه روائح را بیک رائحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز
بوهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بوها شمیده شوند و بعضی نه
و این از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بدبو نه
یا بعکس علاج تنقیه دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند
و بعده آنجا که خوشبوئی محسوس میشود فقط چند تسعیط کنند و آنجا که بدبو
مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر بیماری در ابتدا بود و بعد از زمان دراز
مشک و در ثانی چند

فصل ۳ در بواسیر الانف

یعنی گوشت
زائد که در بینی بر آید علاج رگ زنند و زرلو نهند و مسهل دهند پس از آن زنگار
و شنان قصارین و مرهم سه بار مرهم ساخته و فتیله بدان آلوده
تا بر دارد و اگر سود ندهد قطع نمایند تا آهن یا برشته مویین گره دار که از بینی
حلق در می آرند و آنرا می کشند تا فرو دنبل زوده شود و بعده مرهم
استعمال نمایند

فصل ۴ در بثور الانف

علاج تنقیه نمایند و آنجا که

وابسته باشد موم روغن نرم سازند و اگر تحلیل نیابد شکافته زنند و مرهم اکال

نهند و انید پس مرهم سپیده مندمل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف علاج

ریش بینی اگر تر بود رگ زنند و مسهل دهند پس مرداسنگ بروغن گل مالند

و اگر خشک بود موم روغن الیدین کافی است **فصل ۶** در رعاف یعنی بر آمدن

خون از بینی علاج بازوران و انثیین و ازنین و قدمین بستن و پس حجامت

کردن و همچنان بر جگر محجمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپرز اگر از چپ

آید و سرگین تازه خر افشرده دو سه قطره چکانند و خانه عنکبوت و سیاهی ترکرده

و نعبار الرحی آلوده در بینی در آوردن و سرش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن

حبس خون میاید و اگر خون غالب بود رگ زنند و حسب حال خون بر آرند

اندک اندک یا یک دفعه و به تغلیظ خون کوشند بشربت عناب و امثال آن و

عدس و برنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت مغلظ است **فائده** اگر رعاف

در تب یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانی است یا نه اگر بحرانی باشد

زنهار بند نکنند که نفسا و عظیم خواهد انداخت مگر وقتی که خوف غشی باشد و اگر

بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **انتباه** هرگاه در امراض دماغی

به رعاف حاجت شود و آلتی که باین کار مخصوص است در ون بینی

بخراشند و اگر کندش و مویزج و فرفیون کوفته و بز هرهٔ گاو سرشته فتیله

سازند و در بینی در آرند خون روان کند **فصل ۷** در بخر الانف

یعنی بوی بد از بینی آمدن علاج اگر سبب وی بثره یا قرحه بود تدبیر وی

کنند بد انچه گذشت و اگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی دهد و اگر

از تعفن خلط معده بود که بخارات آن بانف آید تباهی معده شاهد بود و تدبیر

وی تنقیه دماغ و معده بود و بسکنجبین و رغوه خردل غرغره کردن

فصل ۸ در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی علاج اگر خوف ورم بود زود رگ زنند ودر جمله باصلاح هیأت انف کوشند بنوعیکه مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم همی آید وبعد اصلاح صورت او بدست صبر ومغاث واقاقیا دمر باریک ساخته درآب لسان الحمل سرشته و بر کاغذ نهاده و بالای بینی چسپانند

فصل ۹ در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج روغن گل خوشبوی در بینی کشند و آب شیرین بکرم بر سر ریزند و روغن بکرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد کرده گوسفند بریان کنند و آب چکیده او در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت ست و افراط باعث آفت

فصل ۱۰ در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند واگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد واگر از تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند بادهان و حزان

فصل ۱۱ در حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب سیدن هوای سر تومیشود تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست **فائده** اگر چیزی از خارج در بینی در آید وبند شود روغن چکانند و بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسیار باشد که از راه حلق برآید بی تصدیع

باب ۶ در امراض لسان و دهان

فصل ۱ در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره فرمایند و در دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته باشد بشیره کاهو و کاسنی و حنفه و عنب الثعلب و بعد سه روز به آب کرنب و عنب الثعلب

حب لعقب و لعاب تخم کتان بهم آمیخته و در انحطاط بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه
و مغز خیار شنبر آمیخته و در بلغمی بعسل تنها یا صعتر و ایارج آمیخته و در سوداوی بطبیخ انجیر
و حلبه و دهن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز اگر در دهن
دارند تا سرطان نگردد و از استعمال ادویه حاره و غرغره که در بلغمی و سوداوی است
مقید بوقتی از ابتدا و انتها و انحطاط نیست بخلاف غرغره ورم گرم و اگر سبب
ورم شرب سم بود علاج سم نمایند **فصل ۲** در ثقل اللسان یعنی زبان
گرانی کند و ادای حروف چنانچه باید بظهور نیاید و اگر سبب قوی بود
اصلا بر تلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند و تدارک آن فرمایند و آنجا که
استرخا بود بنگرند که فتور چه از حس و فساد در دماغ هست یا نه اگر باشد تنقیه
دماغ باید کرد و بعده بترنج و جز آن زبان را مالند و اگر نباشد آنچه در باب فالج
ذکر یافت عمل نمایند و آنچه از گسستن عصب و عقب تشنج استفراغی افتد
علاج نپذیرد و آنکه عقب سرسام افتد و مزمن شود بدستور ما قبل از زمان مع
اندرانی و نوشادر مالیدن با لعاب آرد شفاعی بخشند و مجمره با ریزه زیر زبان نهادن
در استرخائی نفع تمام دارد **فصل ۳** در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان
و این را دلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت عظم از دهن بیرون افتد علاج اگر
دموی بود رگ زنند و ترشیها مالند با لعاب آرد و اگر بلغمی بود بعد تنقیه بلغم نمک و سرکه
مالند **فصل ۴** در استرخاء اللسان و علاج وی در ثقل گذشت **فصل ۵**
در شقاق اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبه خشکی دماغ باشد
مرطبات دهند و قیروطی از دهن بنفشه بمالند و تعدیل دماغ کوشند و کف حیاه
که بریده بهم میمالند بر می آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد فساد
معده گواهی دهد و آثار یبوست دماغ و بی خوابی بود و تدبیر وی تنقیه معده است

فصل ۶ جفاف اللسان بکار بستن وانچه ویبسی ست در دهن داشتن وپستان
یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی خشکی بود مرطبات دهند وبمالند ولعاب بهدانه
بآب نیلوفر وشکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد واگر خلط لزج بر سطح زبان
گراید وخشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه
زدوده شود واین قسم فی الحقیقة یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست
واز رجت آب دهن خاصه نیست وهمچنان از مبردات افزودن زیرا که
سردی مزید غلظت میگردد فصل ۷ در حرقة اللسان یعنی سوزش
زبان علاج در تبرید کوشند واگر مادی بود مسهل دهند وکافور بر زبان
مالیدن اثر تمام دارد واز لعبه مبرده هرچه در دهن گیرند زود تجدید کنند
وبدان ملازم باشند فصل ۸ در حکة اللسان یعنی خارش
زبان علاج بعد تنقیه مضمضه کنند بآب گرم وبعده تشبیب شکر آمیخته وبعده
بسرکه وروغن گل وبدانند که هلیله زرد خاییدن وبر زبان مالیدن در
استفراغ ماده کرم زبان اثر تمام دارد فصل ۹ ضفدع اللسان یعنی
قرذلی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا شود واین از بلغم لزج متحجر یا از
خون که بعد ریختن دریجا اجزای لطیف او به تحلیل رود علاج بعد تنقیه
نوشادر وزاج سوخته وزنگار ومر با سرکه آمیخته بمالند واگر دفع نشود وبشکافی نمایند
وهنگام قطع احتیاط نماید تا آن دو شریان که زیر زبانست بریده نشود فائده
که گاه باشد که ماده ضفدع بغایت متحجر شود وچون پوست بالا بشکافند مشابه پاره
سنگ برآید ودفع گردد وگاه باشد که قرذلی نرم زیر زبان پیدا آید وچون بشکافند
رطوبت غلیظ برآید وباز جمع آید وتدبیرش آنست که بشکافند وپوست آنرا
بمعراض تمام بردارند باحتیاط تا بشریان آسیبی نرسد فصل ۱۰ در فساد

ذوق و وی آنست که طعمی یا طبعی همی آید در دهن وقت تناول یا بدون آن
وسبب این غلبه خلطی از اخلاطست و طعم زبان دال علاج تنقیه خلط غالب نمایند
بفصد یا باسهال بعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق
یعنی هیچ مزه محسوس نشود وگاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و
برودت منفعل نگردد زبان و سبب این علت نفوذ ماده رطب ست در جرم عصب
علاج بعد نضج و تنقیه دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل اگر
حرارت نباشد والا گل سرخ و سماق بجوشانند و در طبیخ او سکنجبین یا مربی آمیزند و
تغرغر کنند **فصل ۱۲** در تقشر زبان و دهان یعنی پوستهای باریک جدا
شود از دهن و زبان چون بحرقه بیشتر جدا میگردد علاج بعد فصد و اسهال
صفرا آس و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فصل ۱۳** در
بثور الفم یعنی دانهای خرد که در دهن بر آید علاج رگ زنند و مسهل دهند و سبزی
که در وی کشنیز و عدس و بیخ کاهو و عنب الثعلب جوشانیده باشند مضمضه نمایند **فصل ۱۴**
در قلاع یعنی جراحت و ریش دهن که ظاهر یا باطنی بود علاج حسب ماده
تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی غرغره کنند بدانچه در بثور گفتیم و
طباشیر و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنجا که قرحه بغایت بد بود
بسرکه و نمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود و اگر لذع سرکه نتوانند زعفران
بجای سرکه آمیزند و اگر بلغمی بود با شیر ان قبلیه و عاقرقرحا در سرکه جوشند و مضمضه
کنند و اگر سوداوی بود برگ حنا بخایند و مغز ساق گاو بمالند و گاهی جهت تقویت محل
مازو و کشنیز و پوست انار در سرکه بجوشند و مضمضه کنند **فائده** شیر خشت در آب
عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر تمام دارد و بیتوره گاو زبان
سوخته پاشیدن **فصل ۱۵** در اکلة الفم و آن قلاع خبیثه است که زود

پراکنده شود علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زدودن رطوبت فاسد بعمل آرند و
بعده باستادن قرحه از انتشار فلفل فیون بگذارند یا سفوف تیحان تا پاک کند و هرگاه
ازین ادویه حرقت شود بلعابه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه و شکر آمیخته **فصل ۱۵**
در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت
و رطوبت معده بود یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارتست در غلو
معده زیاده شود و آنچه از برودتست در پی معده و ایضا ضعف هضم
و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از
اخلاط موجب و در حار کاسنی تازه با قدری نمک نیمکوب نمایند و آب او بلع نمایند
و در بارد کندر و مصطکی مضغ نمایند **فصل ۱۷** در بخر الفم یعنی بدبوی
دهن علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ یعنی آید
یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند
و بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل با گلنجده گاه گاهی صبحگاهی
در ازاله بخر غیر قوی مجربست **فصل ۱۸** در ورم لحم یعنی آماس
کام و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید
و بی درد علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غراغر که در قلاع گذشت موافق خلط
بکار برند **باب ۷** در امراض شفت یعنی لب
فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر برص است
علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند
فصل ۲ در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ
در باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل بندند
و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کثیرا

کتیرا کوفته و بیخته در پیه ماکیان سرشته ضماد نمایند که مجربست و هر دوائی که بر لب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسبانند **فصل ۳** در اختلاج الشفه یعنی پریدن لب علاج اگر سببش در آمدن خون بود و در رگهای لب مستحیل بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تنقیح مسام نمایند و اگر با دغلیظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد و بقدمه قی بود بقی دفع شود و آنچه از دماغ بود و مقدمه لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیز است و منع حدوث امراض مترقبه کوشیدن

فصل ۴ در تقلص الشفه یعنی خورد شدن و کشیده شدن لب علاج آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و در است بستن باشد که اصلاح گیرد

فصل ۵ در بواسیر الشفه یعنی فزونی که در لب زیرین پیدا آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند

فصل ۶ در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب اخلاط تنقیه نمایند و اضمده مناسبه بکار برند و خصوص با تیره عنب الثعلب طلا کردن از تمام وار خصوص و حار اما در ابتدا

فصل ۷ در بثور لب و علاجش نیز تنقیه است

فصل ۸ در قروح لب علاج بمراهم پردازند

فصل ۹ در اکال لب علاج آنچه در آکلة الفم گذشت بکار برند فائده هر گاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند

باب ۶ در امراض اسنان

فصل ۱ در وجع الاسنان یعنی درد دندان و درد لثه یعنی دندان و بن دندان آنچه از گرمی بود باب سرد ساکن شود در گشتن و آنچه از سردی بود باب گرم رسیدن البته بایستد علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار

باکلاب و وربا و بطبیخ برنج کابلی مضمضه کند و در بادی بحسب ماده تنقیه نمایند
پس تعدیل و آنچه در پی معده بفزاید از فساد ماده معده بود تنقیه معده
و تجوید هضم فرمایند و کشنیز در طعام بیشتر اندازند و قی منع ست درین قسم
آنچه منتقل بود از بادها باشد تنقیه بادنمودن و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره
مضمضه کردن نیم گرم سود دهد و آنچه از تولد کرم باشد تقدم تنقیه گواهی دهد
تخم گندنا و بذر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در آتش سوزند و بواسطه قیف دود آن
بدندان رسانند **فائده** عرق کوکر بر دندان گذاشتن فورا دفع درد کند لیکن باید
بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و نگید کله در باره درد کند کلک میل زیرا آهن
سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا پخته شود و باحتیاط کنند تا داغ بدیگر موضع
نرسد و آنچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند و اگر بیشتر
بود باز کنند از بیخ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را سست کنند پس
بر کنند تا به چشم ضرر نرسد و دوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا افیون قنبیل کندر یک
ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در ضرس یعنی کند شدن
دندان سببش اگر تناول چیزی ترشیت یا بسیار ترش بود علاج در حار مزاج خائیدن
برگ و شاخ خرفه با تخم او و کباب گرم یا نان گرم بدندان گرفتن ست و در بارد مزاج
مغز بادام تلخ و مغز جوز هندی خائیدن و آنچه از باطن بود و آروغ ترش و ترشی دهن
و بسیاری براق گواهی دهد علاجش تنقیه بلغم یا سوداست خاصه یعنی زیرا که چون
وجع ندارد کثرت ریزش ماده متصور نیست و بر آمدن ماده از معده یعنی اسهل ست
فصل ۳ در ذهاب ماء الاسنان یعنی رفتن آب دندان و مراد آنست که دندان
از ملاقات اطعمه ایذا یابد و بعضی اشیا قادر نبود علاج تنقیه و تعدیل کوشند
و طلا بر این ساخته بر دندان نهادن و در بارد بروغن گل و کافور مضمضه در حار نفع

بسیار دارد و این نیز قسمی از فرس ست و تدبیر او تدبیر اینست فصل ۴ در تاکل

و تفتت و تثقب اسنان یعنی خورده شدن و پوسیدن و سوراخ دار گشتن

دندان علاج تنقیه دماغ کنند و حضض و مازو و عاقرقرحا سنون سازند و آنچه

از افنای رطوبت اصلی باشد هزال دندان و اسباب ذبول پیدا شود و این زوال

میگیرد اما جهت بطو اثر ذبول ترطیب باید کرد فصل ۵ در حفر یعنی چیزی

مانند سفال در بیخ دندان متکون شود و زرد و ه گردد و این را قلح نیز نامند علاج

تنقیه ماده غالبه نمایند پس بآلت آهنی آنرا بتراشند و بعده سنون نمک و زبد البحر

و شیح سوخته بمالند تا بقیه را دور کنند و دیگر متکون شدن نه دهد فصل ۶ در تغیر رنگ

دندان صفرت نشان صفراست و سیاهی و بادنجانی نشان سودا و خضرت نشان

بلغم غلیظ علاج حسب ماده تنقیه نمایند پس در صفرت آرد عدس با سرکه و در سودا

بیخ کبر و روغن گل و در بیاض روغن مصطکی باید مالید فصل ۷ در تحرک

اسنان یعنی جنبش دندان علاج آنچه در صبیان و شیخان افتد باقتضای طبیعت

مزاحم او نشوند اما آنچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر

از غلبه رطوبت و جوشش خون و فساد لثه باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت

ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنونهای مقوی نافع ست و هرگاه

دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست آنرا از بیخ سست کند بدین طریق

که بن دندان را بمضغ بخایند پس برگ انجیر تر باریک کوفته با شیر انجیر خام

بمالند دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد فصل ۸

در تزاید السن یعنی آکنده شدن یا دراز شدن دندان علاج اگر از

غلبه خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این با ورمی باشد و اگر بلغمی

بود و بی درد باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتی حقیقة نباشد بلکه دندانی

صلب بود و چون دندانهای دیگر سائیده شوند وی دراز نماید تدبیرا و قطع است
بآلت مخصوص باین کار **فصل ۹** در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین
حالت باز نمی تواند ماند بسیار در برهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا علاج تنقیه
بدن و دماغ کنند از تیز و ترش و شور پرهیزند و سرکه که در وی بیخ حماض مطبوخ
بود مضمضه نمایند **فصل ۱۰** در صریر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن دندان
در خواب علاج اگر امتلا بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند و الا تعدیل
کافی ست **فائده** در بیان تدبیری که دندان کودکان بآسانی برآید مسکه و
مغز ساق گاو بر گاه مالند و مالیدن شیر سگ مجربست بر لثه و کذلک عسل و
از خائیدن باز دارند که محلل ماده گوشت و عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم
آمیخته نیم گرم بمالند و با انگشت الوده بر بن دندان مالند و وی که در وقت روئیدن
دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه یعنی آماس گوشت بن دندان
علاج حسب ماده تنقیه نمایند و مضمضه فرمایند **فصل ۱۲** در لثه
دامیه یعنی برآمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود مازو
عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود رگ زنند و بمبردات مضمضه نمایند
فصل ۱۳ در قرحه و ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد
چهل روز ناصور نامند علاج آنچه در قلاع [illegible] گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ و
بسیل [illegible] **فصل ۱۴** در نقصان و استرخای لثه بدانکه کم شدن و
سست گشتن گوشت دندان باعث تحریک دندان می شود و علاج گلسرخ
[illegible] بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا [illegible]
[illegible] درم باریک نموده بر لثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت زائد که بر لثه
برآید و بیشتر در ضرس آخرین افتد بعد ورم علاج مرداج سبز هردو باریک سائیده

سائیده برگوشت زائد گذارند تا بر دواید **باب ۹** در امراض حلق و لهات و مری

و قصبهٔ ریه حلق مشهورست لهات ملازه یعنی جسمی که آویزانست در حلق مری مجرای

آب و طعام و قصبهٔ ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهات یعنی آماس

ملازه علاج حسب ماده تنقیه نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه

و گلاب و عصارهٔ عنب الثعلب و امثال آن و در بلغمی مربی و سکنجبین خردل آمیخته

و در سوداوی بمغز فلوس در شیر تازه حل نموده **فصل ۲** در استرخاء اللهات یعنی

ملازه سست شود و فرو آید و این اسقوط اللهات نیز گویند علاج اگر خونی بود

رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گلسرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند و اگر

بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته و نوشادر با سرکه

سائید و بکفچهٔ میل نهاده ملازه را بر دارند و بر تارک سر سریشم گداخته در سرکه

اسفنج آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضهٔ مرغ تا ملازه را بالا کشد و ماز و بسرکه سائیده

بهار که حلق نهادن شبیه ملازه افتاده است و همچنان گل سرشوی سوخته و با سرکه

سرشته و تا ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه بآهن خواه بدوا و استیصال

نباید کرد که ابطال بعض مخارج حروف مینماید زیرا که بریدن ملازه **فصل ۳** در خناق

یعنی در نفس تنگ شدن یا در چیزی فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب ورمی که افتد در حلق

علاج در دموی و صفراوی نخست رگ قیفال زنند و رگیکه زیر زبانست باید که

خون اندک اندک بدفعات گیرند و اگر امتلای خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار

خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و

بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود پس تنقیه از آب سماق و دیگر مبردات غرغره

باید کرد و جهت تعدیل اشربهٔ مطفیه باید خورانید و با تش جو اقتصار باید ورزید اگر سرفه

بود مخصوصات بکار توان بست شربا و غرغره و هرگاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود وضع محاجم وارسال علق بران سود دارد تا ماده از تغییس عضو برآید و در دو موی
حجامت ساقین مفیدست و چون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو
حل کرده و صاف نموده غرغره نمایند که نافع ست و هرگاه مریض ضعیف شده باشد
و طبیب بسر او رسد تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند و هرگاه ماده خناق نخته شود
و خود بشکافد از بوره و حلبیت و خرء خطاطیف که در شیر تازه و روغنهای گرم
آمیخته باشند غرغره کنند تا بشکافد و بعد شکافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره
فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام بحریره که از آب سبوس گندم و روغن بادام
و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند **فائده** درد گلو دوای سرد بظاهر گلو نباید نهاد
بلکه چون تنقیه شده باشد زفت و نطرون و خردل با آب سائیده بر گلو طلا نمایند تا
ماده از باطن بظاهر گراید و مری و قصبه ریه نریزد و وضع محاجم زیر زنخ لهذا ستوده اند
و در بلغمی نیز تحقنه طبع بگشایند یا بادویه مشروبه و با آب ترب و سکنجبین عسلی غرغره
نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در سوداوی
رگ باسلیق زنند و شکاف وسیع نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و بدانچه در بلغمی
گذشت طبع ملائم کنند و بشیر مغز فلوس غرغره نمایند و حلبه و بابونه و برگ کرنب کوفته
بیخته بروغن نرگس و پیه بط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعی ست از
خناق که آن را خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام ست و مریض مانند سگ
دهن میگشاید و زبان می برآرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر
و تنقیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند
بدانچه لائق بود و نوعی ست از خناق مسمی بذبحه و اصعب ترین اقسام ست و
عدم قدرت بر تکلم و بلع و برآمدن آنچه بنوشند تکلف از راه بینی خاصه اوست و
هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست و تدبیر همان ست که گذشت

فائده اینجا که بلع متعذر بود بر چهره و و بینی کردن مجمه نهاده بکنند که مری قدری
میکشاید و بلع چیزی رقیق ممکن میگردد و اینجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت
بطریقیکه در مطولات مذکور است **فصل ۴** در شبور حار محرق که در حلق و مری
و قصبه ریه پیدا آید علامت شبور مری شدت درد است و محل مرئی عند مرور غذا خاصة
که طعام ترش و تیز بود و نشان شبور حلق و قصبه ریه از دیاد وجع است عند تکلم و خاییدن
و ازدود و غبار رسیدن نه وقت مرور غذا علاج فصد کنند و با ب فواکه تلیین کنند و از
آب سرد پرهیز کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند
شبور پخته خواهد شد به نضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در شبور حلق
غرغره خناقی بیشتر بکرده باشند **فصل ۵** در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن
دیوچه بدانند که بسا آبهاست که در وی دیوچهای خرد میباشد و چون آنرا کسی
بنوشد آن دیوچه در درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد یا بکام برآید سوی بینی
و در آنجا آویزد و بالجمله آنچه درون سو بود و منظور نشود از غم و بیقراری توان یافت
که غیر از این مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد ولی سبب دیگر اما آنچه
در قصبه آویزد بکید م از سرفه خالی نباشد و آنچه بمجری بینی آویخته باشد بکام برآید
بستگی دماغ پیدا بود و علاج آنرا که بتوان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه سر او
در آنجا نماند لهذا گفته اند که از منقاش کردن حلق بجنبش کنند و زبانی گرفته دارند تا
دهن او که در عضو متعلق است سست شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بآلت
نتوان گرفت یعنی درون باشد کل سیاه در خریطه اندازند و دهن بیمار بدان نمایند
تا از او جدا شود و بگل درآویزد زیرا که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام
برآمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار و خربق در سرکه پخته در بینی چکانند و هرگاه
دیوچه چنین جدا گردد بمعده افتد نود قی کنانند و الا مسهل دهند تا برآید فائده ...

کذا فی طب الاکبر

۱۲

آب احتیاط لازمست بی دیدن و بردن بالاییدن ننوشند **فصل ۶** در بلع الابر

یعنی فرو بردن سوزن و ایذای این ظاهرست علاج سنگ مقناطیس سوده بیک

قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت بنجومی مسهل دهند و بعد خروج

جهت اصلاح معده تدبیری که لایق بود توان کرد حسب حاجت **فصل ۷** در

تشبث شوک یعنی تعلق خار ماهی و جز آن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن در

علاج اگر بر آمدن ممکن بود بیرون آرند والا اگر چیزی نغزنده بود چون تخم انبه

برگردن و بین الکتفین همی زنند تا بر آید یا بمعده افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمه

خورانند تا باشد که فرو رود و اگر نه انجیر خشک را در رشته محکم بسته و اندکی خائیده فرو برند

و سر رشته بدست خود دارند پس بیکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار بر آرد و اگر

خراش در گلو شده باشد بعد بر آمدن بلعابها و حسوها اصلاح کنند **فصل ۸** در

انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و علامت وی آنست که چیزی سبک

چون آب و شوربا بصلابت فرو نشود و اما لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت خورد و شود

علاج تنقیه بلغم نمایند و بطبیخ افسنتین و کندر و سنبل و بهمن و مصطکی تجرع

نمایند نیم گرم و زیر زنخ محجمه ناری نهند یا پاره چند و سکنجبین مالند **فصل ۹** در

استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی نفس نیامدن است یا بعسر آمدن

علاج آنچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحدست **فصل ۱۰**

در حکاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند و بسرکه کهنه تغرغر نمایند و شیر و

شکر تجرع نمایند **فصل ۱۱** در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن است

و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او آنست که گاه گاه تردد و تعقد در کلام

افتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران

مشهودست علاج بدانچه در رعشه و اختلاج عامست تدارک کنند و غرغره

و غرغره در اینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش بود اما نفس باقی باشد وارونگون سازند و شکم بخش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در خمر که جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و شیر دهند تا مزاجش را اصلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق حیات میباشد همچون مسکوت را غلط محض است همین که نفس وی نبیند حکم موت وی کنند و تعذیب تدبیر نیز دارند **فصل ۱۳** در تدبیر مخنوق بوهق یعنی کسی که گلوی وی به کمند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی بود فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه اگر دارد رگ قیفال زنند و حقنه نرم طبع نرم نمایند و پایها را بخردل سوده بسیار بمالند چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید بود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود علاجش تعدیل مزاجست حسب سبب و وضع ضمادها بین الکتفین باید کرد که مری بطرف پشت نزدیکست و تعصیبشش بطرف سینه **فصل ۱۵** در ورم المری علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند با تبرید موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری و نشان ریش وی لزوم وجع است در محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که در اینجا عکس این باشد همین فرق میکنند در ورم و قرحه بآنکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاهی بی ورم نیز افتد از ماده حاده علاج سوم سپید و روغن گل بگدازند و جرعه جرعه بنوشند بعد از آنکه دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

ودر بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی بر گردیدن آواز و
اصلا بر نیامدن آواز علاج تحقیق سبب نمایند که نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از
نزله باشد شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء
مزاج بود حسب مزاج تدارک فرمایند **فائده** کباب خائیدن آواز درشت را صاف
کند و باقلا و مویز و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و شکر و قند و ماء العسل و تخم کتان
هر واحد ازینها مصفی صوت است الا [illegible]

باب ۵ در امراض ریه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه

فصل ۱ در ربو یعنی ضیق النفس و این را بهر نیز گویند
و بعضی درین هر سه لفظ فرق میکنند بالجمله مرضی است مزمن فی الواد و از عسر اکبر
هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه آنچه از بلغم بود بر آمدن بلغم بسرفه نیز
سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا با آب گرم آمیخته بنوشند
صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو توله و گاه گاهی قی لازم دارند طبیخ ترب
و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا سازند توابل حار آمیخته و عند غلبه بلغم
تخم کتان نیکوفته و جوشانیده و صاف کرده با عسل بدهند که فورا السکین میدهد
و با دویه گرم سمیه نپردازند که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن پیه گرده
و روغن تخم کتان که موم دران آمیخته باشند چرب دارند و آنچه از انجار قلب بود
تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ
و لعابات دهند و طلیات نوشانند و اطراف بمالند و آنچه از گرمی ساده بود که بدان
افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاجش تعدیل است بمبردات
شربا و طلاء علی الصدر و آنچه از استرخای عضلهای سینه بود و لین نبض و نفس کالعینی
نفس مضاعف گواهی دهد و تا سینه راست نکند نفس نیاید علاج روغن نرگس
بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دارچینی با عسل تجرع نمایند و آنچه از خشکی

ریه بود وقت آواز و تشنگی و نفع مرطبات گواهی دهد علاجش مرطب ست با زدن
مرطب نشستن نافع تر و شیر بز نوشیدن سودمند تر و آنچه از برودت شش بود عسر
از سردی گواهی دهد و علاجش تسخین ست و آنچه از باد باشد که در منافذ نفس
در آید عدم گرانی و سرفه بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد
ست به تنقیه و تعدیل و شبت و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلافلی خوردن
نافع و آنچه از ورم شش و حجاب و کبد و جز آن بود عرض مرض باشد و دوا مرض [illegible]
بباید و آنچه از خناق بود گذشت و آنچه از امتلای معده بود در پری معده پدید آید
علاجش تنقیه معده ست و تقلیل غذا و تجوید هضم و نوعی ست ازین مرض که صعب ترین
اقسام ست و آن بیمار سینه راست نکند دم نیاید و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را
انتصاب النفس گویند و سببش یا باد غلیظ بود یا ورم که در مجری نفس افتد یا استرخای
عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲** در سعال یعنی سرفه آنچه از سوء مزاج
ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل ست و آنچه از خون بود
با عظم و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست و اگر گرمی در جگر بود
اطفای او بمبردات نمودن و بنقوع تلیین کردن در همه حال مفید و از آنچه از
ریختن ماده رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غلبه کند و علاجش منع
نزله است و بطبیخ کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و آنچه از ریختن
ماده بر شش بود از دماغ و غلیظ شدن وی در آن و برآمدن خلط لزج
بسرفه شدید و گرانی سینه و عقب زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش
طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ مهک نوشیدن ست و رب السوس و فلفل و شکر
هر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن و آنچه از رطوبت شش و سینه بود و بلغم بسیار
بسرفه برآید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

علاجش ایجاب ربو که بهر ربو بلغمی گذشت بعمل زند و آنچه از ذات الریه بود که
سبب سعال و رودخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب است بشرب حسوهای مدبر
و تدهین ناف و مقعد سکنه و آنچه تابع مرض بود معالجه آن مرض کوشند و آنچه از
حدوث بثور در ریه بود و سرعت نبض و حرقت بول و نفع از برودت گواهی دهد و
علاجش فصد است و حجامت سینه و اسهال صفرا و هر چه در بثور حلق گذشت و آنچه
از رسیدن معده افتد تدبیرش تقویه معده و تقلیل غذا است و آنچه از ماده سودا بود بسبب جمیع
او در ریه چیزی سیاه و کبود و سرفه بر آید و دیگر علامات سودا گواهی دهد علاج حریره سبوس
گندم تقبید یا عسل دهند بعد نضج اسهال سودا نمایند و غذا نخود و آب لز گوشت مرغ
یا گوسپند سازند و آنچه از وقوع آب در خلال در حنجره افتد تا گاه آن جسم غریب بیاید
سرفه نایستد و محتاج تدبیر نیست و گاه باشد که جسم ثقیل بود و بر نیاید و به علت کشند
و در این صورت دمیدن سینه و حقنه قی کردن فرمایند تا باشد از حنجره و قصبه ریه
بر آید

فصل ۳ در نفث الدم یعنی بر آمدن خون از دهن و این

دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن آنچه از اجزای دهن آید بی تفل بر آید و آنچه
از سر آید به تنحنح بر آید و سنگی سر و بعد بر آمدنش و دیگر آثار گواهی دهد و آنچه از حنجره و
قصبه ریه آید به تنحنح بر آید و کمتر آید اما در حنجری خون ناب بود و سرفه نباشد و در قصبی
خون کف دار بود با سرفه و درد باشد و آنچه از شش بود خون ناصع و کف دار
و بی درد و با سرفه باشد و آنچه از سینه آید افسرده و قلیل باشد و با سرفه شدید بر آید و محل
جراحت درد کند و چون از پشت خسپید سرفه زیادت کند و غلبه کند و آنچه از مری و معده یا شش
و یا از جگر یا از سپرز آید بقی بر آید و در وجود آفت در عضوی و [illegible] بر تعیین عضو گواهی
دهد علاج آنجا که از اجزای دهن آید طبیخ چیزهای قابض چون آس و گل نار و
مازو و شب یمانی [illegible] مضمضه کنند و آنچه از تعلق زلو سبب باشد تدبیرش گذشت

گذشت و آنجا که از سرما فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه بطبیخ مذکور کنند و آنجا که
از حنجره و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جهت
قصبه تقسیه العنق حجامت مرا که و نشاستی دوانی بود فقط و آنجا که از شش آید
فصد ... سلیق حجامت بر ساق کنند و تبرید دارند و حسب حاجت
تعدیل کوشند و ضماد قابضات بر سینه نهند خطیکه ورم در شش باشد
و آنجا که از سینه آید فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم بنوشند اندک اندک و ضماد
بر سینه طلا نمایند و حجامت بر سینه زدن نیز میشود و آنجا که از معده و غیره آید تدبیر آن
در محل خود مذکور است **فائده** نافع ترین ادویه در همه اقسام نفث الدم ربّ السوس
مغسول است یک مثقال و شیره برگ خرفه یا لسان الحمل بدهند و برگ خرفه
خائیدن و خوردن مجرب است دوم آنکه چون در شش نفث الدم و سرفه شدید بود شیره
در گلاب تغرغر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود بهتر با عسل لیسانند خاکستر چوب انجیر
در آب بیزند و بنوشانند و اگر نباشد نیز آمیزند بهتر و قوی تر بود **فصل ۴** در نفث المدّه
یعنی برآمدن ریم از دهن بجهت سبب انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد و یا
سل بود یا دبیله معده بود و هر یک گفته آید و آنچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید
خناق و دیگر اورام این جا ظاهر شود و آنچه از سینه آید جهت انضاج آن از علامت
تلطیف فصد است بدانچه در سعال بلغمی گذشت تا ماده قوانی ترشح شده و موم و
روغن بنفشه و پیه ماکیان با هم سرشته بر سینه ضماد نمایند و قطعاً چیزی ابرو با قابض
... نهند و شربت مطبوخ زوفا و تماشا و انجیر و اصل السوس نفع تمام دارد
همه اورام که در حجاب سینه یا در شش افتد گشاید این ضابطه یاد دارند **فائده**
در سینه و شش ماده از قصبه بر می آید و دیگر مدفع طبیعی جهت برآمدن ماده
ریم نیست و هرگاه مده بشکند برآید در فضای سینه ریخته جمع شود از اجتماع آن مده

گویند و جدا گفته آید **فصل ۵** در ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت
بود خواه ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تپ صعب و شدت
ضیق النفس و درد و ثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسارها و تشنگی و شدت
حدت اعراض حسب ماده موجبه علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود
نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد مطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند
و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بگشایند **فائده** جلیله که در اورام ریه و
جنب و معالیق و اغشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا اتفاق افتد یعنی قبل
از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد ازان ابتداکه ماده از انصباب
ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر بر راست بود هم از دست راست
رگ زنند و اگر بچپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو برآید و بدانند که ورم ریه اگر
بایمن بود وقت تپ رخسار و همان طرف سرخ شود و گرانی بطرف ایمن لازم
بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد
این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد بفصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد
فصد ها تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید
در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد و ضماد شوصه در تسکین درد اثر تمام دارد **تنبیه**
چیزیکه درو قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون ربیا قوز از نهار ندهند و
کذلک آب سرد مگر در ذات الریه که از جنس حمرت باشد و همگی دران کوشند که
درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه برای تپ حاجت به برودت
دادن شود باشربه موافقه قناعت ورزند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز
مجوز است زیراکه درینها جلاست نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار ترش
نبود سخت نافع است و هرگاه نفس متواتر آید لعاب اسپغول رقیق با جلاب یعنی

شربت قند جرعه جرعه همید هند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو بریزند تا دم باعتدال اید
و درد بایستد و بدانند حال آماس در هر عضوی که افتد از سه وجه بیرون نیست یا
تحلیل شود و ماده پخته شده نفث براید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام
این اماکن خفت اعراض ست روز بروز و سهولت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض
خصوص روزیکه پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد
بعد روزیکه آن ورم بگشاید باز تپ شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر
اعراض ست و شدت ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب
بگشاید بالجمله بعد انفجار اگر مده خوب براید بهتر و الا مدد دهند بدانچه در نفث المده
گذشت بسیار باشد که پیش از تمامی نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و
جز آن ورم بگشاید و خون صرف یا با مده خام براید و چون چنین اتفاق افتد زود رگ
زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و انچه بسبب دودت بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد
یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس و ترهل و حدت اتفاق
اعراض حرارت اما تپ در جمله اورام احشا لازم ست لیکن در حار بشدت میباشد و در بارد
بخفت و نشان سوداوی سرفه یابس ست و تعسر جذب هوا و افزودن ضیق نفس مرور
ایام و اگر زود استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج در بلغمی
اند را ابتدا تلیین طبع کنند و رداعات ضماد نمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود
انچه در سعال بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی لعاب تخم کتان
و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند و کذلک شیر دختران و ملینات ضماد سازند
و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه
و بعد سرفه بایستد و باشد که بسل انجامد عیاذا بالله منها

فصل ۲ در سل یعنی قرحه ریه و
نشان او وجود تپ دق ست و بروز مده در سرفه و ثانه که مده با رطوبت حسام

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که مدهٔ ذات الجنب فرو نشیند و بر آتش بوی بد ندهد
بخلاف رطوبت علاج هر چند که این مرض لا دواست اما اگر تدبیر نیک یابد ممکن است
که بیمار تا دیر بزید و بوعلی گفته که زنی است و سه سال با این علت زیست و جالینوس
گفته هر گاه اول روز یافتم که خون از سینه آمد بعلاج کردم نفع شد با تجربه تدبیر کلی
آنست که بمجرد وقوع این مرض باسلیق زنند از جانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت
نمایند و اگر با نزله بود قیفال نیز گشایند و ماء الشعیر با سرطان پخته و هر چه در تب دق نافع
مناسب است و بوعلی آنچه آزموده خورانیدن گلقند است که همان سال ساخته باشد
و بسیار خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند بشرطیکه شکم نبندد

فصل در ورم حجاب و اغشیه و عضلات صدر که فیها افتد و

بدانکه هر ورمی از این اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب باسمی مخصوص است
چنانچه ذکریا بمطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدم باشد در حجابی که
حاجز است در آلات غذا و آلات تنفس باشد **ذات الجنب خالص** گویند و
ذات الجنب صحیح نامند و هر چه مایل بود با اغشیه مستبطنه **خالقه** نامند خاصه و اگر
در عضلها که فیما بین اضلاع واقعند باشد **ذات الجنب غیر خالص** و
غیر صحیح و **ذات الجنب مغالطه** گویند و ورم غشاء مستبطن اضلاع را
نیز بدین اسامی خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف است باشد **شوصه**
نامند و بعضی شوصه صحیحه ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حایل است
برسام نامند و این حجاب غیر حجابی است که در آلات غذا و آلات تنفس حاجز است و
جمهور این حجاب را **دیافرغما** خوانند و بعضی متعرض فی المعدة و الکبد را دیافرغما خوانند
و اگر در غشائیکه متصل بسینه است باشد **ذات الصدر** گویند و اگر در غشاء سینه
که متصل به پشت است باشد **ذات العرض** نامند بدانکه از بر اعظام تقص انجا که

استخوان سینه

اینجا که غضروف خنجری است حجابی برآمده است و دو شق شده یکی بطرف سینه و
دیگری مایل بطرف پشت برآمده تا ملتقی اکثر فوتین رسیده و در اینجا بهم پیوسته
جهت توضیح فرق ذات الصدر و ذات العرض تشریح این عشاء ضرور نمود
فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف
می دارد و بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات
همه قوانین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع
دران پوشیده نیست و ضماد ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض
میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که ذات الریه
نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا
بعضی از برسام آنرا امتیاز نمیسازند **فائده** بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب
معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما آنست
که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد جانب جگر ثقل و الم بود و در
اکثر بول غلیظ آید **انتباه** هرگاه ماده این اورام نخته شود ظهور نخستی از اعتدال
قوام نفث و لون او معلوم است بزودی دران کوشند که ماده نفث پاک
شود قبل از آنکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و سکنجبین
باعسل دادن صواب است و بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث لملاقات
الریه تلک الجنب و نشفها منها بالاستقصار **فائده** ذات الجنب دو گونه است
حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی
پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در اغشیه است بواسطه عدم
انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح است و عدم لزوم
حمی و سرفه و جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی باشد که مسهل بقصد حاجت

آید ونفع فصد باسلیم از دست مخالف اسرع اظهر است **فصل ۸** در احتقان مدّه در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه واین چنان باشد که ورم انجا که در ریه بود یا حجاب منفجر شود وریم در فضائی که خارج از ششست گرد آید وبسبب کثافت در شش نه در آید ونه بجانب بول وبراز بر آید نشانش تقدم اورام عضوی ازین اعضاست وبعد ظهور آثار مستحیل شدن بمدّه ومدّه بر آمدن وتپ دق لازم بودن علاج طبیخ انجیر وزوفا وسپستان واصل السوس وپرسیاوشان ومویز بدهند روغن بادام وشکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود پس هرچه نفت را بآسانی بر آرد دهند ومدرات نیز میداده باشند تا باشد که از راه بول بر آید ویا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه وگرده را بشوید دهند وهرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند واگر بهر دو جانب میل کند واین نادر بود گاهی مدر وگاهی ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر است یعنی افسرده شدن وگرفته شدن سینه واین را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبردات خارجیه یا داخلیه پدید آید ونشانش پی از عدم انبساط وانقباض سینه وتقدم وصول برودت ظاهر است علاج روغنهای گرم بالنه خند آمیخته وتکمید بطبیخ ادویه گرم وتضمید بدان لازم دانند وحلتیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک وحسوهای مناسبه وماء العسل غذا سازند **انتباه** بدانکه شرب افیون ودخان آسرب وقت کلی اختیار میشود ونیز جمود الصدر می آرد وتدبیر وی استعمال مضادست وتکمید بطبیخ حشائش گرم وروغن زعفران در افیونی مالیدن سخت نافع وروغن قسط وانیسون بس مفید بالجمله وقت تذویب سرب خود را از وصول دود وی محترز دارند **باب** در امراض قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده است تعدیل کافی است واگر ماده است تنقیه لازم وآنجا که فصد واجب آید وطبعی شد یا حجامت

بین الکفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و
ترکیب آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هرچه مقوی دل باشد
غافل نباشند و آنجا که تپ یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تمهل در علاج نکنند که بعد
از زمان مشکل شود **فصل ۲** در خفقان یعنی طپیدن دل و حرکتی که ازو حاصل می شود غشی آرد
بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود
چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شُش و حجب یا در همه تن و بمشارکت آن دل
نیز ایذا یابد بجهت قرب و تلذیع افتد از ین قبیل است علاج در مشارکی اصلاح عضو
مأوف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده بدانچه در
کلیات گذشت و آنچه از ذکای حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط
استفراغهای معتاده و غیر معتاده شود با دویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند
فائده کسی را که خفقان گرم بود در شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر است
و اکثر فواید و آثار مخصوصه مزاجها در غشی باید و تعلیق سنگ یشم بر فم معده بالخاصیت
نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بیهوشی هرگاه اسباب خفقان غالب شود و دوام
آرد چون می مفرط گردد و هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است یکی آنکه روح تحلیل شود
دوم آنکه روح مختنق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چه که بود ضعف می آرد
اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع است هر کدام که مفرط باشد و اسباب
اختناق امتلای مفرط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر
متکون گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که
بدل آید یا در رگها لمحی می باشد یا در میان غلاف بالای او در ورم از دل انقلاب مفصل
باید علاج در حالت غشی باید که بتضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شماً و جرعاً

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود چون
دار چینی و قرنفل و امثال آن بویانند و کذلک در چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند
و دری را گلاب و آب سرد بر روی و سینه زدن در انتباه اسرع است اما اگر سبب
اسهال مفرط بود یا برآمدن خون مفرط و جز آن که موجب برودت بوده باشد
و آب سرد بر روی و سینه نزنند و درینجا بوی کباب خصوص از مرغ و بوی
گرم و وجوربار اللحم با قدری شراب و تدهین فم معده بروغن گرم کافی است
عرقی اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافعست بشرط آنکه سبب کثرت ا
مسام باشد بواسطه حرارت و هر چون که باشد جهت قبض عرق برگ مورد
کوفته و بیخته بر بدن مالیدن و آزرو و جز آن قابضات همین اثر دارد و در وجعی بهر
اد فلونیا دهند اگرچه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی غثیان با فواق
قی کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که
و در لسعی و لدغی تریاق و فاذ زهر دهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود
قطعا نشمامند و در امراض رحم گفته آید که اشیای بد بو شمیدن و چیزهای
در رحم مالیدن علاج اینست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و مفیق
این همه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب
تدارک کنند مثلا در سوء مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی
از مشارکت باشد در تنقیه عضو مأوف کوشند **فائده** زردی رنگ و برد اطراف
ضعف نبض لازمه غشی است و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و هر چند که باشد
علیه را که ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت و فرق بینهما ظاهر است که آنچه
است در سکته باشد و از سبات نیز همین جهت تمیز دارد و در غشی که از قوت
افتد باندک سبب پدید آید و خفیف باشد و زود زائل گردد **بیان ادویه**

که بدل مخصوصند انچه قریب باعتدال ست یاقوت ست و فیروزه و زر و نقره

و گاوزبان و آنچه گرم ست درونج ست و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد

و ابریشم و زعفران و بهمنین و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او

و شاهسفرم و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج و ساذج هندی و دارچینی

و آنچه سرد ست مروارید ست و کهربا و بسد و کافور و صندل و طباشیر و گل مختوم

و ریحان و تخم کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و مهر طلب و یابس

ازین ادویه حار و بارد و هرچه ضد سبب بود بکار توان بست و بدانند که مبالغه

در تبرید دل اگرچه حرارت قوی بود منع ست از انست که قدما قرص کافوری زعفران

در حرارت دل تجویز نکرده اند با آنکه تبدرق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت زعفران

قوت ادویه سرد زود بدل میرسد و طبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف مینماید

و برودت ادویه را باصلاح جرم دل **فصل ۲** در ورم اذنی القلب یعنی اما کن

دو گوشت دل و پوشیده نیست که بر سر دل دو افزونیست که نسیم از ان

در می آید و اینهارا اذنی القلب نامند هرگاه روح باطالت امراض تحلیل میابد

غذا که بدل میرسد علاوه میگردد جزو عضو میشود و احداث ورم مینماید لهذا

گفته اند که این ورم اکثر سردمی باشد چه ورم گرم در دل بود یا در غلافش

یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل بود وی نیز مهلک ست

لیکن انچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک نموده آید

والا روز بروز لاغری می فزاید تا که بهلاکت می انجامد و نشان وی احساس

ثقل ست در سینه نزدیک بفم معده و در اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن

و دل منبسط ناگشتن و چشمها سپید و روی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه

و اکلیل و پرسیاوشان و سبوس گندم بر سینه و فم معده تر زند و کذلک ادویه محلله ضماد نمایند

وبالجملة تقویت قلب کوشند وبدانکه ورم سرو که در غلاف دل افتد نسبت ابحیر
در کوشت او افتد قلیل الشدة ست وعشی ودی سکتر **فصل ۵** در علت خانیه
واین آنست که دریابد بیمار گویا دود وازدل ترمی آید بالا وچون بسیار شود عشی
آرد و سوز فکر علاج در ترطیب وتنقیه سودا کوشند **فصل ۶** در ضغطة القلب
یعنی فشرده شدن دل وعند حصول اینحالت عشی میشود ولعاب از دهن
میرود وباز در اندک مدت افاقت رومیدهد علاج در تعدیل جگر کوشند ومسهل سودا
دهند ومفرحات دل و دماغ را تقویت نمایند وتریاق کبیر را کثیر النفع دانند
فصل ۷ در تقشیر القلب ودی آنست که بباید مریض که دلش میخراشد
واز شدت الم بیهوش افتد باز فورا بهوش آید ودوقت بیهوشی تشنج در رو
می افتد جهت درد وعرق بسیار می آید بهر ضعف با سکه علاج تحقیق سبب نمایند
که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند واصلاح غذا نمایند
وتنقیه صفرا در صفراوی وشربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام دارد
فصل ۸ در قذف القلب ودی آنست که پندارد گویا دل برون می آید
واین از ماده خونی افتد یا صفراوی وتغیر لون روی حسب ماده در نوبت لازم
علاج باسلیق از یمین بکشایند ومسهل صفرا دهند وگلاب وعرق بید مشک و
شربت صندل مداومت کنند واصلاح غذا نمایند ومفرحات دهند **فصل ۹** در
جذب القلب ودی آنست که پندارد دل فرو کشیده میشود وسبب حصول خلط
در معالیق جگر دکاهی باشد که با اینحالت الم خفیف وحالتی شبیه بغشی نیز افتد
علاج حسب الخلط تنقیه کنند وتلون وجه مریض در انوقت بر خلط دلالت
کند **فصل ۱۰** در احتوار الرطوبة علی القلب ودی آنست که پندارد که دل در
آب افتاده است وحرکت کند بحرکت اختلاجی وقدما از انواع خفقان

شمرده اند وسبب این ماده رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیط ست بند شود

علاج ایارجات دهند و گلسرخ و سنبل و زعفران با آب بادرنجبویه بر سینه

ضماد نمایند و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم

ست **فائده** گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد

نشان وی آنست که دل منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب

ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات ست بر سینه تا ازاله یبس کند

پس با ستفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب نظر داشتن و بدانند که دل شریف

اعضاست و علاج او مهلت و انباید داشت **باب ۱۲** در امراض

ثدی یعنی بیماریهای که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده

که چون خون در ان آید سپید شود چنانکه در خصیتین منی شود **فصل ۱** در قلة اللبن

یعنی کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بر ان کثرت استفراغ

خونست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیراکه چون وی بیشتر آید با ضمه ندی

را عجز در هضم وی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل

این از سوء مزاج ظاهر ست علاج در کمی خون انچه خون بیفزاید چون شیر و

زرده بیضه و گوشتها و خبز آن حسب تقاضای حال بدهند و در افزونی فصد و

حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بدستوری که معلومست و بدانند که رقت

صفرت و حرقت شیر از صفرا ست و شدت بیاض و مائیت قوام و حموضت او از

بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا و انجا که بلغم

با صفرا مرکب باشد شیر شور گردد **فائده** هرچه فربه می ست شیر نیز بیفزاید و شیر

حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و نحافت باشد مجرب ست

فصل ۲ در کثرت درد لبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست علاج در

تجفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دوا نافع ست لک و مرداسنگ
هر دو بروغن کل بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برک اسبغول
کوفته همین عمل کند اما در غلبه برودت برک سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند

فصل ۳ در اورام و تمدد پستان علاج اگر ماده کرم بود سرکه با آب کرم و در مثانه
حیوان کرده و تجمید کنند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز آنچه در تجبن اللبن
بگوییم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و بر بهند یا بابونه کوفته با آب
بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند

فصل ۴ در تجبن اللبن
در ثدی یعنی بستن شیر در پستان بدانکه چون شیر در پستان ببندد ورم آرد در
اکثر و سبب تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد از تحلیل لطیف یا برودت
مفرط که شیر را بفسراید یا نه برآمدن شیر که بسبب دیر ماندن غلیظ شود علاج
حسب سبب تدارک کنند چنانچه در ورم گذشت و در انجا که نابرآمدن شیر سبب بود
خواه از ضعف امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب کرم ریختن است
و مکیدن باهستکی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت با تجبن یار شود فساد لون و رم و
لون و طعم شیر بران کواهی دهد تدبیر پزانیدن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی
و تخم او و بابونه جمله برابر کوفته پخته آب چقندر یا آب خالص سرشته در روز دو سه بار
این ضماد تجدید نمایند و بعد پختن اگر بدوای منفجر بشکافد فبها و الا باهن بشکافند فائده
گاه باشد که شق خفیف کنند و بموضع ریم رسد و خون صرف برآید و عوام دانند که ورم
ریم نکرده پس درچنین وقت جراح واثق باید نترسد شق را عمیق کند تا ریم بیرون
آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان و دهان ست بکنند که علاج ریشهای گوشت
یکسانست و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند

فصل ۵ در ورم الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج بنوماش بکوبند و با آب

یعنی ترنک تنها یا با دانه مویز

وآب برگ سیر وبسر شسند وضماد سازند در ابتدا وبعده اپنچه مناسب باشد
واگر ورم آورده باشد بعلاج آن کوشند **فائده** در تدبیری که پستان را از بزرگ
شدن منع کند شب یمانی سوده بروغن زیت در هاون سرب بسایند وهمیشه طلا
نمایند وهرچه در تعظیم الاثنین باید تدبیر اینست **باب ۱۳** در امراض معده

فصل ۱ در سوء مزاج معده علامات حرارت وبرودت ظاهرست وهمچنان آثار سازج
مادی باهر ولازمه حار سازج ست که غذای لطیف وقلیل المقدار اگر خورده شود
فاسد بیساز وبخلاف غلیظ بارد وکثیر که درین چنین معده خوب میگوارد وبدانند
که تشنگی در بلغم شور نیز میشود وخاصه آنست که از آب گرم نوشیدن ساکن گردد
نه از آب سرد بخلاف آنچه از صفرا بود یا از حرارت سازج که از آب سرد زائل شود
علاج در سازج تعدیل ودر مادی تنقیه نمایند حسب ماده وحاجت وبدانند که استقی
در اخراج ماده معده اثر تمام دارد واگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد
تنقیه آن عضو لازم شناسند وبیشتر از دماغ وجگر وسپرز ماده بر معده میریزد ونزله
دماغ وسوء مزاج جگر یا سپرز گواهی دهد از ان وفصد قیفال در دماغی وباسلیق
امین یا اسیلم آن در جگری اثر مندست وکذلک از ایسر در طحال **فائده** بسیار باشد
که معده پاک وقوی بود ولیکن در حال گرسنگی ضعیف شود وقبول سوا نماید واین
بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع ونایافتن غذا مضطر وقریب بغشی شوند تدبیر
اینان صباح لقمه ترش خورانیدنست ومعده را خالی ناگذاشتن ست ودر سوء مزاج
مادی خاصه که ماده بجرم طبقات معده نافذ شده باشد بهترین معجونات ایارج فیقرا ست
خصوص باشراب افسنتین یا باهلیله زرد ماده از عمق معده مستفرغ میسازد

فصل ۲ در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود وگذشت واگر ورم یا قروح بود علتی
می آید واگر باد بود آروغ بسیار آید وفواق ونفخ شکم وبعد استقرار غذا در قعر معده

درد بجانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمید کنند و خیر بوا در گلاب بجوشانند و
بنوشانند و پودینه خائیدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد غلیظ باشد
مسهل بلغم خورانند و تجوید هضم در جمله لازم شناسند و مجمره ناری بر معده نهادن فوراً
اثر دهد **فائده** سکنجبین با آب یا گلاب آمیخته در اکثر اثر تمام پدید آورد و جاع معده از سبب
کرا باشد و بدانند که بسیار باشد که ماده در بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خشک ادا شود و بنابر
منع تحلیل سکونی در آن دهد و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد که ماده در حار
بود چیزی گرم خورده شود بنابر تحلیل الحره و کسر ماج سکون پدید آید و توهم شود که ماده بارد
بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر پدید آید پس ازین جهت که باثار دیگر تحقیق نمایند و
باین چنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را
بکمیت یا بکیفیت لاذعه علاجش استخراج است بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
بوده باشد چند روز تقلیل غذا کند و در آنجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح
الکیفیة دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علامتش غلبه در دست بعد غذا خوردن
و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشدارو نافع است و اگر
موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین
قرص افسنتین و اگر قوت حس معده بود علامت اوظهور درد است بهر اندک سبب
چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز بر معده و آب سرد کشیدن
و مع ذلک در فعل معده قصوری نبود علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بتشرب
آب کوکنار و تناول کله پاچه و نوعی است از درد معده که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا
ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات
از جوع و تولد باد از آن دوم آنکه صفرا السبب خلو از جگر بمعده ریزد سوم آنکه
سودا از سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده از آنچه باید یا بکیفیتی حاد تکیف شده

نشان یحیی خفت اثار وع ست داز دیگر آثار معرابودن ونشان صفرا وسودا مگر کند رشت

وسوزش سر معده وسوادی البته نباشد علاج دریحی تنقیه وتقویت نمایند ودر صفرای او

تعدیل وتنقیه وفصد اسیلم ازدست راست ودر سوداوی اگر کثرت ماده بود تنقیه

وفصد اسیلم ازچپ کنند واگر ذکای حس معده سبب بود تخدیر وتغلیظ نمایند

فصل ۳ در ضعف الهضم وسوء الهضم وتخمه واسباب هر سه واحدست لیکن

اگر سبب ضعیف ست ضعف هضم آرد واگر قوی ست تخمه واگر متوسط ست سوء

هضم یعنی فساد هضم ونشان ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده بماند پس

منحدر شود وبرسبیل عادت هضم یافته ونشان سوء هضم آنست که غذا هضم تمام

نیابد وبا فساد بود وتخمه آنست که اصلا هاضمه در غذا تصرف نکرده باشد و

همچنان برآید بقی یا اسهال علاج حسب سبب تدارک کنند **فائده** هرگاه

ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست ودو ساعت

تندرستی نباشد وبدانند که سکنجبین سفرجلی که مقداری زنجبیل سوده در وی آمیزند

همه علتهای معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد در یک من سکنجبین یک اوقیه

زنجبیل سکنند وحسب حاجت میدهند **فصل ۴** در هیضه واین مرضی ست که

مواد فاسد غیر منهضم از بدن بمعده آید وباسهال وقی برآید بشدت تمام

وباشد که قی نیاید وهمگی ماده باسهال بفرط برآید لیکن از غثیان خالی نباشد واگرچه

این مرض حادست وخطر دارد لیکن افراط اسهال وشدت ضعف وسقوط نبض

وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست تدبیر نیک رود همه عوارض زائل میگردند

خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت اعراض نترسد علاج از

هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه برآید بقی یا باسهال وزود بند نکنند بلکه

اگر دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بمقیات ومسهلات مناسبه وعند خوف

ضعف حست مزاج حبس نمایند وتستر لیمون در دهن داشتن حابس ست وانجاکه تشنگی و
حرارت باشد تریاق فاروق ودیگر گرمیها از نهار ندهند واین چند چیز در همه جا باید
دوار ند بدانکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند وهرچه بغذا ماند نخورانند
مگر وقت ضرورت وخفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری از ساکن
ماندن وناخوردن نیست وجمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید وبعد
سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا اکثر وتلطیف تر دهند **فائده** مغالطه در
عوام افتاده که هرگاه آخر شب قریب بصبح قی کنند از ان بحث می ترسند و
بلا تحاشا تریاق فاروق وقرنفل وامثال آن گرمیها میدهند وبه تپ وبحرارت
مبتلا میکردانند پوشیده نماند که قسمیست از قی که آنرا زکاری گویند حدوث
وی مهلک ست وغشی وضعف لازم آنست خواه شب واقع شود خواه
روز واگر واثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله قی
که در صبح افتد اگر اثری از غشی وجز آن اشته باشد تریاق فاروق مناسب ست
والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند وانجاکه غشی افتاده باشد بار و غن
کنجد وجوز بوا سایند و بر بدن مالیدن هم گرم اثر تمام دارد **فصل** در نقصان وبطلان
شهوت طعام سبب هر دو واحدست لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتها می آرد واگر
قویست اصلا اندوی طعام نمیماند واسباب وی بسیارست یکی سوء مزاج
ساذج حار یا بارد که در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از
اخلاط خام وبدان سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده
چهارم کثافت مسام ودرشتی جلد که مانع تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود
یا در وی یا در ماساریقا سده افتد ششم آنکه در منفذی که میان سپرز و فم
معده واقعست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود وعلامات ساذج

ساذج و مادی و جز آن ظاهر است اما آنچه از ریختن سودا بر سر معده واقع شود بنا بر
وقوع سده در مجرای وی آنچه از بطلان حس واقع شود بنا بر وقوع آفت در
دماغ سلامتی افعال معده بران گواهی دهد و فرق بینهما آنست که آنچه از
ریختن سودا باشد چون ترشی خورانند اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که اثر
هیچ ظاهر نشود **فائده** هر گاه اعضا محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل
امتصاص و رگها هم چنان از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده
ذکی الحس است متاثر میشود و ازین درخواست امتصاصی هم درین اثنا سودا از
سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبر داری میکرداند و در هم می مالد
اجزای آنرا و این حالت عبارتست از گرسنگی پس هر گاه در امری ازین امور
فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید **علاج** در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه و در
تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ و سپرز دمعده تنقیه
سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ
بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن ترک عادات و غم و
هم و جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال آنچه مناسب است
توان کرد و اگر دیدان امعا مسقط شهوت شده باشند بعلاج آن کوشند
کذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب تدارک نمایند و از ادویه مشتهیه سکنجبین
سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز بسرکه و پیاز با سرکه و ماهی شور و انار ترش
و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای
ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله را می افتد و این را وحم نیز گویند
زنی را دیدم که خوردن پنبه و کاغذ آرزو داشت بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده علاجش تنقیه آنست اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد

پس طبیعت آرزو کند چیزی را که ضد آن خلط باشد

و در اکثر خود بخود زایل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن و آب او
فرو بردن آرزوی تباه خصوص که بر گل باشد دور میکند از حوامل و غیر حوامل و
استخوان دراج و تذرو و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و ناخواه و
زیره خائیدن و آب او خوردن نافع است **فصل ۷** در شهوت کلبی و این علتی
ست که آدمی سیر نشود و سبب این اگر سوء مزاج بارد و تکثف غیر مفرط باشد
که بر فم معده افتد قلت عطش و کثرت نفخ گواهی دهد و علاجش تسخین فم معده
است بخائیدن ناخواه و خراطین و مالیدن جوارشات و سنبل الطیب فم معده و پس اگر
با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر سودا باشد که از سپرز بیشتر بر فم معده
ریزد و لذع شدید و حرقت فم معده و حالت خلو پدید آید و تا غذا نخورند سوزش
نایستد و علاجش تنقیه سوداست و از دست راست باسلیق یا اسیلم
گشودن و محجمه ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام
افتد بسببی از اسباب نشان او تقدم سبب است و علاجش ازالهٔ آن و اگر بلغمی
که از دماغ بر سر معده ریزد و وی را تحریش کرد و ترشی آروغ و تقدم نزله گواه است
و علاجش منع نزله نمودن و اگر دیدان در معده در روده باشد که هر چه آدمی
بخورد آنرا بربایند و غذا به اعضا نرسد علامت و علاجش از فصل دیدان جویند
فصل ۸ در جوع البقر و این را یونانی بولیموس گویند و وی مرضی است
که گرسنگی اصلا نشود حتی که یک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و مع ذلک بار از اعضا
گرسنه یعنی محتاج بغذا باشند تسمیه وی بجوع از ینجهت است و الا جوع که عبارت از انفعال
فم معده است چنانچه گفته شد در ینجا ضد آن متحقق است و دلیل بر گرسنگی اعضا هزال
بدن و سقوط قوت است بی سبب مرضی دیگر و چون بر پا ند غشی می آرد علاج در
حالت غشی تدبیر افاقت کوشند بنوعی که در غشی گذشت بعد حسب سبب معالجه نمایند

و با قوت نباشد زنها حرارت و تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده و ملاک امر دانند

فصل ۹ در جوع المغشی و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن است و تقویت معده و کوشیدن با غذا و نان در آب انار میخوش و آب سیب ترکرده

فصل ۱۰ در عطش مفرط یعنی غلبه تشنگی و این دوگونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت و عوض رطوبت طبیعی از غیبت آب شود و نشانش همی انتفاع بشرب آب سرد است و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم جصی یا سوداهای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید و نشانش همی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن است و حسب ماده مزه دهن متغیر بودن و خاصه وی است که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند تشنگی فرونشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب در اثر اسرع تر و همین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس است یا در اعضای غذا و آنجا که آثار مواد بارد بود و آب گرم و سکنجبین قی فرمایند و آب بادیان هندی و گوشت مرغ و نخود آب خورانند و ثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن مجرب است اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد و هر جا که شائبه یبوست بود تبرطیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات است و آنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد

فائده بسیار باشد که بعد برآمدن خون بسیار تشنگی مفرط پدید آید بواسطه غلبه صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت از وجهت اول را تبرید حرارت و ثانی را

و هریسه و کله و پاچه ۱۲

تدبیری که بهر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در سببش اطبا
اختلاف دارند با لجمله شربت لیمو مزیل نیست و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید
و کذلک بسیار چیز هاست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین
توان کرد **فصل ۱۱** اندر ورم معده و آن از هر ماده که بود با درد بود با تب غایت
آنکه اگر از حار بود تپ و درد با شدت باشد و اگر بارد بود بخفت و دیگر آثار که مخصوص
بهر واحد ست پیدا باشد علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز نمایند
و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عنب الثعلب و تمر هندی و گل سرخ بدهند
و در ابتدا صندل با ماميثا ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی و زرد ره با کلاب
ضماد نمایند و در بارد تخمتین بضج کوشند حسب الماده و خاکستر درخت انگور و سعد
اذخر و سنبل با سرکه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اگر تلیین حاجت آید مغز فلوس با طبیخ
زوفا بنوشانند و در سوداوی صلابت لازم ست و آن اگر با حرارت بود و مخ
بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود قرص سنبل
باید داد **فصل ۱۲** در دبیلة المعده هرگاه ماده تحلیل نرود و جمع شود و ریم
گردد آنرا بدین نام خوانند پس اگر از آماس گرم بوده باشد خراج نیز نامند و نشان
پختن ماده معده و علامت انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت
علاج چون ماده رو بجمع آرد حلبه و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند
و ضماد نمایند تا پخته شود بعده اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دبیله
را منفجر سازند تا بشکافد و بعد انفجار شیر و ماء العسل با جلاب سکر دهند تا پاک کند
و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند
تا به کند **فصل ۱۳** در قروح و بثور معده نشان وی خلیه در وقت تناول
چیزی ترش و تیز و حرق در آنکه در فم معده است یا در قعرش از محل درد ظاهر است

چون سرکه و خردل ۱۲

ست علاج رگ زنند و بعد از ابتدا آنچه در ورم گذشت بکار برند و دوغ ترش کاو سیاه با قدری طباشیر و گلسرخ و تخم حماض دهند که مفید ست و شور تنقیه بدانچه در ورم گذشت از جلاب بعد از اندمال تدارک توان کرد و هیچ گاه از تنقیه غفلت نباید کرد و گاهی منقی دهند و گاهی مدمل و بهر تلیین خیار شنبر با شیره کاسنی نافع ست و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض و پست جو مفید

فصل ۱۴ در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب این یا سوء مزاج ساذج بارد یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت و علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خیر بوا در گلاب جوشانیده نافع ست

فصل ۱۵ در جشا و تثاوب و تمطی یعنی آروغ و فازه و خمیازه و اسباب این هر سه کثرت بخارست و تولد ریح در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید هضم ست و بادیان باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد و مشک خوردن باد تمام بدن بر می آرد و مصطکی با عسل سود دهد

فصل ۱۶ در قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس قی آنست که چیزی از معده از راه دهن بر آید و تهوع آنکه حرکت بر قی شود اما چیزی بر نیاید و غثیان حالتی ست باعث بر قی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان را غثی نیز نامند علاج حسب اخلاط تنقیه باید کرد و در تنقیه بقی سکنجبین و آب نیمگرم نوشیده نفع تمام دارد بشرطیکه مانع نبود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و اصلاح آن عضو نیز باید کرد و قی که بسبیل بحران باشد بند نباید نمود و ادویه که قی صفراوی زائل کند آمله کهربا تمر هندی خرفه طباشیر پست جو تنها یا مرکب دهند ادویه که قی بلغمی زائل سازد و معده را قوت دهد عود و فلفل مصطکی پودینه خشک هر یک در ورم کوفته بیخته یک درم با دو درم گلقند دهند حماد که قی سوداوی را مفید ست از اکلیل الملک

اشته برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده وسپرز گذارند و قرص ایلاوس

بهترین چیزهاست در بلغمی و سوداوی **فائده** محاجم بی شرط نزدیک ناف و

بین الکتفین نهادن و اطراف مالیدن خواب آوردن در رفع فتح اثر تمام دارد **تتاه**

هرگاه سبب قی فساد غذا بود غذا فاسد را تمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف

معده بود تقویت معده باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند **فصل ۱۷**

در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشکافد

یا بگسلد یا دهن او بگشاید و نشان این وجود آفتست در مری یا معده و وجع بین الکتفین

مختص بجراحت مری است علاج رگ باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند و آنجا که

خون بسیار بود تا ممکن توان گرفت و اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن و قابض

خورانیدن نفع دارد و مویز بمعه دانه او خوردن و ربند نمودن دهنهای رگ اثر مندست

و اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل بنوشند و قرص کحل در شکافتن

رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن سود مندست دوم

آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی برآید و علامت اینقسم

وجود آفت ست دران عضو و علاج همه فصدست مع اصلاح حال عضو ماؤف

و درینجا خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند

بیکدفعه و آنچه از قروح معده افتد تدبیرش گذشت **فائده** هرگاه بر سینه

ضربه رسد و قی الدم آرد بعد فصد باشق دمغاث و آقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد

سرشته برجای ضربه نهند و قرص کهربا بمثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده دهند باشند که

این ضماد بی فصد نفع دهد **فصل ۱۸** در جمود الدم واللبن یعنی بسته شدن خون

و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منفع نگردد و بسبب

ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه ردیا باستعمال چیزهای

چون پنیرمایه و خزان نبود و نشان این هر واحد است که غشی و عرق سرد پدید آید یا شدید
لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب سکنجبین آمیزند و بنوشند تا گرم
و پنیرمایه همه حیوانات خصوص از خرگوش و قند و بیخ خون و شیر بسته نفع تمام دارد
خاصیت پنیرمایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگدازد و فایده بسیار باشد
که در معده اطفال شیرخواره شیر ببندد و بسبب فساد شیر و یا ضعف معده علاجش
بعد تدبیر آنست که از آن شیر ده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز
نوشانند و این حیوان اسداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن از آن شیر ده ممکن
نبود اصلاح غذای وی نمایند و گاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند و
شکم سیر شیر قطعا ندهند و شکم طفل پوشیده دارند و پودینه خشک با ورم خوردن در
ساعت شیر بسته بگشاید

فصل ۱۹

در فواق یعنی هچکی اگر سبب امتلا
طعام شیر بود عقب طعام واقع شود فورا علاجش اخراج آن غذا است به
و تجویز هضم و باشد که از خیر بوا و پودینه بایستد یا خود بخود بایستد و اگر سبب
او یا دیو عقب تخمه و طعام بادانگیز واقع شود و این کودکان را بیشتر افتد
و علاجش چیزهای بادشکن استعمال کردنست و اگر سبب خلطی بود و اید یا کیفیه
یا دوای حاد علاج نخستین قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم و بهر تعدیل
لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشد و در تقسیم آب گرم و روغن بادام جرعه جرعه
نوشیدن و سکه در طعام خوردن سریع الاثر است و اگر سبب او رطوبت بلغمی
بود که بر سطح معده چسپیده دهن پرآب بود و هضم فاسد و آروغ ترش آید علاجش
تنقیه است خصوص اسهال بایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج بود
نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است شربا و طلاء و اکلا و این را
دریمی را در طولی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیحه و غضب و حرکت و

اشتیاق آن که روح را بجنباند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش
از مبحث جگر و معده مشهور معلوم باید جوید فائده عطسه آوردن در اکثر نافع است
همچنان آب پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سیب و بسیار نوشیدن
و بندق در کلوا پختن و ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطکی آشامیدن فصل ۲۰ در
انقلاب المعده و وی آنست که آنچه خورده شود بعد هضم تفی مندفع گردد و سبب او خراش
روده است که به معده پیوسته زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف آن
طبع از آزار روده نفرت کند و بالضرور بقی راجع نماید علاجش تدبیر سحج است فصل ۲۱
در قلق المعده و وی آنست که در معده اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر
یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است و این را کرب معدی نیز گویند
علاج حسب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند فصل ۲۲ در
اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان مانند در سر معده ظاهر شود علاج
حسب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب کرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳
در وجع الفواد و وی دردیست قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف
و غشی لازمه اوست علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت
معده و سبب سوزش اگر تناول نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت
خام در معده شد تقدم تناول مغلظات و ذی رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی
خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سپرز در گرسنگی غلبه کند و از خوردن چرب
ساکن گردد علاج در آنجا که از اطعمه غلیظه و لزجه باشد قی فرمایند و غذا سبک دهند
و تقویت نمایند و در سوداوی اسلیم یا باسلیق از چپ کشایند و بعد تنقیه مربا بخشید
بروری مناسب دانند فصل ۲۵ در استرخای معده و این دو گونه است یکی آنکه
در نفس معده بود و نشان او فساد هضم است و بر آمدن سینه دوم آنکه در معالیق

سعالیق بود که آلت ارتباط معده اند بدیگر اعضا و نشان وی امالهٔ معده است بطرف
مخالف رباط مسترخیه زیرا که معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است با ربطه
طناب مانند یکی بسر قوره دوم بصلب سوم بایمین چهارم بایسیر و هر جانب که
معده میل کند ثقل آنجا محسوس میگردد و علاج هرچه در استرخا و فالج گذشت
بعمل آرند و غذای لطیف دهند و ادویهٔ خوشبوی و قابض خورانند و آنچه در تهبل
تشنج گفته آید بهتر است **فصل ۲۶** در تهبل تشنج معده یعنی سست شدن
بافت معده و این استرخا نیست قوی که در هر جزو افتد و این بدترین امراض
معده است و نشانش بطلان هضم است با وجود تناول غذای لطیف و قبض
طبیعت با فراط و معرا بودن از آثار ورم و سوء مزاج علاج حوارش عود دهند و
روغن مصطکی بمالند و دراج و تیهو خورانند و پوست درونی سنگدان مرغ خانگی
خشک سازند و کوفته بیخته نیم مثقال با اطریفل یا با شراب حب الآس آمیزند
و بخورانند و سنگ یشم مسحوق نیم درم بدستور نافع دانند **فصل ۲۷** در تشنج
المعده آنچه در نفس معده افتد نشانش سوء هضم است و آنچه در اربطه بود و اگر در
رباط خلفی باشد غذا بجبر و درود از معده درگذرد و بسوی امعا و مریض بجانب یمین
یا یسار مائل بود و اگر در رباط ترقوی باشد مریض مائل بجانب شکم بود و پشت
راست نتواند کرد و علاج آنچه در تشنج مطلق است بکار برند آثار امتلا و استفراغ
دریافته **فصل ۲۸** در صلابة المعده یعنی سختی معده و این ورم در فم معده و
اکثر افتد چون بلمس می در آید محتاج بعلامتی دیگر نیست و هرگاه بزرگ باشد
بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم است علاج اگر آثار گرمی یابند
رگ باسلیق زنند و موم سپید بروغن گل و روغن بنفشه بگدازند و بر نهند
و گوشت خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل و بنفشه

واو خرو حلبه و مقل و بادام تلخ و پیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند و هرچه محلل اخلاط غلیظ بود مع الترتیب استعمال نمایند شربا و ضمادا **فائده** کاه باشد که بسبب سختی سپرز سختی در اجزای معده که محاذی بدانست پدید آید و علاجش علاج سپرز است **فصل ۲۹** در جساوة عضلات که بر معده واقع آید صلابت مذکور در میباشد و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف دقیق چون ذنب الفار و از آنکه معده سالم از آفات است سلامتی در افعال وی اینجا لازم است و علاجش همان است که گذشت حسب الحرارة والبرودة **فصل ۳۰** در ذرب و خلفه و این هر دو یک معنی دارند نزد بعضی و مقصود فساد معده است مع الجریان بدانکه آنچه از سوء مزاج بود ساذج باشد یا مادی علامت و علاجش حسب سبب است چنانچه گذشت از شور و قروح امعا نیز مذکور شد و سفوف زلق الامعا در شوری نفع تمام دارد و همچنان سفوف حب الرمان و آنچه نزله دماغ بود آنرا اسهال دماغی گویند و وی در وقوع اسهال است پیهم بعد خواب طویل یا زمانا دیر منقطع شدن و علاجش از باب امراض سر که بهر نزله گذشت تمام ان نمود **انتباه** درین علت بهار جنس اکثر کنند و هیچ عنایت به تنقیه و تقویت دماغ مصروف دارند و آنچه از زیادت تدبیر غذا علاجش اصلاح غذا است و تجوید هضم و آنچه از امتلای عروق بود و با خلاط علامتش آنست که بیمار پر گوشت و پر قوت بود با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبة آید فصد است و ریاضت و دلک و تعریق بحمام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدن است روز بروز و برآز سپید یا سبز علاجش تقویت جگر است مع تقویت معده شربا و ضمادا و انفع اشیا جوارش مصطکی است **فائده** اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود سپید بر می آید و اگر بماساریقا رود و از آنجا بازپس برگردد سبز می آید و نوعی است از ذرب که مسمی است به دور البطن مع اسهال

ودوری وی آنست که بدو رسعین آید و سببش انصباب ماده است از عضوی و نشان
از لون او و نشان بودن ماده از ظهور درد در عضوی دیگر و آن بعد اسهال ...
و علاجش تنقیه است از خلط غالب و نوعی ست از ذرب که سببش وقوع سده
بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سده جگر و علاجش بیاید و
نوعی ست از آن که بسبب ذهاب خمل معده افتد و ظاهر ست که چون خمل معده
زدوده شود غذا در آن نایستد و علت ذهاب خمل یا خلط اکال ست یا
ورم حار معده یا تناول سموم حاره علاج بعد از اسهال سماق و ورد و طباشیر
و فوفل و صندل و پوست انار و حضض با آب به یا آب برگ کرم بر معده ضماد
سازند و پست جو و سیب در روغن بادام خورانند و دراج و کبک غذا سازند
بعد غذا تا دیر خوابیده مانند به پهلوی راست و هیچ حرکت نکنند و گفته اند که حسوی از
شیر مان سپید سازند و بنوشانند که بالخاصیت منبت خمل ست و آنچه از شرب ادویه
مسهله افتد علاجش آنست که آنچه مناسب بود و دوغ سرد ساخته سریع الاثر

فصل ۱۳ در تصغیر معده و وی اگر طبیعی بود از ابتدا اکثرت مقدار غذا اضرر
میداده باشد هر چند لطیف بود تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیة و
کثیر الغذائیت دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند

باب ۱۴

در امراض کبد یعنی جگر

فصل ۱ در سوء مزاج جگر و نشان سوء مزاج واحد ساذج بود یا مادی
از لزوم آفت در جگر مع وجود آثار دیگر که بهر یک مخصوص است و علاجش ازاله
سبب ست لیکن بدانند که کاسنی نافع ترین چیزهاست در جمله سوء مزاجهای جگر
و کذلک هر گاه مغز فلوس با وی ضم سازند و با دی تعلق نافعست بشرطیکه تلیین
مطلوب بود و در بیجا هر گونه دوا که مخصوص بجگر ست مرقوم میشود حسب سبب
بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویه یا در آب کاسنی و آب انار و شربت صندل

سکنجبین و آب زرشک و دوغ سرد کرده و لعاب اسبغول و مانند آن فرا دهند
یا با دیگر ترکیب داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب
خصوص شربت حماض نافع تر ست و اگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیار شنبر سقوط
و در دموی اگر مانعی نبود فصد باسلیق یا ابطی مقدم دارند بر همه و در صفراوی
تبرید بیشتر نمایند و اگر مصلحت بیند فصد نیز مجوز ست و ادویه سرد بر جگر نهادن مطفی
حرارت است اما در مادی قبل از تنقیه اجتناب از آن بهتر ست تا سده نیارد
ادویه حار با دیان تخم کرفس گلقند عسلی و اثاناسیا و دواء الکرکم ست و جهت
تنقیه بلغم ایارج الاصول و حب صبر نافع ست و طبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرکم
تسخین و تقویت جگر خصوصیت دارد و فلاسفه و اطریفل کبیر بدستور و در تنقیه
مبالغه نکنند تا ذبول نیارد و اگر با اسهال بود حرمه و تخم ریحان و صمغ عربی هر یک
سه درم بریان کرده و بگلاب تر نموده بدهند و جهت تنقیه سودا بعد ترطیب
تمام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا ماء الجبن و قیروطی مرطب در ازاله یبوست بر جگر
ضماد کردن اثر تمام دارد و در ترطیب افراط منع ست تا استسقا نیارد و در جمله اغذیه
اینجا وفق بحال مریض باشد اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند

فصل ۲ در ضعف کبد و وی از هر سبب که افتد نشان او در اکثر آنست که

بول و براز غسالی بود و بدن نحیف و اشتها ناقص بلکه ساقط و از پهلوی راست
تا قرضه زیرین وجع نرم ممتد پیدا بود خاصه بعد تناول غذا عند نفوذ آن بجانب جگر
و رنگ مریض اکثر بسبزی و سفیدی زند و باشد که بزردی و کمدی مایل بود و فائده
در هر عضوی چهار قوت ست جاذبه ماسکه هاضمه دافعه و ضعف قوت
جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی و نرمی براز و کثرت مقدار او
مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است و ترهل بدن و تهیج وجه و غسالیت براز و سپیدی

سپیدی بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس زمان
نقل غذا که لازمه صحت ست از ضعف ماسکه ظاهرست که چون ماسکه ضعیف شود
غذا را در جگر نتواند نگهداشت و هاضمه فعل کردن نتواند پس انچه لازم وی ست
درین نیز پیدا بود و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع هزال بدن و قبض شکم
از ضعف دافعه و ازانکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش
و همچنان در همه قوتها بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکوره پوشیده نیست
و باید دانست که چون ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا
ساخته بعروق میفرستد آن نیز بضعف میگراید پس بالضرور بول سرخ بر می آید
بواسطه متمائز ناشدن آب از خون علاج انچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و
انچه از سده یا ورم یا شق شدن جزء آن افتد گفته شود و انچه از مشارکت عضو بود تدبیر
عضو ماؤف نمایند مع تقویت جگر بالجمله ادویه و اغذیه هرچه ذی عطریت بود بکار
برند که در ازاله ضعف جگر ملاک امر همین ست و فصد باسلیق در ضعف دافعه نفع دارد

فصل ۲۳ در سده کبد و وی آنست که در خلل گوشت جگر یا در رگهای آن
خلط غلیظ بند شود و نشان وی قلت تولد خون در بدنست و صفرت لون
و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس
شود و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبه برآید البته و
فرق درسده و ورم جگر آنست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد
در ورم فزونتر علاج اگر سده در حدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر
بود مسهل نوشانند موافق طبیعت و در تعمید و غذا همین سان رعایت طبیع
نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود شیر و شکر و حریره روغن بادام
و شوربای مرغ فربه و امثال آن رعایت آنست و اگر ضیق رگهای کبد سبب بود ظاهرست که

از صغر سن نشان وی پیدا شود و تدبیر او اجتناب مغلظات و دوام شربت ...

فصل ۴ در سده ماساریقا نشان وی آنست که در معده و شکم و در
جایگاه ماساریقا جگر تمدد و غار و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما بر آن
ثفل کیلوس بر آید و بدن کاهد و علاجش همانست که در سده مقعر کبد بکار آید

فصل ۵ در نفخة الکبد و نشان ورم شدن جگر آنست که زیر قرقره راست
وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد هضم غذا نفخ زیاده شود و علاج
کمونی و شربت بزوری و دینار مفید است و ناهار بحمام رفتن و تکمید کردن و حسب حاجت مسهل
و مدر پرهیز دادن و اغذیه باد شکن خوردن

فصل ۶ در وجع الکبد سبب درد آن
مزاج یا سده بود یا نفخه باشد گفته شد و اگر شرقه یا ورم یا شق یا حصاة در بول بود گفته آید

فصل ۷ در شرقه و وی آنست که بر ناهار یا بعد ریاضت تعب یا بعد بر آمدن از حمام
فورا آب سرد خورده شوند و آن آب بر جگر رسد اعتدال نایافته و درد آرد و علاجش آنست که خرقه
بآب گرم تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطکی ضماد سازند و آب گرم ریزند که زود
فرو نشود و بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم انجامد

فصل ۸ در ورم کبد و وی اگر از خون یا صفرا نشان او تپ و تشنگی است
و ثقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بودن و علامت بود
در مقعر یا محدب در فصل سده گذشت و الیضا قی و غشی و برد اطراف لازم
مقعری و سعال شدید و ضیق نفس و حبس بول و کشیده شدن ترقوه با سفل
و بر ورم هلالی شکل لازم محدبی علاج در ورم دموی نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند
و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انار ترش
همراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر ماده در مقعر بود مدرات دهند و بهتر
باب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیره کاسنی

وآب عنب الثعلب نیکو چیزی ست واگر ورم مجدب بود با دار کوشتند ولیکن تنقیه
طبع نیز روا ندارند که مزید الم ست پس درینصورت هرچه بغایت خفیف تلیین
بود جهت رفع قبض کافی ست چون لعابین و ماء الشعیر و مانند آن و در ورم دموی
جگر چه در ابتدا و چه بعد آن آنچه ضماد کنند باید که جامع بود در ردع و تحلیل غایت آنکه
در ابتدا رعایت غلبهٔ روادع بود و در انتها محللات را و در تزاید تساوی و در منفرادی
آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد اینجا در ابتدا روادع صرف ضماد توان کرد چون
آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه و اگر ضرورت شود قدری کافور نیز
داخل نمایند و اگر از بلغم بود نشان او کثرت ثقل است و تپ نابودن مگر آنکه بلغم شور
باشد و سپیدی روی و زبان و براز و قلت وجع علاج دیدنی مدرات بکار برند
و در تنقیه سعی مسهلات و بعد استعمال آن ادرار تعدیل نمایند و اگر از سودا بود صلابت
در آن محل پیدا شود و علاجش نضج ماده است بشربت منضج و تنقیه فیروز (?) و بعد
نرم شدن تنقیه مسهل و مدر سودا دادن و اگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع
ست و شیر شتر یکپیاله بقند شیرین کرده فایده تمام آرد و شیر شتر ملکیه حرارت بود فایده
اگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود رگ زنند و گل ارمنی یکدرم سائیده
بلعاب اسبغول بدهند و راوند و گل ارمنی و حب الآس درینباب مجرب است
واین ضماد برنهند نخود مقشر راوند هر یک سه درم مومیائی دو درم کوفته و بیخته
بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بسرشند و ضماد سازند و دیگر تدابیر حسب حاجت
از آنچه مذکور شد بکار توان بست **فصل ۹** در ورم عضلهای شکم و این ورم
از یکطرف اگنده بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعرض اما هرگز هلالی
شکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و روادعات صرف در ابتدا
ضماد سازند بلا خوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف انحلال قوت

زیراکه مرض در عضو رئیس است که رادع و محلل فقط ممنوع بود و هرگاه پخته شود زود تا آهن بشکافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا بادویه منفجره شکافته گردد زیراکه خوف است که عضله و صفاق را فاسد سازد و یا باندرون سر کند **فصل ۱۰** در دبیله کبد و تدبیر این همانست که در ذوات الریه و دبیله معده گذشت و اینجاکه ماده بجانب روده مائل بود مسهل خفیف دهند و اگر بطرف گرده مائل بود مدر دهند و اگر بفضای جوف روی نهد منذر باستسقا بود و تدبیر زقی کوشند و ندرا عسر هرگاه ورم بعد پختن فرو شود و اعراض خفت گیرند مع ذلک ریم در بول یا براز برون نکند یا کندا ما کمتر توان دانست که ماده بفضای جوف میریزد **فصل ۱۱** در بثور سطح کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج گرم جگر است مع الحرقة و باشد که بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که گاه گاه قشعریره نافض افتد و علاجش همان است که در سوء مزاج حار مادی گذشت **فصل ۱۲** در خفقة الکبد و این مرضی است که جگر بطپد بحرکتی اختلاجی و دریابد که گویا کسی سیده در جگر بزودی این حال زائل گردد و سببش سده جگر است و علاجش تفتیح او و فصد باسلیق از راست نافع تر **فصل ۱۳** در حصاة الکبد و نشان تولد سنگ ریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده ثقل افتد و خلیدن در جگر پیدا بود و باشد که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اگر رست که چون باسلیق یمین بگشایند و خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه ریگ مینماید بشرطیکه رگ وسیع گشاده شود و علاجش از حصاة کلیه جویند **فصل ۱۴** در تصغر الکبد و نشان وی همان است که در صغر معده گذشت و کذا تدبیرش و الصاد درین جا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود بکلیات و مدرات **فصل ۱۵** در قیام کبدی یعنی اسهال جگر و وی شش گونه است یکی صبحی و سببش شکافتن دبیله جگر است و تدبیر او در دبیله گذشت دوم عسالی و

سبب او ضعف جگرست و تدبیر ضعف نیز ذکر شد و بو علی خوردن مویز را در ذم
اسهال مجرب گفته سوم دموی و او سمی ست به ذو سنطاریا کبدی و سببش
اگر امتلای خون بود بی وقوع تفرق اتصال خون کثیر دفعة بر آید هر گاه که
آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار امتلا پیدا بود و اگر تفرق اتصال بود از امتلا یا ضربه
یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف همی آید هنگام خلو معده و امعا و دیگر آثار موجبه
ظاهر باشد علاج در امتلا حبس نشاید کرد مگر عند الضعف و هم اندر ابتدا فصد نمایند
و با مالکوشند بر بط اطراف و جز آن و خون کمتر گیرند بکرات و اگر بقبض حاجت
آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و آب لسان الحمل دهند و تقلیل غذا فرمایند و در تفرق
اتصال امتلا تدبیر همین ست و در غیر امتلای زوال سبب کردن و قرص نفث الدم
که راوند در ان افزوده باشند هم چند یک جزء اثر تمام دارد در قبض و التیام چهارم
صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگرست و علاجش از سوء مزاج
جگر جویند و قبل از تنقیه و تعدیل حبس قطعا نکنند پنجم سمدمی و سبب او احتراق خون
و دیگر اخلاط ست در جگر و علامات و علاجش با نست که در صفراوی گفته
و بر آمدن زرداب باسهال درین جا لازم ست و تغمید صندل و گلاب بر دل و
جگر واجب و فصد اسیلم راست نافع ست ششم خاثرست یعنی شبیه به درد آید
و سبب او نیز باشکافتن و بلیه کبد است یا گشادن سده جگر باحتراق شدید
که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بد انچه گذشت توان نمود **فائده** در فرق
در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه هر عضوی پوشیده
نیست مع ذلک بدانند که انچه از کبد ست بد بو بیا شد و اکثر بدور می آید
و در خلو معده کم میگردد و بی درد می باشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور
فاحش مینماید بخلاف معوی اما کبدی چون قریب باید اسهال معوی نیز احداث مینماید

فصل ۱۶ در آن زبان آثار سیح مرکب میگردند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد
در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تهیج ست در وجه و
دیگر اعضا و آثار ضعف جگر هویدا بودن و علاجش همانست که در استسقا
باید اما چون مرض قوی نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین
تدابیر سفر حجاز ست و پیاده رفتن و چون بدانند که مستحکم شده و باستسقامی انجامد
شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر دهند مع دانگی سکنجبین و از فواکه
انار نافع ست و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب بر عرق کاسنی و
بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود مدا
گوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید ضرورة فصد کنند اما خون کمتر
گیرند انهم بعد مسهل خفیف دادن **فصل ۱۷** در استسقا و وی سه گونه است
لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت
بود و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او
آب بود که در پردهای شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک
پر آب میباشد و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین طرز کشیده میبود و بدست
زدن چون طبل آواز میدهد علاج نخستین ازاله سبب نمایند و معده به تسخین و
تعدیل جگر کوشند و هر گاه حرارت باشد بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نمود پس
تدبیر استسقا کوشند و آن اسهال و ادرار و تعریق ست و اندفان و تضمید مجففات
و احتراز از هر چه بسیار گرم بود لازم شمارند و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر
نبود از کوزه تنگ باشد قدری نوشند مص و باید که آب مطبوخ بود خصوص با کمّ
و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب ست انهم کمتر بهتر بالجمله قدر
آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال صحت

باید و نافع‌ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ
یا گوسپند جوان یا نخود پخته و اسفاناخ و سماق نبق داده سازند و تا ممکن بود جنس حبوب
ندهند و اگر ضرورت باشد برنج مجوز است و نان که انیسون و بادیان در و باشد
همراه کباب یا شوربای گوشت و آنرا که ضعیف القوة بود و بخوردن نان معتاد نباشد
اگر نان خشک غذا سازند بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است
خاصه که اعرابی باشد و خصوص که عوض غذا و آب به همین بسند کنند و باید که
روز نخست چهل درم شروع کند و هر روز ده درم بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند
و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نبندد و بودینه و حب سکبینج از
مانعات تجبن لبن است گاه گاه همی دهند و شرب بول شتر و بول بز اعرابی
نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب او ندست و اگر با حرارت بود مطبوخ
هلیله و شربت گل بکار رود و در زقی کلکلانج اگر بی حرارت بود و حار دهند والا بارد و هلیله زرد
نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکوره دهند و در جمله بعد
تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبرباریس و مانند آن و بهر ادرار قرص بادریون
و امثال آن باید که بر یک مدر لزوم ننمایند بلکه تجدید همی فرمایند تا طبع بیک چیز
مالوف نشود و هر دوائی که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد بکار و طریق
تعریق آنست که بوره ارمنی بر روغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک باریک
سازند و با پیه گاو در آمیزند و بمالند و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و
عرق همی چینند و اگر در تنور فاتر که در و توان نشست بنشانند و عرق بچینند به از
حمام باشد و طریق اندفان آنست که بیمار را از انجه سید و بریگ نیم گرم آنرا در پوشند
و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کند و این عمل فی الجمله تخفیف در
ورم میدهد و اگر برآمدگی در عضوی بود همان آن دفین بر مل نمایند و همین

عمل دارو نیست تا آفتاب نشستن و باب چشمهای گرم و باب دریا شور بدن
نشستن و نمک را اگر با آب گداخته و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا
باشد و ضمادی که آب را بچیند و خشک کند نیست آرد حلبه خرنوب نخام راعی علک البطم
شحم عتیق با هم بسرشند و ضماد نمایند در کمی بر تمام بدن و در زقی بر شکم و در طبلی
بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد تنقیه به تحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفع معده
گذشت و از سداب خشک و تخم حرمل و بادیان و کرفس و بوره و شکر سرشته
و آب سداب شیاف خرد سازند و بدبر حمول فرمایند و در زقی بعضی بزل می کنند و
زرد آب بدر آرند و این کثیر الخطر است و طریق طبخ آب بسرکه چنان ست که آب
خالص ده حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه از
مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی ست و بدانند که سرکه در
ازاله عطش مستسقی و تفتیح سده سود مند ست خاصه در حار و در شک نیز النفع
اما اگر با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن
نیز ملحوظ دارند و این طلا در زقی بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن قسط و ماش و برنج
هر یک سه درم تخم کرنب هفت درم اشنگ بز پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک
شصت درم بسایند و با آب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند
فایده استسقای طبلی چون فربه شود و صلابت بیفزاید اما بر بعض بهبود
روی نماید و بجز بر آمدگی شکم مکروهی نباشد مسمی بسکر و دیگر چنین فربین وقت چیزهای
مبین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود با بونه و اکلیل الملک و مرزنگوش
و صعتر و تخم سداب و خند بید ستر و خاکستر طرفا و نطرون کوفته و بیخته با آب سداب و
بول اشتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقا دوا سود ندهد
داغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده پنجم

باب ۱۵

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبار یکی دهند والا متفاریق

فصل ۱

در یرقان و امراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابد

در یرقان و وی آنست که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را با صفر و ثانی را با سود
موصوف میسازند یرقان اصفر اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی
گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد
و نشانش وقوع آنست در تبهای صفراوی و در ایام باحوری علاج این وقت
ظهور صفرت امداد طبیعت است اگر قصوری در عمل او بود والا بر طبع گذارند
آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم است و شرب سکنجبین فقط
یا با شیره کاسنی و بعد اتمام و از غلبت صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه آنچه
مجلی جلد است بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش
از بحث سوء مزاج جگر جوید و این قسم و اکثر با سوء ناخن باشد سوم آنکه از سوء
مزاج گرم مراره افتد و نشان او آنست که دفعة پدید آید و بول نخست سپید بود
بعد ه زرد شود پس از آن سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و شده این
هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج سکنجبین با شیره کاسنی دهند و دیگر تدابیر که
بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه از تورم مراره افتد و نشانیش لزوم تب
قی است و خشونت زبان و تهوع و علاجش علاج ورم جگر است پنجم آنکه از گزی
تمام بدن در رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدن است و قبض طبیعت و حکه و بثور بدن
و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر سافج بود تبرید و اگر مادی بود تنقیه و تعدیل عام
کفایت کند حسب حاجت تدهین اندام بطلیه و دخول آب زن طب نفع تمام دارد
ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و خاک بر بدن
بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام است بغسل در حمام و جز آن بطبیخ بنفشه

باشیره کاسنی انفع المسهلات و بعد از تنقیه

وکلیل و بابونه وخطمی و سنبوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد وآن گذشت هشتم
آنکه از سده جگر افتد وآن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از
تناول ادویه سمیه افتد وعلاج دفع اثر آنست بهرچه مناسب آن بود واقراص
کافور ودیگر مبردات وجدوار وتریاق فاروق در بار نفع دارد دهم آنکه جرم
مراره ضعیف شود وصفرا را از جگر جذب نکند وبدان سبب یرقان افتد ونشان
او عثیان وقی صفراویست وطبع قبض بودن براز منصبغ یا قلیل الصبغ بر آمدن
وعلاجش همانست که درضعف جگر رست یازدهم آنکه از وقوع سده درمجری
که فیمابین جگر ومراره است افتد علاقتش همانست که درضعف مراره گذشت ودر آخر
تدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده جگر رست دوازدهم آنکه از حدوث
سده درمجرائی که میان مراره وامعاست افتد ونشان او آنست که براز دفعة
سپید شود وطبع بقبض آید وعلاجش نیز تفتیح ست وحقنه نافع تر ودرین هر دو نوع
سده مغز فلوس درآب کرنب حل کرده ودر روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن
بغایت مفیدست سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا ثؤلول بر آید
ونشان او همانست که در سده گذشت ولا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج
بلغمی افتد بواسطه بلغم لزج بردهن رگی که با معاآمده است وتشعب صفراست
وعلاجش حل قولنج ست **فائده** بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم
خواهند بسرکه کهنه استنشاق نمایند درحمام وسرکه وگلاب وآب انار ترش
درچشم چکانند وبطبیخ افسنتین غرغره نمایند **قسم دوم** در
یرقان اسود وآن را یرقان سددی نیز گویند وآن هم چند گونه است
یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال خفت عقب آن لازم
ست وعلاجش مدد طبیعت ست اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر وتدبیر

باستمام حرارت

بروغن بابونه و شبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و سپرز است
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپرز و فم معده است افتد و نشان
این هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج
در اول و گرانی سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است و علاجش
تفتیح سده است به مسهلات و مفتحات و فصد باسلیق یا اسیلم ایسر انفع چهارم
آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مفرط در جگر و علامت و علاجش
از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبه او بود یا
در ماسکه اش اما نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست و سپیدی چشم
تکدر نمودن و نشان ضعف ماسکه او خروج سوداست بقی و اسهال مع عدم
آثار زیادتی سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال
افتد و آن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن از بحث
جگر نمایند **فائده** هر گاه یرقان سده با سپرز جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند
بفاصله سه روز و مطبوخیکه مخرج صفرا و سودا باشد طبع را نرم نمایند پس آنچه غالب
بود رعایت در تعدیلش بیشتر مرعی دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند **فصل ۲**
اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز و وی اگر حار بود سوزش سپرز و بودن بول و براز
سرخ مائل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا بودن و اگر بارد بود قراقر در آن محل
پیدا باشد و آثار برودت هویدا و گرسنگی ساقط و اگر یابس بود و صلابت در سپرز و غلظ
خون و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جا بجا و سپرز گرانی محسوس کند بسیار
و لون بدن اسرب شود و علاج در ساذج تعدیل فقط و در مادی مع التنقیه باید کرد
بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه در اینجا بر سپرز نهند و فصد از دست چپ
کنند و این ادویه بسپرز نافعند در حار آب عنب الثعلب و آب برگ بید و آب

کشوث حبه با سکنجبین و بهرمیین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و عند شدت حرارت قرص
کافور که در ... تو قند ریون باشد و در بارد آب کرفس با سکنجبین بزوری
حار و شلث برنهار و آب ترب و تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین
بزوری بود و در یابس شربت بنفشه و مار احبین و مانند آن هر چه مرطب بود و شربا
و ضماد و اگر با ماده بود فصد و مسهل سودا مقدم دارند و در صلب از گل سرخ
و بیخ کبر و راوند و سنبل و کلب وزرشک که باریک ساخته باشند اقراص سازند و
بربندند و مخففات ضماد نمایند و بهرمیین حب ایارج بکار برند و هر گاه ماده مرکب بود علاج
نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بار در طب مقررست پوست بیخ کبر ست
و افتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب برود
و بیس افتد از اجساده و غلظت طحال نامند و جدا باید

فصل ۳ اندر ورم
طحال و وی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر دمویست نوبت ربع یا اشتداد
کند و اگر صفراویست بدور غب و دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود و بیهج
الطحال خوانند و اگر سوداوی باشد صلابت و جساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت
و یبوست و در سوء مزاج گذشت علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد جو
و برگ کزمازج و آب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور
با روغن گل آمیخته یا خاکستر سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه
طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه گداخته با سداب و پودینه بسرکه سرشته
یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق دران آمیخته طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب
گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند در چهل روز سپرز بگدازد و
اگر پرسیاوشان و زوفای یابس و تخم فنجنکشت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته
دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه نهاده و کبر مخلل خوردن بدستور و مطحول

طحول را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسیلم ازچپ بعد
تلیین صلابت بر اهم مفید و نفع مندست در حساده **فصل ۴** در تنقیح الطحال
و بدانند که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود و یا صلب میگردد و نادر باشد که بنجة
شود و ریم کند و نشان استحاله ماده او بریم وجع ناخس است و ظهور اجسام غریب
در بول مع النتن و باشد که ریم او به معده گراید و در قی و براز بر آید و ریم این
دروهی می باشد و علاجش همانست که در دبیله کبد گذشت و در دادن ادویه
رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تنقیح صلابت باقی بود اضمده ورم سوداوی
او بکار برند و در جمله از قابضات پرهیزند و هرگاه ورم صلب مزمن شود و بدوا
نفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال است بقضاره معلق
سازند و با آلتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود داغ دهند و قریب یکدیگر دو داغ
دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید و اگر آلتی سازند شش قبه دارد که در
یک دفعه شش داغ دهد میشاید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف
اگر در جاذبه او بود اشتها ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود
اسهال و قی سوداوی روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود و یا اسهال سوداوی
افتد و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد و علاج جهت تقویت
افسنتین سنبل بادرنج فرومانا فقاح اذخر بیخ کبر گلسرخ مقل نرم بکوبند و آب
برگ طرفا یا آب سداب آمیزند و سرکه افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه
درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر سده طحال و نشان او ثقل در
سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هرچه در باب سده جگر گفته شد
قوی ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفیدست
فصل ۷ در نفخة الطحال وی از ضعف هاضمه وی واقع شود علاج سپرز را قوت د

وسبوس و کاورس و نمک گرم کنند و بوره و پودینه و سداب بسرکه و عسل ضماد
سازند و محاجم ناری گذارند و سفوف خرف خورانند **فصل ۸** در حجارة الطحال
ونشان او برآمدن ریگ است در بول و خلش در سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بودن
علاج انجیر محلل خورانند و ضماد نمایند و مدرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است
بکار برند

باب ۱۶ در امراض امعا یعنی رودها

فصل ۱ در زلق الامعا
و وی آنست که طعام از معده زود بیرون آید و سبب او اگر طور شور بود در سطح درونی
امعا آثار حرارت پیدا باشد و طعام چون برون آید در دکنه و زرداب رقیق مخلط آید
و علاجش فصد است و اسهال صفرا و تسکین مبردات شربا و حقنا و سفوف زلق
الامعا شوری نفع تمام دارد و اگر طور شور بود بر سطح برونی آن دغدغه و لذع
در احشا پدید آید و وجع گاهی بر ناف بود و گاهی زیر ناف و گاهی در پهلوها و
طعام غیر منهضم برآید و علاجش سوای حقنه همانست که گذشت و تضمید مبردات
زیر ناف درینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را املس گرداند خروج
رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال وقی است و درینجا حب
ایارج نفع تمام دارد و کندک هر دوائی و هر تدبیری که بود مجفف بود و اگر سوء مزاج
رطب ساذج بود که با معا افتد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
برنیاید و علاجش سفوفهای مجفف است و روغن گل بر شکم مالند و اگر
خلط صفراوی بود آثار او پیدا بود و علاجش تنقیه است و هلیله زرد
نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار هر دو پدید آید و تقدم تناول
فواکه گواهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف کثیر النفع است
هلیله زرد دو درم حب الرشاد حب الآس سماق کزمازج هر یک یک نیم مثقال همه را
نرم بکوبند بغیر حب الرشاد شربتی دو درم و اگر ضعف در امعا پدید آید بود اسطم

مقاله صفحه ۲۵

مانج بهندی بهندی تیزبات نامند گرم است در سوم وخشک است در دوم ۱۲ کرویا فارسی کرویه ونیره رومی شاه زیره نامند گرم وخشک است در دوم ۱۲ مسلط الشیخ بکسر میم وسکون سین و

وقوع فالج یا در عصب امعا آثار استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند و اگر شرب مسهل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر حب الرشاد در روغن بجوشانند تا بسته گردد و بخورانند زود عمل کند **فصل ۲** در اسهال دموی که مبدا او نفس امعا بود و دموی دو گونه است یکی آنکه روده مجروح باشد و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده را از خون پر شوند و دهن رگی از رگهای مذکور بگشاید بلی خرابش این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود و نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مختلطا آید بعده با خون و خراطه و لزوجات و دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض ترش دهند و اگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات بنوشانند و شیره خرفه با گل ارمنی اهتمام دارد و سفوف مقلیاثا بدستور و هرگاه قبض زود تر مطلوب باشد تخمها را بریان نمایند و بارتنگ فقط نافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن بگیرند و روغن گل [illegible] آنرا بگیرند و بنوشانند و اگر بلغمی بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و بیشتر [illegible] نزلا افتد علاج نخستین قطع سبب کنند با ستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر سه ماشه هم چند آن قند سفید آمیخته بخورانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او پیچش دایمی ست و کرب شدید و بروز سودا مع خون و خراطه و براز علاج بعد قطع سبب تقویت سپرز کوشند و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را مجروح شده بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی

بود علاج مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه
بروغن بادام و مانند آن و هرگاه امعا از ثقل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات
مناسبه باید داد اما پیش از تنقیه امعا زنهار قابض ندهند که سخت مضرست و اگر
ادویه سمیه بود که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و کج و جز آن
علاجش قی ست و شیر تازه و حسوها نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهله بود علاجش
ملینات و مبردات کنند و دو نوع این دو نوع انفع است **قسم دوم** در اسهال
که سبب او گشودن رگ روده باشد نشان وی آنست که خون بیاید با اسهال
و با آن آثار سحج و بواسیر و اسهال کبدی هیچ نباشد و این اکثر بی درد بود بخلاف
سحج که وجع در اکثر آن لازم ست علاج اگر خون بسیار آید و قوت مساعد بود
باسلیق زنند بعد جهت حبس قرص کهربا و امثال آن دهند و گل ارمنی نیم درم
مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار و گزمازو و
گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درم دهند مجرب ست و محجمه بر
شکم نهادن و چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص ست **فائده**
تا ممکن باشد مخدرات نباید داد و عند الضرورة تا بشافه کار بر آید نشاید خورانید اگر
بدهند اصلاح او دهند چنانچه در قرابادینها ست **فصل ۳** در خروج المدة
من الامعاء یعنی بر آمدن ریم از مقعد و سبب او تقرح سحج است یا انفجار ورم روده
و علامتش تقدم سحج یا ورم ست و علاجش نخستین احتقانست بحقنه مجلی و بعده
منقیه بعده بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست انار سماق آس از هر یک شعیر حلبه نیم کوفته
در آب بجوشانند و بپالایند و قدری آهک سرد ناکرده آمیزند و حقنه نمایند **صفت**
حقنه مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصا لحیة التیس کاغذ سوخته باریک
بسایند و در شیره لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند **فائده** آنجا که سبب مده

واین اقوی و اقرب بصواب ست ۱۲ مخزن

سبب مده هیچ باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعد تدبیر قرحه فرمایند

فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام است که
پیوسته اندک اندک در هر اندک مدت بر می آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب
او اگر ثقل یابس بود که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود
بر نیاید اما رطوبت روده بر آید و او مسمی است به زحیر کاذب و نشان او آنست که
اسغول و مانند آن از تخمها آنچه بنوشانند برون نیاید علاجش تلیین است
به حقنه لینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت کند و زنهار چیزی
قابض نشاید داد که مهلک است لهذا گفته اند زحیر را قبل از تحقیق زوال سبب
قرصی باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاجش
از هیچ جو بنید و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بشرب دوا نافع تر است و اگر ورم گرم
بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل است در آن و باشد
که تب و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و
مطفیات خون دهند و چون ماده از انصباب باز ایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه
و برگ کرنب بجوشانند و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان باشد
قی نفع کثیر دارد و اگر سردی مفرط بود که بمقعد رسید تقدم اسباب برودت گواهی دهد
و علاجش تکمید با بگرم است و تدهین بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و بر خشت
گرم نشستن و دود و ورم حب الرشاد و بریان همچنان ناکوفته بر نهار خوردن اگر رسیدن
ایذا بود مقعد و امعا را از درکوب جلوس بر چیزی صلب موم روغن مالیدن کفایت
سفیده بروغن گل لت زده درین اقسام و در سائر این اقسام نفع تمام
دارد **فائده** هر گاه باشد که در حلق ترشی خورده شود زحیر آرد و تدبیرش شرب سرشیر
تست و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن **فصل ۵** در مغص

یعنی درد روده وی در قولنج و سحج و زحیر لازم است و آنجا که درد امعا بود
بود حسب سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و باید در قولنج و مبحث دیدان
بعد تشرب ادویه مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و ر
مالند **فصل ۶** در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول اغذیه نفاخه
یا بسیار خوردن بارد الکیفیه چون گوشت گاومیش تناول نمودن علاجش
غذا و تبدیل معتاد است و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف و برد امعا باشد
او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل
طعام و فلافلی و کمونی دادن و اگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تام
فصل ۷ در قولنج و وی درد دیست شدید که در امعا افتد و با وطبع معطله
قبض شود یا قدری آید اما بدشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود دوا
غلیظ و حبس شدید گاهی دهد و دل بیمار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش
آنست که نخستین شیافه و حقنه طبع نرم بکنند و بعده بهر تنقیه تمام مسهل نوشانند
آنچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان دفع کند سفرجلی مسهل است و شهریارا
فائده آبزن و کماد و ضماد قبل از حل طبیعت بکار نبرند و بعد رفع قبض
تا روز غذا ندهند و بهترین غذا درین شوربای نخوداب است که از گوشت
خروس پیر ساخته باشند و کبک و عصفور و گوسفند جوان نیز مجوز است با توابل حاره و
تقلیل آب واجب است و اگر عوض آن گلاب عرق بادیان یا ماء العسل قصار
بهتر است و اگر باد غلیظ بود وجع سیلی تقدم نفخه و تغذی نفاخات گاهی دهد و
کند و دور اکثر وجع منتقل باشد و علاجش همان است که گذشت و دریجا تکمید و تنطیل
قبل از حل طبع باک ندارد و روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن تا نفخ را
نفع دارد دادن و آرد ماش هندی که بار و شهوستان ساختن و از تنطیل

بریانیخته از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع ست و محجمه ناری بدستور و نوعی ست
از ریحی که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را
پدید آید و نشان او اینست که دفعة افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع اشتد
نبود و علاجش تنقیه سودا ست و فصد اسلیم نافع بود و تدهین مفید و اگر ورم بود
که در امعا افتد حسب المادة تنقیه باید کرد و آنچه بورم معده گفته شد نفع دارد بالا
گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند و شرب مسهل نشاید و در ورم بلغمی و خوف
افتد و در سوداوی حقنه که در وی دوا و یه بادبر و چربی مرغ و روغنها باشد نفع بسیار دارد
و اگر التوای امعا بود یعنی بیجا شدن تقدم حرکت ضعیف یا جستن و امثال آن
گواهی دهد و علاجش بجا آوردن ست بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت غلطانیدن
و دو دست و پای آن بر داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهور ست و عوام بیجا شدن
روده را بیجا شدن ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و در واقع شده
بعد رد امعا به جایگاهش شد بیز فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند و علاجش
دفع آنست بمزلقات نهجی که در زحیر گذشت و بعد اگر بواسطه بقای سبب موجبه
خوف حدوث بود تا نیا ازالة آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در جوف
امعا تنقیه کفایت کند و این نادر افتد لقلة المادة و لطافتها و آنجا که مشارکت عضو
قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو
کوشند و نوعی ست از قولنج که آنرا ایلاوس نامند و وی بدترین اقسام ست
و قی لازم آن و چون محکم شود ذبل (؟) قی می آید علاجش همان ست که گذشت حسب
سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم
موجود باشد **فائده** ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دهد گوشت هدهد
خراطین خشک و کژدم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دوا از حیر و درد صعب را

در ساعت بنشاند **فصل ۸** اندر حصر یعنی قبض ماندن شکم بی درد و علاجش
از باب قولنج ظاهرست و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد **فصل ۹**
اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی چهارگونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند
دوم عریض مشابه بدانه کدو و آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه
بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و نشان دیدان آنست مطلقا که روزانه
لبها خشک باشند و شب ترگردند و لعاب سائل گردد و اما الدغ شدن در فم معده
و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کسون خاصه حیات ست زیراکه محل
تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه حب القرع
و قسم سوم ست و اینها در قولون و اعور متولد می شوند و خارش و دغدغه مقعد
خاصه قسم چهارم ست و این در روده مستقیم میشود و اکثر بکودکان می افتد علاج
بکنند و بیرون آرند بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند یا پی تعند شیرین ساخته
و در روز چهارم این دوا بدهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و قنبیل
هر یک پنج درم ترمس و قسط تلخ هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یکدرم
کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکربان و اگر
مزاج گرم بود نهار دوای گرم نباید داد در ینحالت این دوا انفع ست پوست درخت
انار ترش و بیخ از انجو بشانند و آب آن بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد
و اگر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این نیز مشکل
باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و فیلزهره
و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد آنست که
حنا و موم بهم سرشته شافه سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل
چراغ بدارند و کنار مقعد بگشایند و هرچه بران آید بگیرند و زیت انفاق

باب ۷

انفاق و اخراج جمیع اقسام دیدان سود دارد و بخور زند یا بر مقعد بمالند
و امراض مقعد و وی چند فصل ست

فصل ۱

در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد
فزونیها پدید آید پس اگر خون ازو ریزد آن را بواسیر دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند
و ناعهای بواسیر حسب تشابه او بچیزی ماخوذست چون نخلی و عنبی و تینی
و ثؤلولی و تمری و توثی تشبیه نخل بنا بر کثرت بیخهای ویست و تمری و جز آن
بنا بر مشابهت صورت اثمار مذکوره و سبب این مرض فساد خونست بغلظت و باشد که
از اختلاط صفرا بهم آید بالجمله سوزش و درد و لذع با سوز نشان خون صفراویست
و خله و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون غلیظ علاج فصد کنند و بحسب
حاجت خون گیرند و اگر مانعی نبوده بین الورکین حجامت نمایند و طبیع نرم دارند
و باصلاح خون بکوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا لیکن تا که
خون سیاه آید از خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از
اکثر امراض امین سازد و اگر باسور ممتلی باد در بود و خون از آن نیاید باید که بطبیخ
خطمی و شبت تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه گوها ن شتر یا مغز ساق گاو تدهین
نمایند بعد و آب پیاز و زهره گاو و غوطنیشا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول نمایند
و پیاز فقط گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین
مفتحات حاجت نیاید و مرهم سپیده و بهر تسکین درد مخصوص ست و روغن گل بزرده
بیضه مرغ بدستور و آنجا که باسور ملی درد بود و خواهند که آن را قطع کنند یا خشک سازند
بیشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر کنند یکان عدد باسور نگهدارند تا بی آسیب باشد
و بخیر مقل و مر و شحم حنظل و سلخ الحیه و اقماع بادنجان سقط و بیس ست مفرده و مجموعه

فصل ۲

در بواسیر ریحی و وی آنست که در امعا ریح غلیظ متولد شود
و درد آرد و آن ریح گاهی با سفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی باطراف

و باشد که اسهال خون آرد و قراقر لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نمایند چون
بادشکن دهند و این نفع دارد و پوست بیخ کبر یکجز و صعتر فارسی نصف جز شربتی
دو درم و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سود مند است و فصد باسلیق
در اکثر مفید **فصل ۳** در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غایر عسر البرء که در
مقعد افتد بطرف روده مستقیم و پیوسته زرداب از ان بر آید علاج نخست قرحه
را بفشرند تا زرداب بر آید پس شیاف غرب را بآب بسایند و صبح و شام
دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین نهاده تا که دوا خشک
شود و بهمین هیأت بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله با دویه شیاف غرب
آلایند و در آب صمغ کرده نیده بگذارند در ان و اگر میل را به پنبه پیچیده و بجای فتیله
بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در روده نافذ باشد و باد و براز ازین
راه بر آید و در نوقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد **فصل ۴** در ورم
مقعد و وی اگر گرم بود با درد و التهاب باشد و علاجش فصد است یا حجامت
قطن و سپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته در هاون قلعی یا اسرب صلایه کرده نهاده
و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند و بدانند که قی نفع تمام دارد و ملاک امر
تعدیلست باشربه و اغذیه مناسب هرگاه ماده وی بجمع آرد زود تر شگافند بی انتظار نضج
زیرا که اگر زود نشگافند ماده غایر شود و ناصور گردد و اگر مزاج سرد و بلغمی بود حرارت ورم و فقدان
آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی است و مرهم محلل نهادن اگر پخته باشد بشگافند و اگر
صلب بود ملینات محلله چون پیه بط و مانند آن بر نهند **فصل ۵** در شقاق علاجش
همانست که در شقاق لب گذشت و احتراز از آب بسیار سرد و بسیار ترش لازم
و کذلک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت هر صبح شربت بنفشه
بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ٦ در استرخاء مقعد و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج
ثفل و باد است بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا
خارجی تقدم اسباب گواهی دهد و ترهل پیدا بود و علاجش تنقیه مادّه مرخیه است
و تبدیل بدانچه در فالج گذشت نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاج
و اگر فسخ یا هتک عصبه بود از ضربه منقطله یا قطع بواسیر و وقوع آن دفعةً و تقدم
گواهی دهد و لا علاج له **فصل ٧** در خروج المقعد و وی اگر از ورم بود تدبیر و
نمایند و این بعسر برآید و اندرون رود و حیله ادخال مقعد متورمه آنست که در طبیخ
خطمی و بنفشه نشانند و موم روغن چرب سازند و اندر کنند و اگر استرخاء ی
عضله ممسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست که روغن گل
خام بر مقعد بمالند و سپیده و اززیر و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه و پوست انار یکجا
سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم بر بندند **فصل ٨**
در قروح المقعد علاجش مرهم اسود سایند و نهند و هرچه قوی التجفیف باشد ذرور
سازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر همانست که در قروح
مطلق ضبط یافته **فصل ٩** در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد
بود علامت و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است
حسب الخلط و حجامت عصعص و جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت
نافع **باب ١٨** در امراض کلیه یعنی گرده **فصل ١** در سوء مزاج کلیه و
نشان او وجود آفت ست در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت و برودت
ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش
و در حار کافور نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصاة است
فصل ٢ در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول ست و عسر و در آن

طب الاکبر ۱۲

وسخافت بدن وقلت باه ووجع نرم در صلب وور موخر سر لازم بودن علاج
قطع سبب کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر
بیاید ودوار الترنجبین نافع است وادویه مبهیه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه
ونشان او درد کمرست خصوص عند انحنا وانتصاب وانتقال از پهلو به پهلو
ایضا ضعف باه وقلت تقاضای بول وغسالی بودن آن بعد هضم کبدی و
مائی بودن آن قبل وی دلیل است علاج اگر سوء مزاج سبب بود وتبدیل کوشند
حسب مزاج واگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند واگر سستی جرم گرده
واتساع مجاری وی موجب او بود وکثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه برآن
گواهی دهد علاجش منع سبب است وبه تقویت کوشیدن وهرچه مقوی کبد است
تقوی کرده است ومعجون لبوب نفع تمام دارد وکذلک اغذیه مبهیه **فصل ۴**
در ریح الکلیه ونشان او وجع وتمدد حوالی کمرست بی ثقل وبی آثار سنگ ودر حالت
جوع خفت یافتن علاج زیره وشبت وتخم سداب وبابونه برگرده ضماد کنند
شربت بزور نوشانیدن وآنچه باد شکن است خوردن ومالیدن نفع دارد وحقنه
هضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب آن یا ریح باشد یا ضعف یا ورم
یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب است ودر حقنه از طبیخ بابونه
شبت وخطمی وبرگ کرنب آبزن ساختن نافع است **فصل ۶** در ورم الکلیه
علامت وعلاج وی حسب ماده همان است که در ورم جگر گذشت ووجع موضع گرده
لازم اینست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد واگر در ایسر
بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلند ترست وشدت درد
دلیل انست که گرده از آنجا که نزدیک نخاع وعلائق است ورم کرده باد کرم
واگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود واگر در نواحی روده بود

بود ورد غایر بود و باشد که قولنج آرد و ورم گردد که مزمن شود فصد مابض نفع تمام
دارد **فصل ۷** در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است در بول و
وجود وجع در گرده و علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عضو ماؤف
کردن و در اینجا مسهل قوی نهار ندهند اما ملین سبک مجوز است و بعد از تعدیل
و فصد مدرات دهند حسب حرارت و برودت و بعد مدملات نوشانند و قرص کاکنج
تمام دارد و بنادق البزور سودمند **فصل ۸** در جرب الکلیه و نشان وی وقوع
ریش و دغدغه است در آن موضع و علاجش تنقیه است و قی در هفته دو بار لازم داشتن
شربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابیض بروغن بادام در احلیل چکانیدن و بنادق البزور
رانیدن **فصل ۹** در ذیابیطس و این مرضی است که آب بمجرد نوشیدن از راه بول
بیرون آید و تدبیرش حسب حرارت و برودت پوشیده نیست در حار قرص کافور و
قرص طباشیر و قرص ذیابیطس و در بارد شرو دیطوس و معجون ماسک البول باید داد
فصل ۱۰ در حصاة و ریگ که در گرده متولد شود و این مرض اکثر بنوبت شدید و ساکن بعد
یک ماه و یک سال یا کم و زیاده و علامت وی ثقل و تمدد قطن است و صفرت یا حمرة
بول و خروج سنگ در آن گاه گاه و غلبه درد و نیز استلای امعا و آنجا که سنگ بود اعراض
بشدت باشند و ریگ بخفت علاج نخست قی فرمایند و بعد آن مسهل مناسب
پردازند و منقیات خورانند و عند شدت وجع در آبزن که در وجع کلیه گذشت
نشانند و معجون عقرب و معجون حجر الیهود در تفتیت اهتمام دارد و پرهیز
از مغلظات و تجوید هضم لازم شناسند و کذلک در خلو ریاضت کردن و بحمام
معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر بستر کتان خفتن و آب سرد در اثنای طعام
و بر نهار گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصات است

باب ۱۹ در امراض مثانه

فصل ۱ در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود مع النخس

و الانتفاخ و تپ گرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق ست و از ابتدا
و بعد سه روز رگ مابض زدن و ملین مبارک دادن با آب عنب الثعلب و در ابتدا
از نهار مدرات قویه ندهند و ردادعات صرف قطعا ضماد ننمایند خصوص در دموی
هرگاه ماده روی بجمع آرد در نضج و انفجار و تنقیه مده و اندمال کوشند چنانچه قاعده اورام
اعضای باطنیه است و اگر بارد بود از صلابت و لین ورم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و
سودا ست توان دانست که سوداویست یا بلغمی علاج در بلغمی قی و حقنه حار و نشستن
در آبزن محلل و نوشیدن مدرات حاره مع ماء العسل و خیار شنبر نفع دارد و در سوداوی
چیزهای ملین ضماد نمایند و نطول سازند و آب کرنب و آب نخود نوشانند و آن تخم خیار
و بطیون و انیسون و پرسیاوشان و فلوس خیار شنبر جلاب سازند و روغن بادام
آمیزند و بدهند و قطعا در او مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نرمی در ورم فصد
صافن یا باسلیق نافع ست **فصل ۲** در قروح مثانه و نشان او خروج چرک ست
در بول و نتن بول و عسر و حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه
گذشت و هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند
و آنجا که چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن تنقیه قرحه اثر تمام دارد و پوشیده
نیست که در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع انفع ست و در مجری
بول زنان زرق توان ساخت **فصل ۳** در جرب مثانه و نشان او ظهور وجع
و خارش ست درین محل و حرقت و نتن بول و باشد که بول الدم آید علاج در تنقیه و
تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که درینجا تعدیل اسرع البرء ست
بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی ترست و لعاب بهدانه و شیر زنان و
روغن بادام در مجری بول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه را انفع
باشد و بهترین غذا آش جو و پاچه و امراق چرب بی نمک ست و شیر و برنج با شکر نیز مفید

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب
بول الدم یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف ست
و باشد که لرزه افتد در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری
خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند و پنیرمایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خورانیدن
و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافعست و هر گاه بدین تدبیر نگدازد چیزیکه
قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن
و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و اگر
هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بر سبیل حصاة
بیرون آرند عنق مثانه را شق کرده و غذا درین مرض آب مرغ یا نخود سیاه و دارچینی
پخته سازند **فصل ۵** در وجع مثانه و وی یا از ورم افتد یا از قرحه یا
از جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا
از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو درینجا
مذکور میشود بدو قسم **قسم اول** آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و
حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی دهد و علاجش تبریدست
اکلا و طلاء و بنادق البزور بارد سریع الاثرست و اگر بارد بود سپیدی بول و تقدم
مبردات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از هبوب ریاح بارد نیز پدید آید
و علاجش تسخین غذا و دواست و آب شیر گرم بر مثانه ریختن زود اثر میدهد
قسم دوم در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آنست در
روز بحران و بول بدر رو بر آمدن و علاجش اعانت براو راست **فصل ۶** در خلع
مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج
خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حنجره خروس سوخته با ب

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضله متمدد
شود احتباس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید
بالجمله آنجا که تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر شانه با خلع
جمع آیند اول ازاله امراض دیگر باید کرد و بعده تدبیر خلع متوجه باشند **فصل ۷**
در انتفاخ شانه و این را ریح شانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس
اگر بی ثقل و بی انتقال باشد از ریح فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح
مع الرطوبه است علاج چند روز ماء الاصول عرق حار دهند فقط یا باندکی روغن بید انجیر
و بعده دو مثقال روغن بید انجیر بسبیل دوام خورانند و روغنهای بادشکن مالند و
چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول بعسر
آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و تقند بدهند و با بزن در آرند و آنجا که با رطوبت
بود تی ستوار و تریاق و مثرودیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل ۸** در حصاة مثانه
و نشان سنگ شانه حکه و تضیب است و بعد بول باندک زمان باز تقاضای
بول شدن و غلبه نعوظ و تواتر تضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان قوا ساکن
شدن اما احتباس یا عسر بول بود در شانه هیچ نمی باشد و هنگامی که حصاة در دهنه مثانه
که مخرج بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده
فرود آید و هرگاه درد در گرده و بیغوله ران بود و پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ
از گرده بمثانه فرود آید علاج آنچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه مفتت حصاة قوی
بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خشک و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل
چکانیم و اگر ضرور افتد بدستکاری بیرون آرند و بخرس بمقعد نوزده شق مجربست و
مهما امکن ارتکاب این نکنند [illegible] خطر عظیما هرگاه سنگ در مخرج بول بند شود و
بول در آرد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او بر آرند و آب گرم بر عانه ریزند و از اسفل

اسفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ ازانجا بر می آید و در جوف مثانه می افتد
و بول کشاده میگردد و حجر الیهود اصیل مجربست **فصل ۹** در حرقت بول و سبب
سوزش اگر جرب گرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحه اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه
کوشند و اگر قرحه مجری قضیب باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود
نقصان حرارت جگر و غلبه صفرا گواهی دهد علاجش تبرید است بدانچه در سوء مزاج جگر
گذشت و اگر تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر
عورت حل کرده و بروغن گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسبغول
بدارند و اگر خراشیده شدن رطوبت که در مجری بول ملتصق است باشد تقدم شرب مدرات
حار و کثرت جماع و مانند آن از اسو محلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف
ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن و دیگر الْعَبَه و مغریات استعمال نمودن است شربا و
قطورا **فصل ۱۰** در احتباس بول و وی اگر بنوعی باشد که اصلا چیزی از بول بر نیاید
آنرا حصر خوانند بالف و الاعسر نامند بعین و سببش اگر ورم گرده یا مثانه یا حصاة
اینها یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شد و لندا این همه و اگر برآمدن
گوشت زائد بود در مجری بول فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد و علاج ندارد لیکن
بهر نفع تا آبزن میکنند از طبیخ مرخیات و این موجب وی باشد میگردد و اگر استرخاء
عضله بود که عاصره است بر عنق مثانه را نشانش آنست که چون بر مثانه غمز
کنند بول بآسانی برآید یا زیادتر و علاجش تسخین است شربا و طلاء و روغنها
که در فالج است مالیدن و اگر انسداد خلط لزج بود در مجری که میان مثانه و
قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول مغلظات و مغرا از آثار
دیگر آفات علاجش مدرات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فورا بعد خروج از آبزن روغن
خسک و عقرب در احلیل چکانند و اگر افنای رطوبت مغری مجری بول بود

ازدرد و خلط حاد و نشانش وجود آثار حرارتست و این نیز با سهر نمی انجامد و علاجش
ترطیب ست و تبرید و تغذیه و اگر سوء قوت دافعه مثانه بود و نشان وی نیست که
زمانی طویل شخصی بر تقاضای بول مصابرت کند به تکلیف سببی و شغلی و بعده
حبس شود و علاجش در آبزن نشستن ست و بعد از آن مثانه را بدست منغمز ساختن
تا بول بعصر برون آید و بهر احیای دافعه روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین
حیله نگشاید قاثاطیر بعمل آید و طریقش معروفست و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول
افتد و از آنکه مرور بول اذیت رساند طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی
وجود آثار قروح و بثور ست و علاجش در مبحث قروح جویند و اگر ضربه بود که بر پشت
و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شده یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای
مثانه اگر ورم ست بتدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا تهلهل بود فصد باسلیق نمایند
و روغن گل مالش فرمایند و اگر قبض و یبوست بود که در مجاری بول افتد از حرارت
شدید نشان وی وجود آثار حرارتست و مرطبات نفع یافتن و عدم خروج بول اگر
اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش ترطیب و تبریدست
و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها و رباطها نشان
وی وجود آثار تشنج ست و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه بادرار بخلاف
استرخا و علاجش ازاله تشنج ست بدانچه گذشت و اگر ارتفاع خصیه بود بتدبیر وی
که خواهد آمد متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع
گراید فقدان حس از عدم احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن زعفران
یا بلسان چکانیدنست در احلیل و چیزهای خشم ضماد کردن و ماء الاصول بروغن
بید انجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر امتلا باشد قی مقدم دارند و
اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضو مجاور

بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی مثانه است بود برد فقار کوشند

و در سلس البول این اشهر و حالا بگویم **فصل ۱۱** در تقطیر البول و اسباب و

از مبحث احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۱۲**

در سلس البول یعنی برآمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج

گرم که بر مثانه افتد یا ورم که در اعضای مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث

احتباس جوید و اگر شرب مدرات چون شراب خربوزه و مانند آن بود ترک سبب

نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود بعد ضربه و سقطه عارض شود پس زوال

اگر بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا به تضمید زفت و اگر بخارج ست راد

نمایند بدست و آنچه بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد **فصل ۱۳** در

بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر با طفال افتد و علاجش تسخین

و بازاله استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل

آنست که از خواب مکرر بردارند و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این

دوا باید داد زیره کندر حب الآس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند

شربتی دو درم **فصل ۱۴** در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق

رگ گرده بود نشان وی خروج خون صاف ست بی درد بی امتزاج ریم پس آنچه

اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و آنچه بسیار آید از انشقاق رگ ست و

علاجش فصد باسلیق ست و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم دادن و

حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه ریزند و

مبردات ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب

منقوع کشنیز حابس و مطفی ست و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون

جدا نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است

مائل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در جگرست مائل بسرخی و رقت باشد و
علاجش تقویت جگر و گرده است و اگر مائل رگهای اعضای محیل بود نشان قروح
پیدا باشد و تدبیر وی گذشت و قرص کاکنج انفع است

باب ۲۰ در امراض که مردان مخصوص است و وی مشتمل بر چند فصل است

فصل ۱ در نقصان باه

و اشکال این عمل موقوف بر صحت اعضای رئیسه است و پوشیده نماند که
نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت و آرزوی جماع ضعیف بود دوم آنکه
آلت مسترخی گردد

قسم اول در ضعف شهوت

و اسباب ضعف انواع است
یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح و خون که ماده
شهوت است کم شود و نشان وی ضعف قوت است و تقدم جوع و علاجش تقویت
است باغذیه لذیذه و ادویه مقویه و لعوب غذا دوم آنکه منی کمتر تولد کند مع
تناول اغذیه بر فور و نشان وی قلت خروج منی و نزارت آنست و موجبش وقوع
سوء مزاج است در آلات منی و تضرر از مماثل و انتفاع از ضد دلیل وی است بر نوعیت سوء
مزاج و علاجش تبدیل است سوم آنکه منی متحرک نشود و لذع و دغدغه در ذات
وی نماند اگرچه متولد می شود و کثیر بود و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید
و انجذاب وی بر نیاید شهوت پدید نیاید و نشان وی آنست که منی کثیر برآید و
غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای نعوظ ضعیف باشد و بعد زمانی از
دخول قوی گردد و علاجش تسخین است باستعمال زرعونی و لبوب و معجون بزور
مانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و موجب ضعف باه شود و
علاجش تکلف خود را مائل کردنست بدین کار و نظر در تسافد حیوانات و استماع
کلام جماع و تناول ادویه مهیجه مفید و عاقرقرحا بروغن مغز پنبه دانه طلا کردن بمانع
انثیین و قضیب نافع پنجم آنکه امری از امور نفسیه در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعول له

عه کذا فی طب الاکبر

یاکراهیت او یا تخیل آنکه وی را بسته‌اند بدان سبب شهوت زایل گردد یا وجود صحت اعضا
وکثرت منی زیراکه امور نفسیه از بسیاری موثرات قوی ترست وعلاجش دفع آن زایل
دوهم ست بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه درد دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده
افتد وضعفی افتد وعلاجش اصلاح آن عضوست قسم دوم در استرخای
آلت وسببش اگر ضعف بدن نیست ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول
گذشت وتنطیل آب گرم وبعد تمریخ بشیر پیشتر وعقب آن تشنیه زفت وترک
جماعی لازم ست واگر ست تولد نفخ وریح بود [illegible] بدن بکرید کداز برودت
یا حرارت یا یبوست دست آن تدارک نمایند واین قسم از قوت بدن وسلامتی اعضا
وانتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهر ست واگر وقوع عنبی از فالج بود یا بعد از
انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد وبرف نشان دهی تقدم سبب
ورقت منی وسهولت خروج او بی انتشار وعلاجش آنچه در فالج گذشت وحقنه
وحمول ونطول مسخنه راو در اینجا اثر تمام ست [illegible]
رسیدن آب سرد متقلص ومجتمع گردد وعلاج پذیر نباشد [illegible] واگر
بتعظیم قضیب مخصوص [illegible] اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود
پس روغن مورچه ومانند آن بمالند وبالای آن زفت طلا سازند این عمل مکرر گفته
که مجرب ست واگر با آب گرم [illegible] آلت را بزرگ سازد واگر [illegible]
گوسپند مکرر چرب نمایند قضیب را وخراطین خشک یا علق یعنی زلو
خشک در روغن سوسن بسایند وطلا نمایند همین عمل کند

فصل ۲ در سرعت انزال وسببش اگر ضعف ماسکه بود
بسبب برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض ورقت منی ست وفقدان آثار
حرارت وعلاجش تنقیه است بمسهلات گرم [illegible] ومعجون خبث الحدید

وشراب فنجنکشت نافع واگر شهدانه را بجوشانند وبعسل آمیزند بغایت سود د[ارد]
واگر کثرت منی وغلبه خون بود نشانش او اعتدال قوام وکثرت منی است وقوت آلت
وعلاجش فصد است وجماع وتقلیل غذا وحموضات وهرچه مقلل منی وخون بود
باید داد واگر حدت منی بود نشانش او رقت وصفرت وحرقت منی است علاجش
تبرید وتخم کاهو بغایت سودمند واگر ضعف اعضا بود خاصه رؤسا نشانش او
آنست که با ضعف باه بود وضعف عضو گواهی دهد وعلاجش تقویت آن عضو است

فصل ۳ در کثرت شهوت وسببش اگر کثرت خون ومنی بود وخوبی بدن
بران گواهی دهد واین را علاج نشاید کرد که ضرر دارد اما اگر ضرر افتد بفصد
واسهال وتناول حموضات تقلیل نمایند واگر حدت منی بود تبرید کافی است
وغسل بآب سرد نافع تر واگر کثرت ماده منی بود بقطع مع ضعف وقلت خون نشانش او
کثرت منی ورقت وبیاض است وکثرت نفخ وعلاجش شونیز وتخم سداب وتخم
فنجنکشت داد نست وجوارش کمون نفع تمام دارد واگر قوت اعضای منی
بود مع ضعف اعضای رئیس نشان وی ظهور ضعف است در عضو رئیس مع
قوت اعضای منویه علاجش تخدیر اعضای منی است وتقویت ضعف واگر ظهور
بثور یا قروح یا حکه بود در اوعیه مجاری منی نشان او غلبه شهوتست از جماع و
انزال بلذت تمام وبسرعت شدن وآنجا که بثور متقرح شود والم پیدا بود وآثار قروح
نمایان وعلاج قروح مثانه تدبیر آنست از فصد واسهال وغیر آن واگر کثرت
تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود نشان وی شدت
نعوظ است وتقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود سبزیات دهند
واگر رطوبت زیاد باشد مجففات ومحللات باد دهند واگر سودا افزون باشد
باسلیق زنند ومسهلات سودا دهند **فصل ۴** در دور منی ومذی وودی

سببش اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیه وی بود تدبیرش در سر
انزال گذشت واگر تشنج عضلهٔ اوعیه منی بود نشان آن خروج منی است با
دفوع وسرعت وتواتر قضیب وتدبیرش تدهین عانه وخصیه است وبعلاج تشنج کوشیدن
واگر ضعف کرده بود که شحم او بگدازد وبراید نشان وی آنست که بعد جماع چون بول
کند چیزی سپید غلیظ برآید بی لذت ودفق وآثار ضعف گرده پیدا بود وعلاج
ضعف گرده گذشت واین قسم را بر سبیل مجاز سیلان منی شمرده اند واِلّا
فی الحقیقة سیلان شحم گرده است نه منی واگر از استماع کلام جماع وفکر درین کار بود
که نفس با خواهش مند ساخته سیلان منی آرد علاجش قطع سبب است پس
اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک کنند **انتباه**
سیلان منی زنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد وگاه باشد که از
استرخای فم رحم افتد وتدبیرش قی کردن وآبزن قابض نشستن است ودوائیکه
همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت وبیخ سوسن هر یک دو درم
گلنار وبرگ گل هر یک یک نیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره دهند دیگر
که مذی وودی را سود دهد شهدانج بریان کرده بعسل آمیزند ودهند **فصل ۵**
در منی الدم وسبب او ضعف خصیه وگرده است وعلاجش خصیتین در روغن
مصطکی نهادن است اگر بی حرارت باشد وگرده را قوت دادن **فصل ۶** در
کثرت احتلام وعلامت وعلاجش همان است که ذکر در ورم منی گذشت وقطعه
اسرب بر پشت بستن بی واسطه محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷** در فریسموس
واین مرضی است که قضیب دائم قائم بود وتواتر کند علاج اگر از غلبه خون بود
تنقیه وی کنند وتبرید نمایند واگر از برودت ویبوست بود قی فرمایند وچیزها
بادشکن بکار برند اکلاو طلاء روغن سداب بمالند بر عانه وپشت **فصل ۸**

در ... نطفه و این مرضی است که وقت انزال نطفه بی اختیار برآید و سببش ضعف
اعضای رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت است و شیافه از اقاقیا و
رامک و گلنار و صمغ و کندر ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن ناردین مقعد
چرب کردن و عند مباشرت باید که شکم خالی باشد **فصل ۹** در ابنه و آنرا علت المشایخ
نیز گویند و این مرضی است که در معاء مستقیم حکه پیدا آید و جماع کنانیدن خواهد و علاجش
اگر از ماده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج نوبتیست از ضرب و استهانت

فصل ۱۰ در اورام انثیین و سببش اگر خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت گواهی
دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاجش بعد فصد و حجامت پشت و ساق
رادعات طلا کنند در ابتدا و بعده رادع و محلل و بعده محلل صرف چنانچه در باب
اورام مضبوط است و اگر بلغم بود برخاوت و بیاض بود و علاجش قی است و منضج
و مسهل بلغم دادن و آرد باقلا و نحو آن با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت
و کمودت باشد علاجش ادویه ملینه ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح
بود عضو منتفخ باشد و آثار ماده دیگر معرا و علاجش تکمید است و کمونی خوردن
و اگر کفایت نکند بقی و مسهل پردازند تا آنکه در امراض سفلی نافع ترست و حنظل

فائده ورم که در کیس خصیه فقط بود اعراض خفت می باشد و محسوس می بود
و آنچه در بیضه می باشد شدت اعراض و تپ و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در
تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن است نه ورم علاجش
بنج و شوکران و لفاح و جلد خارپشت و حکاکه حجر اسفنج با آب گشنیز ضماد نمایند و اگر
گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان نهند بزرگ شدن ندهد
و تقلیل غذا مضرات است **فصل ۱۲** در عاقونا و این مرضی است که در قضیب یا
فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف خون است و بعد تنقیه عام زلو بر قضیب

فصل ۱۳ تضیب مردان و در فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود و صلاح غذا مفید

در وجع الانثیین و سببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منقل باشد و تکمید

و تدهین ادهان گرم کافی ست و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این بارها

گفته شد شربا و طلاء و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم ست و ضماد بنفشه و

خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع **فصل ۱۴** در تصغیر الخصیه و سببش

برودت ست که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و ارخا و تسخین ست **فصل ۱۵**

در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که تمامه بسوی مراق رود و در ظاهر هیچ نماند

و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور حرکات پدید آید اما در ارتفاع اندک

بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه درد هم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد

علاجش استحمام ست و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام دابن

محجمه بزرگ بر خصیه گذارند و تدریج بکند فرود آرد **فائده** گاه باشد که قضیب

مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه

فصل ۱۶ در دوالی الصفن و وی آنست که رگهای کیس خصیه بر آمده شوند

چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش همانست که در دوالی پای باید و ضلات

اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت زائل شود **فصل ۱۷** در

استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه علاج مانند و آس و گلسرخ و گلنار و مانند آن

قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تبلیل **فصل ۱۸** در قروح قضیب و خصیه و حوالی

آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود نو پیدا و علاجش مرداسنگ و توتیا

کنند ذرورا و مرهما و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه دیر مانده باشد علاجش

بلین مرهم کنند دم الاخوین مر هر یک دو مثقال صبر مرداسنگ انزروت هر یک درم

بروغن گل مرهم سازند **فائده** قرحه که در احلیل افتد حرقت بول و در موضع آن

گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحهٔ مثانه گذشت **فصل ۱۹** در ورم قضیب
تدبیرش از ورم خصیه جویند **فصل ۲۰** در حکهٔ خصیه و قضیب و علاجش فصد است
و حجامت زانو و ران و اسهال صفرا و بعده تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل
مالیدن و سپیده بیضه طلا کردن **فصل ۲۱** در شقاق قضیب علاجش از
شقاق مقعد گیرند **فصل ۲۲** در ثآلیل و بثور صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید
آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا نمایند و بحث ثآلیل مطلق رجوع
نمایند **فصل ۲۳** در سده مجرای قضیب و سببش اگر تبره بود بول بدشواری آید
و حرقت کند علاجش فصد است و شیرهٔ خرفه و تخم خربزه و شربت خشخاش دادن و
اسفل بروغن بنفشه و بادام بر قضیب نهادن و چون سر کند شیاف ابیض بروغن گل
و شیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز آمیزند و اگر خلط
لزج باشد که بچسپید در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول خلط ظاهر شود و
علاجش مدرات دادن است و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و درین طبیخ روغن بابونه قدری
آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر ثؤلول بود بول بعسر آید بی حرقت و بی خروج بلغم در بول
علاج اگر ثؤلول بخارج قریب بود صبر و سپیده و [illegible] بروغن گل بچکانند و اگر قوی الوجع
باشد بفصد صافن و حجامت پردازند **فصل ۲۴** در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن و
سببش یا تشنج عصب بود و یا ورم عضله و علاجش بعد ازالهٔ سبب تلیین عضو است
بمالیدن روغنها و حرارت پس بدست راست کردن در حمام تا راست شود **باب ۲۱**
در امراض صفاق و ثرب و مراق بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشائی که
زیر مراق است صفاق خوانند و پردهٔ غلیظ چرب را که زیر صفاق و مماس احشاست
ثرب خوانند **فصل ۱** در قیله و وی فتقیست که منفذ صفاق که در کشش بران
واقع است بجانب خصیه بگشاید یا پردهٔ مذکور از یجا بشکافد پس ثرب یا امعا

یا باد یا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور اورا
قرو نیز نامند و آنجا که نازل در خصیه ماده غلیظ بود قرو اللحمی خوانند و این فصل پنج
قسم ذکر کنم **قسم اول** در قیلة المعا و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و بمشقت
بالا رود و وقت رجوع قراقر کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد علاج بتدریج بمالند و
روده را برگردانند و اگر برود نگردد آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس از ردن ضماد
برین خصیه و کیش ران و عانه نهند مصطکی و انزروت کندر و جوز سرو و برگ سرو
و اقاقیا و گلنار و مر و دم الاخوین و شب یمانی و عفص و ابهل و صبر جمله را برابر گرفته
بشیر تیش ماهی سرشته و در آب عنب الثعلب گداخته و بر لته کشیده بگذارند و بر فاده هموار
بر بندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت باید که خفته باشد و بعد سه روز
بر خیزد و برفق حرکت کند و از هرچه مضر بود اکلا و شربا و عملا پرهیز کنند و پیوسته جوارش کمونی
بخورد و به بجا نیکه باین کار مخصوص است بسته دارد **قسم دوم** در قیلة الثرب و نشان
وی نیز عسر رجوع است اما بی قراقر و بهمین فرق میکنند در معائی و علاجش همانست که
گذشت **قسم سوم** در قیلة الریح و نشان وی آنست که بآسانی بالا رود و قراقر
شدید کند و علاجش چیزهای بادشکن دادنست و از باد انگیز پرهیزانیدن و موضع
را بسته داشتن **قسم چهارم** در قیلة الماء و نشان او آنست که کیس خصیه
سنگین و آبناک نماید و به هیچ حیله بالا نرود و علاجش نشف آب است بدانچه در
استسقاء زقی گذشت و اگر سود ندهد بزل کنند بطریقی که معروف است **قسم پنجم** در قیلة
اللحم که قرو اللحمی گویند و نشان او غلظت و صلابت و تمدد است که در کیس خصیه محسوس
شود نه در جرم کیس و بهمین فرق میکنند درین و در ورم صلب خصیه و علاجش تنقیه
سوداست و هم بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن **فصل ۲** در فتق
مراق البطن و فتق الاربیة باید دانست که گاه باشد صفاق از جای ناف بالاتر

کذا فی طب الاکبر ۱۲

یا فرو تر از ان پاره شود و مراق سالم باشد پس انچه ما تحت صفاق است اید صفاق
بالا تر آید و مراق را از انجا بلند نماید و همچنان کاه باشد که در محل اربیه یعنی کشاله ران
شق در صفاق افتد و از انجا شرب پیدا آید و فتق البطن و الاربیه بیشتر زنان را شود و علاجش
ربط ان محل است بر فائد ثقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز همانست که در قبل گفته شد
و بدانند که این مرض به نمی شود و تدبیر زیاده و برین نیست که زیاده شدن ندهند فائده
در ابتدای قیله و فتق داغ دادن بسیخ گرم انگشتان هر دو پای را نافع گفته اند
و همچنان رگ سطبر که در بیخ انگشت است از دست مخالف علت داغ دادن

فصل ۳ در نتو السره و وی اگر یوم ولادت شده باشد بسبب ردائت قطع
ناف یا بسببی دیگر در زمان هنگام در اصلاح کوشند بربط رفائد و جبر آن اما
چون مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق انجا باشد یا از
اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود و یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی
میشود و یا از روئیدن گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر
پوست و گرد آمدن خون آنجا نشان فتق برگشتن فرو نیست عند الغمز با قراقر یا
بی قراقر و نشان رطوبت ثقالت و نشان باد لین ملمس و ازدیاد و نقصان نتوان
باد انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت و نشان
جمع خون رنگ تو بنفشجی یا سیاه نمود است علاج انچه از فتق باشد گذشت تدبیرش
و انچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی گیرند و انچه از روئیدن
گوشت باشد تعرض نکنند و انچه از اجتماع خون باشد زلو بران چسپانند و ادویه قابضه
که دهن رگها بندد و در رعاف ذکر یافته ضماد سازند تا باز بر نیاید

باب ۲۲ در امراض که مخصوص بزنانست

فصل ۱ در عقر یعنی حمل نگرفتن و سببش اگر
سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

حسب سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد خون ست و
دلیل برودت رقت و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی
فرج ست و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان رطوبت ست از رحم و همچنین
کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و آنچه مادی بود از لون رطوبت سائله
بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش تهزیل ست و اگر فرط لاغری
بود علاجش تسمین ست و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار او و اگر ورم رحم یا بواسیر
یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش دفع سبب ست و هر یک ازین در محل خود
ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ عانه ست و ظهور باد
از فرج وقت جماع باواز و علاجش کسر باد ست و محجمه ناری نهادن و روغن بید انجیر
بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و بگوشت طیهو غذا کردن و اگر نوع آفتی
بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثؤلول و مانند آن هرچه سد فم او شود علاجش
ازاله سبب ست چنانچه باید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود
از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی در رحم ست وقت جماع
و تدبیر میلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال
و حرکت عنیف و مانند آن که موجب ازلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب ست

فائده گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و درین صورت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج
وی دریافته و بر حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا
زن قابل تولد نبود و بالخاصیه مشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی
همین ست که این را علاج نیست بالجمله امتحان غیر حقیقی که از مرد ست یا از زن
یعنی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هرکدام که بر آب ایستد و ته نشین
و عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که بالخاصیه یاری میدهند بر احتبال

یعنی حمل گرفتن ۱۲

براده دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از آن نوشانند
دیگر شیر با بها خصوص که شیر مایه خرگوش فرزجه فرمایند متصل پاک شدن حیض
و عقرب بر نجاست نمایند **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و
سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه باید و علاجش منع سبب کافی است تفصیل
اسبابش از عقر جویند که این هر دو متحد الاسباب اند در اکثر **فصل ۳** در عسر ولادت تدبیر و
حسب تقاضای مزاج او حال پوشیده نیست و طریق صواب در حق حبالی خاصه آنکه
ولادت ایشان بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر شروع کنند بقدر هضم و
قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بروی ریزند و در آبزن
نشانند و مدهن نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله و پیش
ازین باید که از بول و غایط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیهای دیگر و شیهاء احتراز
کند و در وقت صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پای زور کند و قابله روغن بادام
یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید
دیگر ادویه که بالخاصیه عسر ولادت را آسان سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست
حبلی دهند دیگر لبد بر زانوی او بندند دیگر دارچینی خورانند و اگر حلبه با
جندبیدستر آمیزند و مدهن نمایند زود اثر کند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر پوست
خیار شنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بیزند و شربت بنفشه یا لعاب خود آب آمیزند و بخورانند
مجربست و حوامل را عطریات بسیار نباید شمانند خصوص وقت وضع که قطعا
تجویز نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین آنست
که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند و علاجش مبادرت به اخراج
باید که مشکطرامشیع و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم ترمس و مرزنجوش هر یک دو درم کوفته
و باده مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند بشمانند کندش و شونیز و حرارت جنین را اخراج

امدن گیرد دهن و بینی آنرا بگیرند تا قوت عطسه درون افتد و مدد دهد و اگر پوست مار
و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن برحم رسانند زود برآرد و اگر هیچ حیله
بر نیاید قطع جنین باید کرد و قوابل که باین کار مخصوص هستند میدانند طریق آن **فصل ۵**
در احتباس نفاس و تدبیر وی از احتباس طمث جویند بیان او و دیه که درد برحم را
که بعضی زنانرا بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و برحم رسانند دیگر
شیر خر نیم گرم کنند و آبدست نمایند دیگر سم استر و خر دود کنند دیگر آب صعتر بنشانند
دیگر طبیخ خبازی نوشانند و برحم رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد توان داد
خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند قدری از آن بنوشانند **انتباه** گاه باشد که
باسقاط حاجت می افتد و تا ضرورت نبود ارتکاب این نشاید خصوص بعد ظهور حیات
و تدبیر اسقاط اینست فتیله از کاغذ تافته بدهن رحم گذارند اگر این را بقطران یا بآب
حنظل یا بطبیخ او یا بزهره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر انگزه نیم درم سداب خشک
سه درم مر یکدرم بکوبند و بطبیخ اهل هند صبح و شام این یک شربت ست و غذا نخود آب
باشد دیگر تریاق اربعه مجرب ست و هرچه در اخراج مشیمه و جنین میت ست نافع و هنگام
اسقاط بخت استحمام و تدهین شکم بروغن بید انجیر و شرب امراق چرب لازم ست
بعد سقطات بکار بستن پس از اسقاط مقل و خردل تبخیر کند برحم تا خون سایل
شود و غلیظ نگردد **فائده** هرگاه خواهند زن بار نگیرد تدبیرش اینست که
بعد از جماع زن جهیدن نماید هفت بار یا نه بار و فورا برخیزاند بعد از انزال
آویختند و شبت و روغن کنجد آلوده جماع کردن منی بلغزاند دیگر فلفل بعد جماع
داشتن دیگر سرگین موش با شهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید سرگین
کنند و با شهد بخورانند زن **فصل ۶** در رجا و این مرضی ست
فرق در این و در حمل از نجا و زمان حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست

از احتباس ... زنک و انقطاع پستان ۱۲ و سرین قبل بداشتن تریخ حمل نشکند ۱۲

برزانو همچنان فرق در جاد استسقا بر اینکه آن بالجمله صلابتی که درینجا پیدا آید از رحم
فارق ست و سببش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید و اگر انصباب خلط یا تولد
ریح بود در عقر گذشت و اگر تولد صورتی ناقص بود در رحم جهت اشتمالش بر آب
فقط تدبیرش اسقاط است بمسقطات جنین **فصل ۷** در کثرت طمث یعنی
افراط خون حیض و آنچه در غیر ایام معتاد آید مسمی ست باستحاضه و سببش
اگر بسیاری خون بود و آثار امتلا پیدا بود علاجش تقلیل نست و اماله ربط
تدیین و وضع محاجم زیر آن و بعد فصد جهت قبض قرص کهربا دهند و شیافه ممسک
بردارند و اگر رقت و حدت خون بود و آثار صفرا پیدا بود علاجش تنقیه نست و
تغلیظ خون و قرص و شیافه که در دموی گذشت بکار بستن و صندل و ربانه طلا کردن
و اگر کثرت مائیت بود و آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه و
تجفیف ست و اگر حدت و کثرت سودا بود و سیاهی خون یا کمودت یا خضرت آن
گواهی دهد علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح
آن بود تدبیر آن توان کرد و اگر انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از
قروح و شقاق رحم جویند و اگر زوال بکارت بود علاجش و شراب بنفشه نوشانید نست
بطبیخ عفصات قبل نشستن و بروغن گل چرب ساختن و خاکستر درخت انگور بر خرقه
نهاده رفاده نهند بر فرج بستن و فاد زهر با دوغ سایند و دادن و شقاق را هم تدارک
کردن **فصل ۸** در قروح و جروح رحم و نشان وی لزوم وجعست و خروج
ریم فقط یا خون فقط یا هر دو بهم آمیخته بالجمله قرحه بی ریم نباشد علاج تا که جراحت ریم
نگرد و باشد مانعی نبود فصد کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه و فرزجه
حابسه بکار برند اما اگر جراحت ریم کند یا ورم سر دهد قرحه این باشد تدبیرش حقنه بر جسم
کردن ست بروغن گل و روغن بنفشه و آب شکر بهم آمیخته تا چرک پاک شود و بعد

بعده مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا نفع کند و اگر قرحه در عنق رحم بود
ادویه مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر خوشیده صوف
یا پنبه حمول کردن در تنقیه رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران
بشیر زنان حمول سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او ازدیاد وجع ست
وقت جماع و برامدن کرخون الوده خاصه اگر در عنق بود و علاجش مراهم که در
شقاق مقعد بکار آید کنند. و مرهم باسلیقون یا پیه بط و روغن بنفشه نفع تمام دارد
فائده گاه باشد که بسبب ولادت یا ازاله بکارت حجابی که میان قبل و دبر
واقع ست بشکافد علاجش هم از مرهم سابق کادو موم سپید و پیه گرده بز کنند
و سنگ جراحت کثیر المقدار بباید بر فاده نهاده بر بندند تا بعضو نیش لاصق
شود و از هر چه مضر باشد پرهیز کنند **فصل ۱۰** در حکه رحم و علاجش بعد تنقیه برگ مورد
و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و مثلث یا شراب یا سرکه آمیخته حمول
ساختن ست تصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکة القبل را نیز تدبیر
همانست **فصل ۱۱** در بواسیر رحم و دی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش
همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۲** در شور رحم و دی بمس
معلوم شود و باشد که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل ست و مرهم سفیداج
مالیدن اگر شور در عنق بود و در رحم حقنه کردن اگر شور غائر باشد **فصل ۱۳**
در ثالیل رحم و این نیز بمس معلوم شود و علاجش فصد و اسهال شود است بطبیخ
بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و مدام قبل شستن **فصل ۱۴**
در ناصور رحم و دی قرحه مزمنه ست و تدبیرش گذشت **فصل ۱۵**
در سیلان رحم یعنی برامدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف ست
و مراعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سیلان منی زنان و فرق

فصل ۱۷ در رطوبت و منی آنست که رطوبت با عفونت باشد و منی سپیدتر و با قوام‌تر از نسبت
رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت
و احتباس طمث یعنی بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشان وی
نحافت بدنست و جز آن از لوازم وی علاجش افزودن خونست با غذیهٔ
مقویه و اگر غلظت خون بود بسبب برودت یا مخالطت خلط غلیظ تقدم
اسباب و وجود آثار وی پیدا باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظست و استعمال
ملطفات شربا و بخورا و اگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن
حرارتست یا برودت یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقم
گفته شد و اگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد ولیکن جهت امن از
آفات کثرت فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازمست و اگر رتق بود ذکر رتق می‌آید و اگر
فربهی مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل ست و اگر انحراف رحم بود تدبیر
میلان وی نمایند فصل ۱۸ در رتق و وی آنست که چیزی زائد بر فم فرج یا
مابین فرج و فم رحم یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب ست و ثانی مانع دخول
تام و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می‌آید خروج حیض را علاجش
دستکاریست فصل ۱۹ در بثور رحم یعنی بثور رحم نشان خروجش آنست
که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و گاه از و غشی افتد و در فرج جسمی نرم
محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیه امعا کنند بحقنه و تنقیه مثانه بدرار
بعده روغن زنبق یا گل بگیرند و قدری روغن خلوق و قدری غالیه دران آمیزند
و نیم گرم در رحم چکانند و بران بالندیس بر پشت خوابانند و رانها بردارند بوضعی که
گشاده باشند و بهم نه پیوندند دایه را فرمایند تا از [illegible] گرد به ساخته و بطبیخ
قابضات که در شراب مطبوخ باشند ترکرده در تحتیت اقاقیا و [illegible]

ودلک الائید و بوساطت آن رحم را بر دارند پس آن کرو هه بجا بدارد و بر قائد
دیگر فرج را محشو سازد و بعصابه بر بندد بنوعی که لایق بود پس بر عانه و نواحی فرج
قابضات ضماد نمایند و بر کمرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و بکنند و تا سه
روز باید که بر همین هیات بماند و از هر چه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته
نات بویند در روز سوم برخیزد و آن کروهه در کرده تجدید نمایند و مربوط العصابه تر
برفق تا خاطر جمع شود **فصل ۲۰** در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی
از اصابع معلوم میشود و قوابل را ایضا وجع در وقت جماع لازم است و باشد که
آید و بول و غایط حبس کند علاج اگر سببش امتلا و استداد رگها بود از خون فصد
صافن کنند از محاذی شق مائل و اگر بقبض بود از اصابت برود آبزن مرطب نشانند
و روغن بابونه و پیه بط بمالند و اگر انصباب رطوبات بود بر رحم تنقیه نمایند بایارجات
و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعد تمریخ
بیروطی یا شموم بر انگشت تا اذیت ندهد **فصل ۲۱** در اورام رحم و سببش اگر
ماده حار بود نشان وی تپ حاد است و تواتر نبض و نفس و فساد معده و دماغ و ظهور
وجع در عانه یا قطن حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا موخرش و در خاصرتین اگر بهر دو
جانب بود علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند و بشکافد
بتدبیر قرحه رحم کوشند و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع ثقل پیدا بود علاجش قی
و آنچه در ورم سرد مثانه گذشت و اگر سودا بود نشان وی ظهور صلابت ست و
میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا ست بفصد و اسهال و
استعمال مراهم و شحوم و ادهان زرقا و حمولا و طلا و بطبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن
روزی دو بار **فصل ۲۲** در دبیله رحم ورم چون پخته شود دبیله
نامند علاج اگر در رحم بود و بشکافد تا ریم برآید و اگر در قعر بود مدرات

کذا فی طب اکبر

زنشانید و ادویه مرخیه ضماد نمایند و به همین تدبیر ملازم باشند و اگر دیر کشد انجیر و حرمل جوشانند و بطبیخ او حقنه رحم نمایند و جرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و بعد انفجار به تنقیه ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت **فصل ۲۳** در سرطان رحم و این اکثر عقب ورم گرم رحم افتد و نشان او صلابت حرارت و خربانست و درد تا حجاب سینه بر آمدن و پشت پای متورم شدن و هر چند مرض مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد باصلاح همی کوشند باستعمال مرهم و در دلشان و فرزجه جزاء و مرهم رسل خاصیتی عجیب دارد و جهت تنقیه سودا گاه گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت بر ترطیب واجب **فصل ۲۴** در اختناق رحم و این مرض مشابه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمی شنود و علاج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی و صرع گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعا نبویانند بلکه گوگرد و فتیل پشمین بینی سوزند و عطریات در زیر مالند و دغدغه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع و تراکم منی باعث بوده باشد نفع تمام دهد و آنجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند و در حال افاقت حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد **فصل ۲۵** در اجتماع آب در رحم و نشان او احتباس حیض است و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی باشد که گاهی رطوبت از رحم بالا آید علاجش تنقیه است و مدرات دادن و آنچه از بهر استسقاء و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و جوع و ریاضت نفع تمام دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد **فصل ۲۶** در نفخه رحم و نشان او انتفاخ عانه است مع الوجع و از زدن دست چون آواز طبل بر آمدن لهذا بعضی در تعریفش گفته اند حالتی است شبیه به استسقای طبلی علاج تنقیه بدن و کسر ریاح نمایند بمفتحات حقنا و فرزجة و ضمادا و تکمیدا و آبزنا و هر چه در طبلی است درینجا بکار آید **فائده** عنقیطه و ابنه و عاقو نا

تا بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد

باب ۴۳

فصل ۱

امراض ظهر و اطراف یعنی آنچه به پشت و دست و پای تعلق دارد
حدبه و آن زوال فقارست بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که
بقدام بود حدبة المقدم و تقصع نامند و آنرا که بیمین یا یسار باشد التوا خوانند اما حدبه
نامی علیحده ندارد و حدبه حقیقی همین است و اسباب حدبه مطلقا پنج است یکی ورم عضله
فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود و سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار
شده [illegible] نماید چهارم تشنج رباطات مذکور پنجم سقطه و ضربه اما آنچه سببش باد غلیظ
مسمی است بریاح الافرسه بالجمله علامت ورمی تقدم وجع صلب است مع حمی
علامت باد شدت وجع است بی تب و علامت رطوبت سپیدی لون
[illegible] تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه ظاهرست علاج ورم ورمی فصد
کنند و حسب حاجت اضمده استعمال نمایند و همه آنچه تدبیر ورم است بعمل آرند
ریحی آنچه بریح الکلیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که برتشنج
آنچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره را بجا آرند
رو رفته باشد بجذب فقار بوضع محاجم نار وغیره یا بوضع زفت و مقل
[illegible] و اگر بیرون سو باشد بر آن بنهند و هر چون که بود بعد بر
[illegible] ضماد نمایند جهت محافظت

فصل ۲ در وجع ظهر یعنی درد پشت

اگر وقوع سوء مزاج سادج بود در پشت نشان او احساس سردی است و
انتفاع از سخونت علاجش تسخین است اکلا و ضمادا و اگر تولد بلغم بود
انصباب وی بر آن نشان او وجع مع الثقل است پس تقدم
چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب
و تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال [illegible]

و تقلیل غذا ۱۲

انفع اما در انجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات و اگر کفایت کند بی تنقیه و
اخراج خلط بیح بود در ظهر نشانش همانست که در انصباب رقة الاثقل که درین
نباشد یا کمتر باشد اما اگر درد منتقل بود و علاجش نیز همانست زیرا که اصل این
او بلغم ست و اگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع ست و تدهین پشت بروغن گل
و سورنجان و اگر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را و اگر ضعف کلیه بود علامت و علاج
آن گذشت و اگر امتلای رگ پشت باشد از خون نشان وی انست که
از ابتدای فقرهٔ پشت تا قطن درد کند و ضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض ست
و تبرید بشربا و طلا را و اگر مشارکت رحم بود چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض
می شود جهت فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار حیض ست و تدهین پشت
بروغن گل **فصل ۳** در وجع خاصره و اسباب و علامات و علاجش از وجع ظهر
جویند **فصل ۴** در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه و عام ست که
این درد با ورم باشد یا بی ورم بالجمله انچه در مفصل سرین افتد وجع الورک
نامند و انچه از ورک خیزد و بر پای فرود اید عرق النسا خوانند و انچه در مفصل
کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند و این بیشتر در ابهام پای شود اما
انچه در مفصل اطراف افتد نامی علحده ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل
ست مسمی ست و چونکه سائر اقسامش در اسباب و علاج متحد اند تدبیر کلی نوشته
می اید و بعضی امور که مخصوص صنفی اند اشاره بدان کرده خواهد شد بدانکه سبب وی
اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی انست که بتدریج
حادث شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن
گواهی دهد علاجش تعدیل ست بشربا و طلا اما سوء مزاج رطب سبب وجع
نمی شود و اگر کثرت خون بود نشان او حمرت عضو ست و تمدد و ضربان و علاجش

فصد ست از طرف مخالف اگر علت در دو یکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضا اگر
علت در ید باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد باسلیق و هر چونکه باشد خون وافر
گیرند بعده و حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربه معدله دهند و در ابتدا و تزاید روادع
طلا نمایند اما بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز بفزایند و قریب بانتهاء مرخیات
ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتهاء محللات چون اکلیل و بابونه کاز
ضمادا و نطولا و اگر فساد خون بود و بسبب آمیختن صفرا دروی آثار صفرا نیز پیدا بود
چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصد ست و تلیین اما درینجا باخراج
خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات
اصلا درینجا نشاید و سکنجبین درین هر دو انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر
صفرا بود آثار صفرا صرف پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیل ست و قی نفع تمام دارد
و بفصد حاجت نیست و بدانند که از صفرای صرف وجع مفاصل نادر ست که پدید آید
و اگر بلغم بود نشانش کثرت ثقل ست و دیگر آثار برودت و علاجش قی ست
و اگر کفایت نکند بمنضج و مسهل پردازند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات حاره دهند
و درینجا گاهی روادع صرف و محلل صرف بکار توان بست و اگر سودا بود نشان او
کمودت لون ست و قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد ست
و تنقیه سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید مراهم ملینه **فائده** چون فصد کنند
رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر بگیرند و اگر سرخ و صاف آید
فرو بند کنند و بتلطیف ماده کوشند بعده بتنقیه پردازند و اگر ریح بود نشان او
انتقال درد و شدت تمدد ست و علاجش گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت
بزوری دادن ست و روغن گل مالیدن و تنقیه بلغم و تجوید هضم متوجه بودن و نوعی ست
از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد می سازد

تنبیه وجع المفاصل
سمی ست بریح الشوکه و تدبیرش اخراج خون و تنقیه صفرا ست
که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع
اقسام نافع ست اکلاً و طلاءً خصوصاً در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زیره و زنجبیل
آمیزند تا معده را ضرر نرسد و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند
تا عضلات مفاصل را آسیب نرسد دیگر ادویه مسکن وجع سورنجان سپید و نبات
مساوی کوفته بیخته سه درم با آب سرد بدهند دیگر کشنیز خشک سه درم با هم چند شکر
بدهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با هم چند شکر دهند دیگر اسبغول در آب گرم
لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند **فائده** اگر از
استعمال رادع و مخدر در نقرس بحران اختلال دماغ پدید آید باید که آن دوا را زود
از عضو بردارند و بطبیخ بابونه خطمی تنطیل نمایند بران عضو تا ماده از دماغ بمحل خود
باز گردد ... وجع الورک و عرق النسا دوا سود نه داغ دهند بر ورک در دو جهش
و بر ... در عرق النسا و که عرق النسا کشودن در عرق النسا نیز نافع ست و
نشان ... آنست که اگر دردار باشد و احوط در داغ آنکه سیخ آهنی گرم کنند و بالا از
... آنست داغ دهند و در حین یکداغ بر بیخ خنصر و بنصر پشت پای و دهند
... و استعمال حب ... اثر تام وارد و ... به امراض مفاصل
و غیران **فصل ۵** در دوالی و وی آنست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود و سبب
تنقیه سودا و بلغم ست و بعد فصد و اسهال رگهای مذکور را فصد کردن تا از
آن ماده برآید و پس از خرقه سپیده بیضه بر ساق طلا کنند و بر بندند باعتدال
تا ماده دیگر نرود **فصل ۶** در داء الفیل و وی آنست که پای مریض چون پای
فیل نماید و علاجش ... آنست که بدوالی گذشت و اگر شدید بود متعرض
نباید شد **فصل ۷** در وجع العقب یعنی درد پاشنه و سببش اگر

اگر زخم بود مرهم نهند واگر ضربه یا سقطه بود قیشا وگل ارمنی آب یا گلاب نهند وآب سرد ریزند وباشد که حجامت کنند واگر فشار ورن موزه بود تدبیرش نیز همین ست واگر انصباب مواد بود واگر ماده خون ست فصد واگر دیگر ست قی واسهال باید فرمود وضماد روغن گل ودیا بر روغن بابونه وفرفیون وقسط مالند

فصل ۶ در وجع کف الرجل و این مرضی ست که کف پای درد کند و پا نهادن متعسر بود وعلاجش عدس در سرکه پخته ضماد کردنست واگر خون غالب بود فصد مقدم دارند

باب ۲۴ در حمیات یعنی تبها واین سه گونه باشد حمی یومی وحمی خلطی وحمی دقی

فصل ۱ در حمی یوم واین تپی ست که بروح تعلق دارد اصالة ودر اکثر بیک روز زائل میشود لهذا بدین نام مسمی ست ووی حسب سبب نامی مخصوص ست چنانچه غمی وهمی وفزعی وفکری وغضبی وفرحی وسهری وتعبی واستفراغی ووجعی وغشی وجوعی وعطشی وسددی واستحصافی وتخمی ودوری وشمسی وناری وغذائی ودوائی وزکامی ونزلی وشرابی وزحیری ومعنی هر یک معلوم ست وهر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند وتپ می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بهمان روح مضاف سازند چون حمی یوم نفسانی وحمی یوم حیوانی وحمی یوم طبیعی و از علو ضرر بتن در روحی ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته وعلامت حمی یوم علی الاطلاق آنست که حرارت او یکسان بود وغیر سوزان مشابه حرارتی که از ریاضت میشود واز اعراض وقتی معرا بود ودر اکثر بیک شبانروز منقضی شود بشرطیکه منتقل بحمی دیگر نشود وعلاجش ازاله سبب ست بهر چه درخوری بود وبدانند که درین تپ از غذا باز ندارند مگر در تخمی وایضا استفراغ نفرمایند مگر در سددی که سببش

و این نوع بشطر الغب خالصه موصوف است **فائده** غب خالص لازم زیاده
از یکماه هفته و غب خالص و اگر زیاده بر هفت نوبت کرده و هفته باشد نمیماند
بشرطیکه سوء تدبیر نشود و علاج ظاهر است که ماده صفرا محتاج تبرید و ترطیب است
و منقی و تنقیه اگر طبع قبض باشد لیکن بداند که و اینجا ماده داخل رگها بود
از افراط در تبرید نشاید کرد و بنضج ماده بیشتر مراعات باید نمود و دیگر محرقه صفراوی
که تبرید کثیر مطلوب است تا بدق نینجامد الا در محرقه که ماده در آن نسبت بحرارت
غالب تر باشد که در اینجا نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه
تبرید افزایند و درین تپ اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد
فصد مجوز است خاصه ماده داخل رگها بود اما جرأتی که در دموی کنند بفصد درینجا
نتوان کرد و خون باید گرفت اما اکثر پس از نضج صفرا و منع از فصد در صفراوی که
گفته اند بر تقدیری است که صفرا خالص بود و خون غالب نباشد و بدانند که در حمیات
دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه سرما و لرزه آغاز کند سکنجبین در آب گرم
باید خورانید تا باشد که صفرا القی برآید و اگرچه نیز آید بقوت تهوع البته تحلیل یابد و لرزه
ساکن میشود و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و پایها بمالند تا بقیه حرارت از سر
فرو کشد و سکنجبین درینوقت نیز موافق است و استفراغ حسب میل ماده درینوقت باید کرد
مثلا اگر با غثیان بود و مانعی نبود قی فرمایند و اگر با قراقر امعا بود مسهل دهند و اگر
با تقاضای بول بود و فراغت نیابد مدرات نوشانند و اگر باندازه پوست بود عرق
خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل ماده هیچ جانب نبود اسهال اوفق است و در تپهای گرم
اولی تر است که ترنجبین دهند مگر همراه آلو یا تمر هندی و تا که کار از آب نخود که گشاید خیری دیگر
دادن نشاید بجز تلیین مبارک و آنجا که صفرا خالص بود و پیش از نضج مسهل ندهند بلکه تلیین
هم ندهند مگر آنکه ماده هائج بود و هرچند که بلغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند مگر آنکه

انکه بلغم شور باشد که در آنجا جز تبرید نباید کرد بالجمله در علاج تب با جنس و فصل و نوع
و ترکیب کما حقه معلوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار
نافعست و سکنجبین همراه گلقند به ستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط
عرق ست و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطشه متواتر و غشی و
مانند آن و تدبیر هر یک از محلش جویند با رعایت تب و محافظت قوانین و نو
از صفراوی که درون گرم بود و بیرون سرد و این نیز سمی ست به لیفوریا و نشان و
لزوم تب ست و نوبت غب بشتد شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی
باطن و سردی ظاهر گواه دادن علاجش علاج غب خالصه است و سکنجبین با گلقند
نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از
حمی غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم
در حمی بلغمی و ماده وی اگر در خلل رگها عفن شود لثقه خوانند و این نوع اگر بلغم شور
بود در عروق نواحی دل و معده باشد ایضا سمی ست به محرقه و در محرقه صفراوی
و محرقه بلغمی از ظهور آثاری که بهر ماده مخصوص شده فرق بین ست و اگر خارج
رگها عفن شود نایبه مانند و مواظبه خوانند با لثقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه
فاتر شود لیکن محسوس نباشد فتور او و نایبه هر روز یکبار دو بار فرو آمده بود و دیگر
آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید و هر
که باشد حرارت این بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح انست که ابتدا تقشعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان تفه
آنکه برد شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از
قشعریره و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا کهنه نشده سکنجبین عسلی و ماء العسل که در و
زوفا پخته باشند و کشکاب که در وی قدری بادیان و نخود مطبوخ بود همی دهند دیگر آنکه

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز
نوبت و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هرچه به آسانی برآید بهتر است
مبالغه نباید کرد و گاه گاه افسنتین همراه گلقند خوردن و پودینه و مصطکی خائیدن
لازم دانند و بعد نضج تام مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دو ایارج
بقدر حاجت دادن و صبحی پنج درم گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین
عسلی نوشانیدن نافع است بشرطیکه رفع قبض مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین
باشد فصد مجوز است و آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ
قرص گل اثر تمام دارد و اگر ناخواه کوفته پخته با شهد آمیزند و سه درم بدهند تپ بلغمی
کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع کرده و غاریقون یک درم با عسل همین
عمل کند و در لثقه بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نائبه کنند
نتوان کرد خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد نوعی است از حمی بلغمی
که درون سرد باشد و بیرون گرم و این را حمی انقیالوس گویند و نوعی است از آن
که درون گرم بود و بیرون سرد و این را حمی لیغوریا گویند و این بیشتر در نائبه افتد
و طریق علاجش همانست که گذشت **فائده** گاه باشد که لیغوریا صفراوی
باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی دیگر است از بلغمی که در وی حرارت و برد
معا محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگر است که برودت در باطن باشد و ظاهر
بکمال اصلی بود و از زیاده و از فقد بی حرارت و این نوع را نام ندارد و نوعی دیگر است
که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند و نوعی دیگر ضد است این را
لیلی نامند علاج اینهمه تلطیف خلط است چنانکه گذشت **قسم چهارم** در
حمیات سوداوی و این نیز اگر ماده وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و نشان وی
لزوم تپ است با مع ولیک دو روز در میان داده شدن و اگر خارج

ربع را از خوانند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از آنکه روز اخذ وی بحساب
... ترک چهارم روز است ربع می نامند و بر همین قیاس نامند اسامی این حمی را که
تسمیه شئی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر
همه بکسر الاول و زیاده برین نیز مشهود شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت
بخمس و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سودای طبعی بود
و تقدم تناول چیزهای سودا افزا و صغر نبض بران گواهی دهد دوم آنکه از
سودای غیر طبعی افتد و چون متحقق است هر خلط که بسوزد سودای غیر طبعی
می شود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامات
هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد ربع صفراوی با حرارت میباشد و زود
دور پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و بارها که
در شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که
نوبت خامسه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هر چه از جنس
تر باشد و آنچه بادانگیز و هر چه گرم و خشک و آنچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن
کشند بچیزهای مطلب غذا و دوا و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات
فرمایند اما بعد دو سه نوبت در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از
صفراوی و آنجا که خون سرخ و صاف بر آید نشاید گرفت البته و از آنکه این
دیر میکشد بمراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود سر ...
ن اندکی گرفتن و روز نوبت سه گهری پیش از آمدن تپ مجمره بر سر ...
رکیدن ظاهر النفع است **فائده** حمیات که ترکیب افتد ...
... نامند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و ازینها آنکه بنا نظام ...
ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن موجود

باشد که تبی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تب یکبار و
دو دیگر تب سر برآرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تب معا گیرند خواه هر دو
آنها معا باشد یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش تا تامل
نمایند تحقیق نمود و هر چه غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل ١۴** در
حمی دق و وی تبیست که حرارت غریبه باعضای اصلی خصوص بدل و گرده و
رطوبات طبعی بدن را شروع در افنا نماید و این تب تا که در ابتدا است بحمی دق
و یرانی خوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد و گدازش در اعضا افتد ذبول نامند
و چون ازین هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد مفتت و مخشف گویند و در نیوقت
تدارک مشکل ست و علامت دق مفرد آنست که تب نرم لازم باشد و بعد خوردن
غذا بر افروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت
و عظم نماید و چیزی در بول پدید آید علاج بترطیب و تبرید کوشند حسب حاجت
باصلاح غذا و مادی و هوا و دوا و شیر خر و دوغ درین تب نافع ست اگر با تب دیگر
یار بود و طریق شربتها از مطولات جویند و در تمریض مهما امکن تقویت اعضای
رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هر گاه
ضعف پدید آید بآب اللحم نکو چیزی ست و بدانکه مرضی ست مشابه بدق که اطبا
آنرا دق الشیخوخه نامند و دق الهرم خوانند و وی آنست که حال جوان مشابه
بپیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود گردد ولی حرارت و وی بیشتر پیران را افتد و
بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سرد شدن لست از افراط تبرید در حمیات
یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بموجبی دیگر و علاجش تعدیل مزاجست باستعمال
آنچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه غسل لیسیدن نافعست و اگر مستحکم شود متعذر
البر ست اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل نینجامد و دق ذرب شود و

كذا في طب الاكبر

فصل ۴ ... ست خصوص همراه اسهال با علامات ماء اللحم سبز و زرد و بیضه بدستور
در حمی جدری و حصبه و نشان اینها تاسه عظیم ست و درد پشت و خاریدن بینی و آمدن
اشک و ترسیدن بیدار شدن اما تب حصبه تاسه ناکتر باشد و درد کمر در این
کمتر بود نسبت بحمی جدری و علاج این تب قبل از بروز جدری و حصبه
خون کم کردنست و تلیین نمودن و بشربت عناب مداومت کردن اما بعد بروز
اصلا تنقیه نشاید کرد و هم در آن کوشند که تاسه بر آید و این چنان باشد که بدن
بجامه بپوشند و آب سرد جرعه جرعه همی دهند و خاکشی در فرش پاشند و
جوشانیده و زیر جامه بدارند **فصل ۵** در حمی وبائی و این حمی ست مهلک که در
هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون بر نیامده به تنقیه و تعلیه کوشند و دل و دماغ را
قوت دهند و بعد ظهور طاعون معالجه وی که گفته آید رجوع نمایند

باب ۲۵

در اورام و بثور ظاهر بدن و آنچه بظاهر تن تعلق دارد **فصل ۱** در اورام و مانند آن
ورم حرد مسمی ست به بثور و اورام را اقسام ست و هر قسمی نامی دارد چنانکه باید بلکه
فلغمونی ورم غلیظ کبیر العظم دموی ست که با وجع و ضربان شدید باشد علاجش
فصد ست و در ابتدا تضمید رادعات چون صندل و فوفل و گل ارمنی و مامیثا
و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن و در تزاید قدری مرخیات چون
آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن با رادع و در انتها
مرخیات و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو و جز آن بکار بستن و
بعد انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال نمود
و آنجا که ماده تحلیل نیابد و در وی بجمع آرد و چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان
و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود و پس اگر خود نشگافد فبها و گرنه چیزی منفجره
چون سرگین کبوتر و اشق بر نهند یا آهن سرد بشند بعده اگر تلیین حاجت

آید بطبوخ خواکه یا علیه مبارک توان داد فائده آنچه گفته شد در سائر اورام همین
قاعده را مرعی دارند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیس باشد استعمال
روادعات جائز نیست سقاقلوس ورم خبیث عظیم است که عضو را میمیراند
وسیاه و فاسد میگرداند و علاجش قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط عمیق زنند و از
نفس عضو خون کشیدن و بعد گرفتن خون آرد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد
ظهور سیاهی در عضو بلا تمهل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند
لهذا فصد درین مجوز نیست و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند تا که
سقاقلوس مستحکم نشد نافع آید نیز نماند حمره ورم صفراوی است که بپارسی
سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص است حمره خالصه نامند و دوی سوزان و
درخشان و شاعی باشد و زرد رنگ و اگر مرکب با خون است سریع السعی نبود و سوزان
نباشد و سرخ بود و علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند و ادویه سرد و تر طلا فرمایند همه
وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیه صفرا نمایند و در تضمید قاعده قلع عضو
مرعی دارند باعتبار اوقات حمره بپارسی آتشک گویند و این جائیست که پنهانی باشد
و سرخ و با درد قوی نبود گویا آتش نهان بوداند و علاجش تنقیه صفرا است
و اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی بر آنند که خون آن قدر گیرند که
غشی افتد و این دوا طلا نمایند که بحمره مخصوص است دردی سرکه بر زمین گرم اندازند
تا که بجوشد پس برگیرند و کافور آمیزند و طلا سازند و اگر گل ارمنی با گل سرشوی
نیز آمیزند بهتر باشد نمله دوی بثره باشد یا بثور که با حرقت شدید و خارش بود و از جا
خود تجاوز میکند پس اگر ماده او صفرای خالص است نمله ساعیه گویند و اگر با خون مخلوط
باشد متاکله خوانند و ساعیه آن ظاهر پوست باشد و متاکله در پوست و گوشت بهر دو
سرایت کند و علاجش حسب سبب نمایند و اطلیه حمره نافع است و از الیه حوالی این ضماد نمایند

نسخه آن در امراض گوش مذکور شد

و تدارک جراحت بمرهم اسفیداج فرمایند جاورسیه بثور صغار کاورس مانند است که

سرش سپید است و بیخش سرخ باشد و متفرق برآید علاجش تنقیه صفرا و بلغم است

و پوست انار بگلاب و قدری سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجوز است نار فارسی

بثره پرآب رقیق شدید الحرقه کثیر الحکه است که چون برآید زود خشک گشته گرد و پیش از

بروز او خلوها سرخ ظاهر می شود در آن محل پدید می آید و این را هم آتشک گویند و بعضی حمره نامند

و علاجش فصد است و تنقیه صفرا و تضمید مرو اسنک بگلاب یا مازو با سرکه سائیده

نفاطات بثور کبار مشابه بآبله است که از سوختن می افتد و در او اکثر آب رقیق می باشد

و گاه چون قیح و گاه بجز ریح غلیظ و قیح نباشد و دیگر حالات مسمی است به **نفاخات** نیز و

علاجش فصد و تغلیظ خون است و بعد از آنکه نفاطه بعظم خود برسد باید که بسوزن رشکافند

و مبردات طلا نمایند **شری** بثور مسطحه بسرخی مایل است که بعضی از وی خسو بود و بعضی

بزرگ و اکثر دفعة می افتد با خارش و کرب و اگر رطوبت از وی تبراید فلم خوانند و وی اکثر

دموی بود و گاه بلغمی و آثار هر یک بین است و علاجش در دموی فصد است و تلیین

سرکه و گلاب و روغن گل و در بلغمی تنقیه و تقطیع بلغم و شری بلغمی را بعضی

بنات اللیل خوانند **باد شرا** ورمی است که از صفرا و خون پدید آید و در روی و

دوی آنست که در شب غلبه کند و در روز ظاهر شود

وی آنست که روی بغایت سرخ باشد و درد کند و ضربان و سوزش و

خیاره و جبهه منتفخ شود علاجش خون کثیر گرفتن است و بعد آن طبع را نرم کردن و

تلیین بر حلق و سینه مبردات ضماد نمایند تا ماده از روی بسینه نریزد و طبیخ

عنابه و عنابه بسکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد **طاعون** ورمی است که

ایام وبا پدید می آید و حرقت شدید لازم است و رنگش سرخ می باشد یا زرد و یا کمد یا

ماساه و هر یک بترتیب بدتر است علاجش در تبرید و تقویت دل و دماغ مبالغه نمایند

چیزهای سرد طلا نمایند و بر نفس و رم و بر نفس و ریشه نزنند عمیق و آنچه

برهان قاطع

۱۲ طب اکبر

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه امتلای خون باشد فصد مجوز است خاصه که اول
شرط بر ورم زده باشند **اورام مغابن** ورم غیر سمی است که در بغل یا پس
گوش یا بن ران پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن
ران از قرحه پای پدید می آید و مانند آن جدا طلا کردن کافی است و محتاج تنقیه
نیست و اگر بدون آن بود از دفع اعضای رئیسه باد و را ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعا
روادعات طلا نسازند بخلاف دیگر اورام لی سمیت که در ابتدا استعمال روادعات در آن
لازم است و چون ماده وی جمع آرد نضج و تفجیر کوشند **آکله** بپارسی خوره گویند و خار
ویست که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلا اگر صبح در عضو پدید آید تا شام بقدر
فلوس خیار شنبر وسعت بگیرد و علاج کردن آن داغ دادن است و مع ذلک گل ارمنی با سرکه
حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن مبالغه نمودن بسرکه و آب یا بشراب جراحت را
شستن و اگر سود ندهد بر نفس آکله داغ دهند بروغن کنجد بدینوجه که روغن کنجد
گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند **دمل**
ورم معروف است علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و سکنجبین چرانیدن و از ابتدا
تا سه روز روادعات نهادن و در روز چهارم آبشتغل بسپید تخم مرغ سرشته ضماد نمایند
و چون وی جمع نهد بپزند و بشکافند و بعد پاک شدن ریم با بندمال کوشند ادویه منضجه
انجیر و علک کوفته ضماد سازند دیگر خمیر گندم باندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند
و بر نهند ادویه منفجره خمیر ترش و تخم مرغ و سرگین کبوتر و اشک آب نارسیده برده
تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بعد آن شکافتن تا من بهتر از شکافتن بدوا است
فائده اگر همان روز که دمل ظاهر شود آب بر روغن کنجد با سپید مرغ سرشته
طلا نمایند زیاده نشود **دبیله** وی ورمی است بزرگتر از دمل که درد کنند و عام است که
ظاهر شود یا در باطن آن باید دانست که دبیله مختلف الالوان و متنوع الاقوام

التوام می برآید چون گل سیاه و ریزه سفال و ریزه ناخن و مانند آن علاجش بعد
تنقیه و تلطیف تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردنست و بعد نضج شکافتن و باید که ماده
را بدفعات برآرند زیرا که یکبارگی برآوردنش اکثر غشی می آرد و بعد پاک کردن از
ریم پنبهٔ کهنه در آن پر سازند تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در
اعضای باطن افتد هر یک در محلش گذشت **خراج** و آن نیز ورم بزرگست که میل
بجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله گذشت **فائده** اماس تا نیک پخته نشود
نشکافند و بهترین محل شکاف آنجاست که بلند شده باشد و نرم گشته باشد و باید که
شق پایین تر بود تا ماده خوب برآید **اوذیما** ورم نرم سپید نگست که بی حرارت و
بی درد باشد و بخاری ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه بلغمست و نطرون
با آب خاکستر درخت انگور قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب نیز کار بست
نفخه ورم ریحی را گویند و نشانش سبکیست و بعد غمز همچنان بحالت خود آمدن نباشد
مشک پر باد علاجش از چیزهای باد انگیز پرهیز بودنست و شکنندهٔ باد خوردن و
بکار بردن تکمید کردن و طلاهای او دیا بکار بستن **سلعه** ورم غلیظ غیر صلبست که زیر
پوست از حرکت دادن حرکت میکند و محلش و می اقسام ست شحمیه و عسلیه و اردمیه
و شیرازیه و علاجش تنقیه بلغمست و دیاخلیون دائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد
ادویهٔ متعفنه گذارند تا بپوساند یا شق نمایند پس او سلعه را برآرند باحتیاطیکه پیه نشد
غدد و عقد فزونیهای صلبست که بر ظاهر بدن افتد و فرق میان و در
آنها سخت میباشد و کلان نمیشود و اگر کثیر المادّه باشد در جنب او دیگر غدد پدید آید
بخلاف سلعه که کلان میشود و بهیچ حال خالی از نرمی نمیباشد و علاجش داخلیون نهادن
و قطعهٔ ثقیل اسرب بستن **فوجشتلا** ورمی که در اعضای غددی پدید آید
از جنس طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت **خنازیر** همچون

سلعه بود در نتو وقبول عمر مگر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل بسختی دارد و بیشتر در
گوشت نرم پدید می آید خاصه در گردن و بفعل علاجش تنقیه بلغم ست و ضماد و خلیون
نهادن و بهر تنقیه بهترین چیزها حب خیزران و حب اصلی ست و اطریفل غددی
سقیروس ورم صلب را گویند و علاجش تنقیه سوداست و مرهم و داخلیون نهادن
و باشد که از بلغم یا از مرکب سودا و بلغم افتد و صلابت درین نسبت بسوداوی
کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب الخلط و بعضی ازین عدیم الحس باشد و بعضی
ذی حس و آنچه ذی حس باشد و الم کند مسمی ست به سقیروس غیر خالص این را
تدارک توان کرد بخلاف عدیم الحس که لا یبرء گفته اند سرطان ورم سوداوی است
که شدید الصلابه و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و سطبش اگنده و در عضو فرو رفته
بود و در نواحی آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه
سوداست بتدریج و در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا رادعات ضماد کردن
تا منقرح شود و بعد تقرح آنچه مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود بکار برند چون سفیدهٔ
ارزیز و توتیای مغسول و حجران بروغن گل آمیخته **عرق مدنی** بپارسی رشته
گویند و علاجش در ابتدای ظهور فصد ست و بعده بر نفس ورم زلو نهادن و تنقیه
سوداست و ترطیب بدن و صبر با آب گشنیز تر و آب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در
دفع اینمرض مخصوص ست اول روز نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح
آن بنوشانند فقط یا بقند و روز دوم یکدرم صبر کنند و روز سوم یکنیم درم سه روز
کافی ست و چون رشته سر برآرد بر قطعه اسرب بپیچند تا از ثقالت رشته بیرون
آید و نواحی ورم روغن بمالند و آب گرم مثانه بزیا گاو نهاده تکمید نمایند و احتیاط
ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد تشکافند در طول تا که ماده فاسد جمله برآید
پس باندمال کوشند معجون فنبیل بخاصیت نافع این علت ست **جذام**

علتی ست که هیات اعضا را فاسد میسازد و بغایت و پهن شدن بینی و کرمن
ن ج به شیر خاصه و یست و این را دار الاسد نیز گویند و علاجش
بدنست بفصدها و مسهلهای متعدده و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذا
مطلقاً مرو خاو بهترین اغذیه شیر گوسپند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند
والا با نان نیز شاید خورد و هر چه سودا افزاست ترک نمایند و از معالجه این
نشوند که بعد دیر علاج می پذیرد سعفه قروحیکه بیشتر در سر و روی پدید
آید و وی اگر تر باشد زرداب از ان بر آید سعفه رطب نامند و شیرینجه گویند
باشد و قشرهای سپید از ان جدا شوند سعفه یابس نامند علاج در
نمایند و بعده بطبیخ هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و
پوست انار و مرو سنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا سازند
پس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و طلاءً و سعوطاً و نوعی
آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا زوس الاناز خوانند و نوعی ست که
و وی مشابه بدین بود و در ابتدا سخت باشد و فتح نکند و نوعی ست که آنرا
و نوعی ست که آنرا سعفه حمرا گویند و نشانش آنست که چون تر شوند
سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح ست جرب بپارسی گر نامند و
شامع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرداب
بر آید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس ترطیب کوشند طلاءً و
حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و آب گرم غسل کردن و روغن گل
بست و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبه
مسهل دهند و زنهار اول طلا نسازند حکه خارش بی بثور ست و علاجش
آنست که در جرب یابس گذشت و حکه که در اعضای مخصوصه افتد

در محلش گذشت و برای حکه قبل و در حلبه و تخم کتان بعسل جوشانیده و خرقه بدان
آلوده بر داشتن سودمندست **فائده** جرب و حکه و شری که اطفال را افتد
بعد اخراج خون بمحاجم یا علق بطبیخ گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدلت
بشویند و روغن بر بدن طفل بمالند و تدبیر دایه نمایند **حصف** بثور خرد سرخ
که با خارش شدید و غلظت باشد و آن را شیوکی نیز گویند و علاجش بعد فصد و اسهال
صفرا نمک و حنا بسرکه مالیدن ست **ثوبا** بپارسی گریون و بهندی داد نامند و وی
خشونتی ستبری دورکه بخارش پدید آید علاج اگر نو پدید است و در گوشت سرایت
نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سائیده مالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیری در
گوشت کرده زلو بران چسپانند و اشق بسرکه و مر بسرکه سائیده بمالند و اگر تاثیر تمام
در گوشت کرده باشد و ذی غلظت بود نخست بفصد و مسهل تنقیه پردازند و هنگام روز
بعد از نفس عضو خون بگیرند و ادویه قویه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و خردل و تغل و
روغن گندم و سرکه پخته **فائده** چون ثوبا زائل شود طلا و ادویه رادعه طلا نمایند چندگاه تا
عود نکند و ثوبای اطفال با آب بن صلع بمالند و ثوبا که مبتلا به نشود و شق نمایند اگر ممکن بود
پس دوای حاد گذارند تا گوشت تا سد بخورد پس جراحت را مندمل سازند **ثولول لبنی** بثره
سپیدیست که بر بینی و پیشانی برآید و چنان نماید که گویا نقطه شیرست و علاجش بعد تنقیه بدن
از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا ساختن ست **بنات اللیل** بثور صغار ست که در وقت
شب و هنگام سر پدید آید بخارش کند و علاجش بعد تنقیه تفتیح مسام کوشیدن ست بدانچه
در جرب و حکه گذشت و مالیدن آب کرفس و [illegible] سرکه نفع دارد **ثالیل** بثور صلب
شدید الصلابة ست که بهندی مسه گویند و وی اگر مدور راس و دقیق الاصل بود
مساری گویند و اگر دراز و کج بود ثرد ناخوانند و اگر با چرک و با یبس بود و حرشید و بسیار نامند
و آنچه بر پیشانی هندوی بر آید و آن زرد بود [illegible] خوانند [illegible] ازل بسرخی بود

بود خطلیه نامند و علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدنست و بروغن گل و چربی
مرغ پیوسته چرب داشتن **ملخیه** قروح مع الشوزدی خشک پیشه ست که زرداب از آن
براید و اکثر با خفقان و غشی میباشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا
کردن ست بر سبیل دوام تا که قرحه خشک شود و گوشت صحیح برآید **لطم** بثره سیاه
که بر ساق پدید آید و متقرح شود و زرداب سیاه برآید و علاجش بعد فصد واقی
از نفس عضو خون کشیدنست بر او حجامت و بعده حنا سوخته و مامیران و نیخته
بسرکه و روغن زیت مرهم سازند و بکار برند **توته** بالتائین الفوقانیین بثره
متقرحه ست که در عمق او حساره یا در مقعد و فرج ظاهر شود و علاجش آنکه بعد تنقیه
مرهم بکار نهند و بعد افنای فاسد مراهم احمر مندمل سازند **داحس** ورم گرم ست که
در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و باشد که تب آرد علاجش
بعد فصد و اسهال تعدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا صندل بسرکه طلا کردن بر
سرد کرده و عند شدت وجع بنج و افیون بسرکه طلا کردن و اگر بدین
بیر وجع نشیند روغن زیت گرم کنند و انگشت در آن نهند تا ماده تحلیل رود
کفایت نکند تخم کتان و تخم مرو ضماد سازند تا ورم پزد پس بمبضع شق کنند
سازند **ابورسما** ام الدم نیز گویند و وی آنست که شریان زیر پوست بشکافد
یا منقطع و خون و ریح هوائی که در شریانست برون آید و زیر پوست جمع شود
که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت انقباض بلند
امی برگشتن و باز آمدن خون و لون ورم بنفسجی و بادنجانی باشد علاجش
قوابض ست چون عصاره بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون
زغربه و وی اقسام ست یکی آنکه خورد و سپید و سخت بیخ بود و عسر النضج بود واز
اسر شود از کاندک ریم براید و این را **ذات الاصل** گویند دوم آنکه صلب بود و در جه

کذا فی طب الاکبر

کذا فی حدود الامراض

حاجت باصلاح پردازند و تقویت کوشند و در شستن تا ر د با قلا سود ار و خرا ز
سبوسه سر ست و آنرا بر یه نیز کویند و علاجش تدهین ست و در آب چقندر نمک
انداخته سر شستن و اگر کفایت نکند بتنقیه بلغم و دم و سودا توجه فرمایند **شقوق**
اطراف وجه و شفت علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی و سردی
قیروطی بکار برند و اگر از امور باطنی بود بترطیب و تنقیه کوشند حسب سبب **تقشف و**
تقشر جلد تقشف درشتی ست و تقشر معروف علاجش تنقیه بدن ست و تدهین
با دهان مرطبه **سحوج جلد** یعنی خراشیده شدن پوست علاج مرداسنگ با گلاب
سائیده بمالند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود رگ زنند و خرقه ترکرده بر نهند
در اطراف عضله نبود و الا وضع خرقه تر نشاید **فصل ۲** در آنچه بموی تعلق دارد
داء الثعلب آنست که موی بریزد بی پوست **داء الحیه** آنکه موی بریزد و
پوست نیز جدا گردد و درین هر دو فساد در جلد لازم علاج آثار هر خلط که پدید آید
تنقیه وی باید کرد **انتشار و تساقط شعر** یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در
جلد و علاجش نیز حسب سبب توان کرد و انتشار شعر سر که با ن پوست سر نبات
نرم نماید مسمی ست به **علت نعامه** و نعامه بپارسی شتر مرغ کویند و این مرض بیشتر
بیشتر افتد و تدبیرش علق سر ست ر و ز ر و ز و تدهین سر بروغن آس و روغن لادن **قرع**
صلع آنست که موی وسط سر رود و فقط علاج آنچه در انتشار گذشت همانست اما اگر
در سن پیری افتد تدارک نتوان کرد **تشقق شعر** علاجش ترطیب و تدهین ست
نموسه آنست که سر چرب نماید و علاجش تنقیه ست با طریفلات **شیب** یعنی
سپیدی موی که قبل از وقت آید و وقت آن کهولت ست و تدبیرش
آنست که یک عدد هلیله مربا هر صبح بخورند و در هر ماهی یک هفته
اطریفل صغیر بکار برند و بعد دو ماه بعد مسهل بلغم بعمل آرند و از حموضات و کثرت

بیاع پرهیزند فائده برای محافظت شعر روغن لادن و روغن
و برای تطویل شعر آب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بیخته با آب
ند و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر
بید با هم سرشته مالیدن نافع ست و آنچه در داء الحیه و داء الثعلب گفته شد بکار برند
شعر آنک … و نیز مشهورست اما حلق آنه باسترة بهترست و نوره خالی از
… انبات موی بیخ دافیون و شوکران بسرکه بمالند و زود خون
… نافع ست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر
… آب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موی
… نوره آمیزند و علوله ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و یکجا
… نکند و برای تبسیط شعر یعنی راست شدن موی تا درهم نشوند روغن
گرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مرداسنگ و
گل … هر سه برابر بسایند با آب و بر سر نهند بعد شستن موی
… بران نهند و بعد یک پاس دور سازند و آب گرم بشویند و بر روغن
… باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقر شعر حنا و درد
با هم سرشته و شب … آمیخته بمالند و تشقر رنگی ست میان سرخی
… شعر … سر گندش بشویند و برای تبییض شعر موی
و بسرکه آمیخته ضماد سازند فصل ا در امراض اظفار یعنی
… ناخن بیاض الاظفار یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش حلبه و تخم کتان
ضماد کردن ست و اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد صفرة الاظفار یعنی
زردی ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردن ست و تقلیل صفرا نمودن
… یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد کردن

ست **تعقف الاظفار** یعنی غلظت ست که بیشتر در اصل ناخنان پیدا آید و
این را جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیه سودا ست و مرهم داخلیون و دیگر
قیروطیات نهاده داشتن تا از تعقف محفوظ ماند **تشقق الاظفار** اگر در طول
ناخن بود سمی ست با **بیان الاظفار** علاجش ترطیب ست و تنقیه سودا و بیه بط و
مرغ و لعاب حلبه نهادن **تقلع الاظفار** یعنی کنده شدن ناخنان سببش اگر استرخا
بود بی درد باشد علاجش تنقیه بلغم ست و اگر حدت خون بود و با درد باشد علاجش
فصد صافن ست و حجامت ساق و اگر در ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر
در ناخن پای باشد شربت عناب تسکین خون کردن **انتفاخ و حکة الاظفار**
علاجش آب دریا شستن ست و بنجر کوفته ضماد کردن **رض الاظفار** یعنی
کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردن ست و بعد
سکون درد آرد گندم و زیت نهادن **طلقیه** آنست که ناخن همچون ابرک سپید و
براق و سهل الانکسار شود علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین دادن ست بروغن
بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون خورانیدن و زرنا رطب و بادام شیرین و بیه بر ضماد ساختن
موت الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زفت
طلا کردن ست و به مثلث اگر شستن و گاه گاه تخم حرجیر و سرکه طلا کردن و روزی چند
بار در دهن انداخته مکیدن نفع تمام دارد **فائده** چون خواهند که ناخن ابر کنند
بسهلی باید که زرنیخ و جاوشیر در روغن بادام تلخ ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون
ضماد کرده باشند زود اثر کند **فصل ۲** در امراض متفرقه **کثرت قمل و صئبان**
قمل شپش ست و صئبان بیضه ویست علاجش تنقیه بدن ست و غسل با آب شور و تجدید لباس
زود زود و نوعیست از قمل که آنرا قمقام گویند در مسام چسپان میباشد گویا بن موی
ست و چون گرمی میرسد جنبش می آیند و این دوا در همه مفیدست

ضماد نوشادر در سرکه حل کرده بمالند **کثرت عرق** سببش اگر امتلاء بود
تنقیه بدن نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند و گرسنه دارند
بود تقویت دهند و مازو باریک ساخته بمالند و برگ مورد بسوزند
بر بدن سازند و اغذیه غلیظ حبس عرق میکند و بسیار پوشیدن بهوای معتدل
و عرق را خشک نکردن خاص است و این روغن با وجود حبس مقوی
است آب سیب و آب به و گلاب روغن گل یا کنجد برابر باتش نرم بجوشانند
بمالند **فائده** کثرت عرق که بر سبیل دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد
منع نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید **عرق الدم** آنست که خون
علاجش فصد است و اسهال و تنقیه خون و بعده تسدید مسام باستعمال
بر بدن **هزال و سمن مفرطین** لاغری و فربهی که بافراط باشد
تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازاله سبب نمایند بعده اغذیه و ادویه مسمنه
عجیب است صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام
حب السمنه بندق حبة الخضرا جمله برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته
سرشتند و صبح و شام بقدر قوت بخورند و هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس
نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست که باسهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند
و قسط بمالند و اطریفلات و معجون کمونی بخورانند و تشنه دارند و
دارا باشند و این نافع است لک مغسول یک درم با سرکه ناشتا دهند
بلکه زیاده بدن لاغر کند **تشنج جلد سر و جبهه** آنچه عارضی بود بتدبیر
باشد که بتنقیه حاجت افتد **تعظیم الراس** علاجش آنست
زنگار جرم حنا هرچه چیست توان پوشید و از آن بپوشانند و اگر قدمین و ساقین
غذا نمایند **تفاخ و حکه صابع** منکام سرما علاجش با آب مورد شستن

ست یا بطبیخ چقندر یا شلغم تقرح القطاة و حمرتها یعنی ریش نشستگاه و سرخی
آن علاجش در اول امر ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و داء عاج
طلا فرمایند و بعد خراش مرهم سفیداج نهند صنان بوی بد که از بدن آید علاجش
بعد تنقیه مرده سنگ بگلاب سایند طلا کردنست و انوشدارو مطیب عرق ست
فساد الاطراف بالبرد یعنی سیاه و کنده شدن دستها و پایها از رسیدن
سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی پیش از تورم روغن زیت مالیدن
یا هر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه شدن در طبیخ اکلیل و
شبت و حلبه و کتان و بابونه آن اطراف گذاشتن و آب گرم تنها نیز کافی ست
و چون اطراف از نیها برآرند روغن گل بمالند و عدس نرم کوفته و شراب جوشانیده
بگذارند و بعد بروز سیاهی شرط عمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم گذاشتن تا
خون برآید بند نکنند تا که خود ایستد و بعد برآوردن از آب گل ارمنی با آب و عسل و
سرکه طلا نمایند و بعد زمانی بشراب نیم گرم یا با آب سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار
یعنی سوختن از آتش و علاجش قبل از آبله کردن نست که خرقه بر برف سرد کرده نهند و
هر ساعتی تازه کنند و گل ارمنی آب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی دود و
صمغ نفع دارد و سپیدی بیضه به ستور و جغرات با شیر مالیدن کذلک و بعد ظهور آبله
فصد کنند اگر بدن ممتلی بود و مرهم سفیداج نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار
یعنی سوختن از روغن گرم تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت و این مجرب
ست سپیدی بیضه با اندکی زیت و سفیداج آمیزند و بمالند حرق الماء الحار یعنی
سوختن باب گرم علاجش خاکستر جو بزرده بیضه مالیدنست الاحتراق من الصواعق یعنی
سوختن از صاعقه تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت الاحتراق من الشمس یعنی
سوختن از آفتاب و علاجش بمرهم کافوری هم حل کنند احتراق الجلد من عسل البلادر

یعنی سوختن باز بلادر و علاجش شرط زدن و حجامت کردن ست و بعد

ثم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان یک ازا

ینا پان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسبغول و مانند آن تغمغض ست و

بادام و خوردن مغز بادام مالیدن فصل ۳ فی الجراحات بدانکه جراحت تفرق

اکویند که در کوشت افتد و وی چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح

صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاة غایر منفصل الصغیه مرکب نافذ

و بدانکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش از ابرام نیست اینقدر

بدانکه دل چون جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم نیست و دماغ نیز قلیل

احتمال ست و نشان وی اختلال عقل بود و کرده و مثانه و اسفا حکم دماغ

زند در باب جراحت اما برامدن بول بجراحت مثانه و برآمدن براز بجراحت روده

ماهی دهد و جراحت جکر اکرچه مخوف ست لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت

عصب طرف عضله مخوف ست و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت

زانو که از پیش بود خلاصی اندکی کمترست و جراحت شکم در جوف نافذ بود مخوف ست

و تهوع یا فواق لازم نیست و جراحت سینه که نافذ بود مخوف ست و خروج هوا دلیل

حجاب مخوف ست و ضیق نفس لازم آن و جراحت معده مخوف ست

شاهد بران آنچه در غیر این اعضا افتد امیدواری سلامت اکثر باشد

بهست باشد باید دوخت و در آنچه استخوان رود وی باید بر آورد و در باب

انا رجوع نمایند که عامل باشد که علم مجرد در اینجا سود ندارد نشوب

و الشوک و غیرها یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن علاجش

مندر با ریک ساخته پاشیدن ست فصل ۴ فی القروح

بسیط مرکب عسر الاندمال ناصور قرحه ساعیه قرحه قتالکه

بسیط آنکه از عوارض مانع اندمال خالی باشد و مرکب ضد این و عسر الاندمال آنکه
در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بران بگذرد و این قسمی است از
عسر اندمال و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر رسد آن را نیز فاسد سازد و تپ لازم
وی است و متآکله آنکه نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر
کرانچه خفیف است زود دفع میشود و آنچه قوی است بمراهم قویه که در قرابادینها
مسطور است تدارک توان کرد و برگ نیم که درخت مشهوریست در هند کوفته و بعسل
آمیخته انفع ترین معالجات قروح است و پرهیز سودمند تر و تنقیه اسرع الاثر و
این تدبیر در ناصور ابلغ است نخست قرحه را بگلاب که خاکستر درخت انگور در ان
آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند آب دریای شور یا آب صابون که در وی
قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشیراب پر
سازند و ذرور از انزروت و صبر و مر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران الانید
و در نهند و همین سان میکنند تا که به شود و اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود
بعده مندمل سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه دی اگر بی ورم و تپ است گل ارمنی
و سپیدی بیضه و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ است بفصد و حجامت دارند
پس رادعات گذارند و بر هر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم است مع
مراعات اماله ماده و جز آن که ضرور باشد و در ضربه عضلی تسکین درد واجب
دانند **فصل ۶** در تدبیر مسوط یعنی کسی که او را بسیاط یعنی تازیانه زده باشند
و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق شده باشد و زدن بچوب نیز
همین حکم دارد و علاجش بخشش کردنست تا گوشت متفرق مجتمع شود
و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در پیچند بزودی تا که به خشک
شدن آید که ازین در یک شبانروز نفع می شود و اگر خون زیر پوست

جمع آید مغز نان و ترب ضماد نمایند **فصل ۷** فی الکسر و الخلع و الوثی و الوهن

و الوهی کسر شکستن استخوان خلع از جای برآمدن وی تمامه و وثی برآمدن وی

از جایش نه تمامه و وهن و وهی آنکه با استخوان یا اعضا محیط آن کوفت لاحق شود

بی آنکه از جای بلغزد علاج کسر و خلع مفوض به کمانگر یا جراحند و دیگر تدبیر کشیدن

عضو و جنبش دادن و جز آن باشد معروفست اما در وثی و وهن و وهی روغن

مالیدن و برگ مورد نرم کوفته پاشیدن و گل ارمنی و خطمی زرده بیضه طلا کردن

و معتدل بستن نافعست **فصل ۸** در تدبیر مسموم هرگاه کسی زهر خورده باشد

علاجش همان وقت قی آوردنست با آب نیم گرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار

نوشانیدن و اگر قی خوب نیاید و طبیخ شبت نمک آمیزند قدری بنوشانند و روغن

گل آمیخته با نچه هرچه برای قی دهند کشیر دهند و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه

اگر از گاو باشد بنوشانند هرقدر که تواند خورد و اگر از ین هم قی آید بهتر و مسکه و روغن

گداخته حکم شیر دارد و در دفع زهر تریاق کبیر نافعست و قطعا خفتن ندهند و

اگر طعام خواهد طعامی لایق شکم سیر خورانند و هرگاه بر نوعیت سم اطلاع شود

آنچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شده خاصه بعمل آرند **انتباه** چون غشی

افتد و حدقه بگردد و سیاهی چشم بر رود یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود و زبان بیرون

آید و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی باشد

یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست **فصل ۹** در معالجه گزیدن جانوران زهردار

بدانند که طریق دفعش از شش وجه بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند

یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و حشا را قوت دهد و زهر دفع نماید

چون تریاق کبیر و لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را برودی از رطوبتها پاک

کنند بقی یا باسهال یا بفصد نشاید گرد در عقرب جراره یا بعضی حیات

سوم آنکه مار و هر از موده و تریاقیکه بالخاصیت مخصوص باین زهر بود دهند چون گوشت
تمساح جهت گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی بندند که ضد مزاج
آن حیوان بود چون [illegible] گرم است و [illegible] پنجم آنکه دوائی و عملی بندند که اخلاط را
بحرکت آرد و طبیعت زهر را بسبیل موج [illegible] اکند و دفع نماید بمچون تعریق یا دویه معرقه باید و این جز
و این تدبیر خوف هم دارد ششم آنکه تدبیری کنند که منع انتشار زهر کنند و این چنان باشد که بمجرد لسع عضو ملسوع را
قطع نمایند اگر ممکن بود و بس از دهند یا بالاتر از محل لسع عضو را سخت بندند و دو محذور [illegible] بهیچ وجه تا از
تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و مس عضو [illegible] نافع است و کمند [illegible] باید که شکم سیر بود و بن و روغن گل
چرب سازد تا مضرت نکند ادویه که دفع زهر است لاغیه سیراو گزیدن [illegible] نفع تمام دارد و تخم ترنج
و شقاقل جمیع زهرهای حیوانات را سود میدهد بار دیگر جیارنه تازه بر آمده با عجیب و بطون و معده
این عرس پاک کرده به کشنیز بریان ساخته و خشک کرده نفع تمام دارد و سرکین بز سوخته خوردن و ضماد کردن
اثر کلی دارد و زیره کوهی خوردن و ضماد کردن [illegible] دست شیر پخته و مرهم بروغن کاو بر بندند سود دهد
کشنیز سه کف خورانیدن لدغ زنبور و مورچه و مگس عسل را سود دهد چون ادویه جامعه کافی در مطلب است علاج
هر سودی علیحده پرداخته زخم سگ دیوانه تا چهل روز به شدن نداهند اگر فراهم آید متقرح سازند تا خوب بر آید
و در اسهال سود [illegible] مبالغه نمایند و بهترین [illegible] احتراز از سگ [illegible] و اگر کسی که سگ دیوانه
گزیده باشد لازم است بهیکر که از گزیدن سگ دیوانه و گزیدن مخصوص و می نیز افتد و از انکه مخصوص بها
از آب لازم می [illegible] از ناخوردن آب بهلاکت می افتد تدبیر آب نوشانیدن نیست که نیزه از نکینر یک سیر گل
در شیشه بگدازند و شیر گرد حلقش چنانچه وی را نه بیند و بعضی اهل تجربه گویند که همان وقت سگ دیوانه
خون آن سگ قدری گرفته و با آب آمیخته آن کس را بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند تا شش ماه سگ
خورانیدن هر روز یک ماشه تا [illegible] زخم را به شدن ندهند و گفته اند جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دهد

تمّت

رساله دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلام و الصلوة علی زبدة الانبیاء و ولاده الکرام
و اصحابه العظام بعده پوشیده نباشد که این سطری چند است
صناعت طب در ادله نبض حال من که جهت طالبان این فن مرقوم
شده و بدلائل النبض موسوم گشته مثنوی دارد امید بوعی
که مدام فیض گیرند از این چه خاص و چه عام خلق عالم شوند از ین
محظوظ ماند از آفات زمان محفوظ نبض حرکت اوعیه است از اوعیه
روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم و اخراج فضلات
و اجناس ادله نبض یعنی چیزهائی که نبض توسط آنها دلالت میکند
بر حال بدن ده است جنس اول با خود است از مقدار انبساط
نبض و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض
و عمق و هر یک از اینها یا زائد است یا ناقص یا معتدل و از ضرب
ثلثه نه حاصل میشود و آن نه این است طویل قصیر معتدل

عریض ضیق معتدل منهما مشرف منخفض معتدل منهما **طویل** آنست
که احساس کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه و سببش
کثرت حرارتست **قصیر** آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست **معتدل** آنکه احساس
کرده شود اجزای او در طول ساوی مقیس علیه و سببش توسط حال منهما
ست **عریض** آنست که احساس کرده شود اجزای او در عرض اکثر
از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبتست **ضیق** آنکه احساس کرده شود
اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش قلت رطوبتست
معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض مساوی
مقیس علیه و سببش توسط حال منهماست **مشرف** آنست که
احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش
کثرت حرارتست **منخفض** آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست **معتدل** آنکه احساس کرده
شود او در ارتفاع ساوی مقیس علیه و سببش توسط حال منهماست
اقسام تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسایط
ست هر گاه ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و
هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و مافوق
آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود مگر اینکه دو قسم
از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محالست چه اعتدال
در هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم
ممتنع الاجتماع ست **ضابطه** در ثنائی آنست که گرفته شود دو قسم

قطر طول است ترکیب شود با قسمی که در قطر [illegible] است پس حاصل شود نه قسم بعد از آن

شود با قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم بعد از آن که نه قسم

قسمی که در قطر عرض شده ترکیب داده شود با قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود

قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم شد چنانکه درین جدول تصویر کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل [illegible]	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر [illegible]	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل [illegible]	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض [illegible]	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق [illegible]	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل [illegible]	معتدل معتدل

و ضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود

قسم ثالث یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی

پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلث زیرا

آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل

کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض [illegible]	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق [illegible]	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل [illegible]	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض [illegible]	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق [illegible]	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل [illegible]	قصیر معتدل معتدل

[illegible] آن طویل و قصیر [illegible] و معتدل [illegible] و آن عریض [illegible] معتدل [illegible]

[illegible] درین خانه طویل اول از قطر طول شد معتدل ثانی از قطر عرض [illegible] درین خانه معتدل اول از قطر طول است و معتدل ثانی از قطر عمق [illegible] درین خانه معتدل اول از قطر عرض است و معتدل ثانی از قطر عمق [illegible]

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل **قوی** آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانی است **ضعیف** آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال میانهاست **جنس سوم** ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل **سریع** آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح بنسیم است **بطی** آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال میانهاست **جنس چهارم** ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل **متواتر** آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **متفاوت** آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال میانهاست **جنس پنجم** ماخوذ از قوام و عروق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل **صلب** آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست است **لین** آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است **معتدل**

ی بقیس علیه باشد و سببش توسط حال بنهایات جنس ششم

بلیقسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد و معتدل

رانست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت

بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است معتدل

آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بنهایات جنس هفتم

ماخوذ است از رطوبت مای العرق و منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل

ممتلی آنست که احساس کرده شود در و رطوبت فوق مقیس علیه و

سببش کثرت رطوبت ست خالی آنکه احساس کرده شود رطوبت

در و دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت ست معتدل آنکه مساوی

مقیس علیه بود و سببش توسط حال بنهایات جنس هشتم ماخوذ ست

از استوا و اختلاف در احوال نبض و مراد باحوال نبض اعظم و صغر

و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین

ست و عروق نبض موصوف باستوا و اختلاف در احوال مذکوره

بیکی از سه چیز ست اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلا یا متشابه

است در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی

دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و

اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی

دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه در و و مختلف

در چیزی که حاصل شده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزی که واقع

شده در اصابع اربعه یا متشابه بود در احوال مذکور یا متخالف

یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و
اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی
که حاصل شده و تشابه در او و مختلف در چیزی که حاصل نشده سوم اجزائی
جزو واحد است از نبضه واحده یعنی اول چیزی که واقع شود در تحت اصبع
واحده و اوسط چیزی که واقع شود در تحت اصبع اخری و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده
یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر
اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف
باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف در بعضی دیگر
مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده و تشابه در او و مختلف در چیزی که حاصل
نشده و سبب مستوی حسن حال بدن است و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل
ماده و جنس نهم ماخوذ است از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در او و
منقسم میشود به مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف منتظم آنست که حفظ
کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد و مثال چیزی که حفظ کند دور
واحد را آنست که سرعت مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضه دیگر
مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزی که حفظ کند دو دور را آنست
که سرعت در نبضه اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و
ثلث مقدار اولی و برین استمرار یابد تا عددی معین و من بعد میشود سرعت
در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور او ست و نصف آن و استمرار کند برین
تا عددی معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه تمام کند عددی معین پس
باز رجوع کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف
است از برای آنکه اگر سبب قوی بودی بی احداث تفاوت دوام کردی و باقی ماندی

بحالت واحده و مختلف غیر منتظم است که حفظ نکند وزن او سببش قوت

سبب اختلاف و این جنس اختلاف در بحث مختلف و از این جهت واجب

اجناس باشد نه ده جنس و هم ماخوذ است از وزن که عبارت است از مقایسه

یکدیگر جهت شناختن نسبتی که بینهاست بدانکه هر فردی را از افراد

نبضی است که آن را وزنی معین است پس اگر آن وزن حاصل

شد جری اسباب نبض بر مجرای طبیعی است و اگر حاصل

ی الوزن منقسم میشود به سه قسم متجاوز الوزن و مباین الوزن

آنست که مشابه باشد وزن سنی که بلی اوست چون صبی که

شبان و مباین الوزن آنکه مشابه بود سنی را که بلی آن نباشد

صبی که او را وزن شیخ باشد و خارج الوزن آنکه مشابه نباشد وزن سنی

صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت رداءت است از برای

تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض

است از برای ترویح روح غریزی است پس اگر زیاده شود حاجت بسبب

نبض مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود

قوت سریع گردد و اگر حاجت با فراط کشد بر وجهی

به نبض عظیم و سریع نبض عظیم و سرعت متواتر گردد

باشد با زیادتی حاجت و مساعدت قوت نبض سریع صغیر

آلت ضعیف باشد پس اگر حاجت

دو اگر زیادت شود حاجت سریع با تواتر و اگر ضعیف

سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر می شود نبض اندکی

ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتها

هر چند که قوت در اصل قوی باشد و لین نبض از جهت رطوبت ست و صلابت از
جهت یبوست و اندکی صلب میگردد و در بحرانها سبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا
چون امعاء و معده و امعاء و غیره هم و اختلاف نبض از جهت ثقل ماده باشد و شدت
ضعف بود و سبب اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حسن وزن
والله اعلم و چند نوعست از مرکبات نبض که مخصوصند باسما رقم و ثبت می یابد
عظیم صغیر منشاری موجی دودی نملی ذنب الفار منطرقی ذو الفترة
الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زائد باشد در اقطار ثلثه و سببش کثرت حرارت
و رطوبت و مطاوعت آلت ست صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد در اقطار ثلثه
و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت ست منشاری
نبضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء در شهوق و غور و تقدم
و تاخر و صلابت و لین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد
اما معنی اختلاف در شهوق و غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی
منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد
از وقت و در صلابت و لین آنکه بعضی اجزای عرق صلب بود و بعضی لین گردد و
سبب اختلاف دو چیزست اول اختلاف مصبوب در جرم عرق از اخلاط چون دم و صفرا
و بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت موجب لین و کمال انبساطست
و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج نیز موجب این امورست و فجاجت موجب
اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت بعضی اجزای عرق
دون بعضی ست و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق و غور ست
ایضا و این همچنانست که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیطست بشراسیف
دو غشا یکی از خارج و دیگری از داخل و غشاء منتسجه لیف عصبی لیف رباطی پس اینین

منجذب میشود چیزی که متصل است باعصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو

چیزی که متصل نیست بآن اعصاب منجذب نمیشود پس متمدد میگردد بعضی از اجزای

شریان و دون بعضی پس چیزی که متمدد میشود صلب میگردد چیزی که متمدد نمیگردد لین میشود

موجی نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر

باشد و سببش شدت ضعف است تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را

دفعة واحدة بلکه بسط دهد شیئا بعد شیء و گاه باشد که سببش لین عرق بود **دودی** نبضی را

گویند که شبیه موجی باشد الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی و سببش ضعف قدر بر قوت

نملی نبضی را گویند که مشابه باشد دودی را لیکن اصغر و اشد از روی تواتر و ضعف و سببش

زیادتی ضعف بود بر چیزی که در دودی است **ذنب الفار** نبضی را گویند که اخذ کند تدریجا

مقداری بسوی اعظم یا اصغر و پس رجعت کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود

قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردی است و قسمی که اخذ کند از زیادت بسوی نقصان

از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت ما و قسمی که اخذ کند از نقصان بسوی زیادت

ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول که اخذ است

از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدا اطراف قیوج مخصوص

و قسم ثانی که آخذ است از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب الفار است

اگر گردانیده شود مبدا طرف غلیظ بدین هیأت مثال تدریج در اختلاف

اولی مثلا هر حدی باشد از اعظم و ماتحت ثانیه انقص از و ماتحت ثالثه انقص

و ماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد و بر عکس این چنانکه مثلا ماتحت

هر حدی باشد اصغر و ماتحت ثانیه اعظم از و و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت

رابعه اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن وقتی که اختلاف در سرعت یا عظم

بود که رجوع میکند بحالت اولی ذنب ... گویند و قسمی را که رجوع میکند

پس اگر منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذوالذنب منقطع گویند والا ذوالذنب ثابت

مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از

وصول بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شد نبض بمطرقه

که باز میگردد از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع در ید ضارب

پس عود میکند مرة ثانیه جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود در امرتین و اطبا اختلاف

کرده اند که مطرقی نبض واحدست یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلاف

لفظی است از برای آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض تامین مطرقی نبضه واحده

باشد والا نبضتین و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آله صلبه است پس مطاوعت

نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت

میخواند قوت را با تمام فعل او پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سببش ضعف قوت میباشد

از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از انبساط شریان عارض شود او را توقف میان نقطه

مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از

کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود در قرع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت

را **ذو الفترة** نبضی را گویند که واقع شود در و سکون در وقتی که متوقع باشد حرکت

چون با من سافت مثلا یا در مرکز بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس یا

متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی بمثل ذلک و سببش اعیاء

قوت یا استراحت یا عارض مغافص که منصرف شود بسوی آن طبیعت دفعة چون غم مفرط

واقع فی الوسط نبض را گویند که واقع شود در و حرکت در وقتی که متوقع بود

سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در

واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام انقباض اوست و در مطرقی

جزئیست از انبساطی که قرعه اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت حاجت

بسوی ترویج که محتاج گردانیده طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت دلائل
نبض در سرعت و بطو و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزد مکیت دلائل
نبض بر مآل من اللّه اعلم **خاتمه** زود رقم خامه ام دلائل نبض + نظری کن
تاملی فرمای + تا شود نبض سال تاریخش + نبض کبیر و نو دبر و افزای

۹۴۴

رسالهٔ دلائل البول

بسم اللّه الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول حق صلی اللّه علیه و آله و اصحابه
مخفی نماند که چون رسالهٔ دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزه
چنان رسید که در دلائل بول نیز کلمهٔ چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم
این مختصر که بدلائل البول موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمده التوفیق من
الملک الاحد **بدانکه** اول اختلاط آب بطعام در معده است تا ترقیق آن کند و بلوس
گرداند و راه پس جاری شود باکیلوس از ماساریقا لی که در جهت مقعر کبد است و از عروق
شعریه که در محدب اوست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی
مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند قهقری
بسوی مثانه [illegible] منصبغ شود بول کسی که خضاب کرده شود بحنا و کم گردد بول
کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسی که عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب
مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم شود از
آنچه مذکور شد دو امر **اول** آنکه در بول دو چیز است یکی مائیت منفصله که اکثرش
[illegible] است و فضله هضم ثانیه است و فضل که مصاحب اوست در عروق با [illegible]

از فصل ششم ثانی است و این فصل چون بیست قسمی است مرتّب امر دوم آنکه دلالت
بول بر احوال کبد و مثانه و صحیح است از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او
از کبد و کثرت مکث او در مثانه و حبس او لهذا بول بعضی چیزها یکلون وسط آنها دلالت
میکند بر حال بدن بلکه صفت است جنس اول لون است اصول این جنس بیست بلکه و اصل اول
از اصول لون اصفر است و محتویست بر پنج طبقه طبقهٔ اول تبنی است که صفرتش چون
آب تبن اندکست و مائل است بسیاضی و دلالت کننده است بر برد از برای آنکه لون
تبنی یا از جهت کثرت مائیت است یا از جهت قلت صفرا و هریک ازین هر دو دلیل
برودت و این حکم اکثری است از برای آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت میل صفرا بجانب
دیگر باشد طبقهٔ دوم اترجی است که صفرت او شبیه است بصفرت قشور اترج
و حادث میشود در محل صفرا زائد بر چیزی که در تبنی است و دلیل ...
است طبقهٔ سوم اشقر است که صفرتش مائل است بحمرت و دلالت کننده است
بر حرارت طبقهٔ چهارم ناری است که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت
کنند بر حرارت زائده بر چیزی که در اشقر است طبقهٔ پنجم احمر ناصع است که گویی
است ... از جهت لونش مشابه قشور زعفران است بخلاف ناری که مشابه صبغ عصفر است
و دلالت کننده است بر حرارت زائده چیزی که در ناری است اصل دوم از اصول
... است مشتمل است بر سه طبقه طبقهٔ اول اصهب است که او را
... بسیاض و دمی که موجب اصهبیت است لابد است ازانکه رقیق باشد
طبقهٔ دوم وردی است که ... زائد است بر حمرت اصهب و دمی که
موجب ... لابد است زائد غلیظ باشد طبقهٔ سوم قانی و اقتم است
که او را حمرتی است مائل بتیرگی و دمی که موجب آنست لابد است ازانکه اغلظ باشد
و سبب جمیع این طبقات ثلثه غلبهٔ دم و حرارت است علی مراتبها و گاهی لون با وجود